لغت سفری

میرزا ابوتراب نصیری فراهانی

عربی فارسی

سنه

۱۲۴۳-۴

۲۸۱

نسخهٔ بی‌نظیر و منحصر بفرد فرهنگ موسوم به

لغت سفری

بخط مولف

تالیف

میرزا ابوتراب نصیری فراهانی الاصل گرجستانی المولد

مترجم دار الکتاب امپراطور روسیه

تالیف و تحریر کتاب در سنهٔ ۱۲۴۳ در پطرزبورغ

بخط مولف انجام شده

این لغت دو جلد است. جلد اول از صفحهٔ ۱ تا ۱۵۵ و جلد دوم از صفحهٔ ۱۵۷ تا ۲۳۷

در مقدمهٔ جلد دوم نیز دو صفحه نثر شیرین و شیوا در سبب تالیف و دیباچه آن جلد نگاشته است که کلمهٔ تازی در آن بکار نبرده

و بطوریکه خود متعرض است سه هزار و ششصد لغت در مجلد اول و چهار هزار و پانصد لغت در جلد دوم که

جمعاً ده هزار و یکصد لغت در دو مجلد دارد — لغات هر دو مجلد بترتیب حرف اول مردف است

مولف ضمن مقدمهٔ جلد دوم خود را وزیرزاده معرفی مینماید

۱

انا اقل الخلیقه بل لاشیء فی الحقیقه میرزا ابوتراب نصیری بنسب فراهانی الاصل وزراحب

گرجستانی مترجم دار الکتاب غرباء پادشاه فلکجاه اعظم و امپراطور گردون بارگاه اکرم (نام مولف)

دولت عالیه اوروسیه عن السنه مختلفه بعد از مرور سال اربعین در عالم شیخوخیت رتبه غیزالی

یافته خود را از امور ترجمانی معاف گردانیده در دار الوحده فارغ البال اعتکاف کرده بعبادت

حضرت ذو الجلال مشغول گشته در خصوص مراجعت بوطن اصلی از جناب رب الارباب

اعانت استغاثه میکرد تا وصول فضل الهی و حصول نجات از دیار غربت (در آن اثنا) عدم صحبت و الم

فرقت مؤثر شده احوال مشوش و خاطر پریشان گردیده بود لهذا بجهة دفع هم و غم برای خود شغلی

برگزیده چندروزی اوقات خود را باجتماع الفاظ مثنا و مثلث و مربع و مخمس و مسدس

و مسبع منتخب و مصطلح و معروف عربی مصروف داشته لله الحمد و المنه بیاری جناب باری

در اثنای اکمال غبار خاطر رفع و مساوی بیست هزار لفظ بلا متجاوز از کتاب کنز اللغه بامعانی شان (تعداد و شمار لغات)

استخراج و درین اختصار نامه بترتیب حروف تهجی مسجع و مقفا مترادف اندراج کرده بلغة

سفری ملقب نموده بجهة اکتساب حرف صواب الی یوم الحساب و تسلیه خاطر (نام فرهنگ)

نزد اقربای خود اعنی عالیشانان یادگارزادگان و عالیحضرتان مستوفی زادگان

و آقالرزاده بعنوان یادگاری ارسال نمود امیدوار است که انشاء الله المولی هنگام

ورود من المبداء الی المقطع مطالعه کرده اگر پسند خاطر گردد هر کدام از آن صورتی برداشته

نگهداشته در سفر و در حضر استعمال و حین حاجت رفع احتیاج کرده این مستهام تصلیح

دیده و زحمت کشیده را بدعای خیر یاد نمایند در دار السلطنه پطربورغ ۱۲۴۲ قلمی شد (تاریخ التحریر و محل تحریر)

ابا	پدران	بطا	کاهل شدن
ابا	سرکشی کردن وباز ایستادن از چیزی	بغا	زنا کردن
اباء	پدران	بقا	بودن وابد ماندن وسرمد
اخا	برادرا	بکا	گریستن ونوحه کردن
ادا	گذاردن ودادن واطوار	بما	هرچه وآنچه
اذا	هرزمانیکه	بنا	بناکردن چیزی
آرا	فکرها	بلا	زحمت وبدی ونغمت وآفت
ازاء	تلافی وعوض ومقابل وبرابر	بلا	بجز
الا	مگر	بوا	یکسان وبرابر
الا	بدان وآگاه باش	بها	نیکو وزیبا ودرخشان
آلاء	نعمتها ونیکیها	بهی	تابان ودرخشان
اما	لکن	ثرا	خاک
اما	یا	ثنا	مدح وستایش وسخن نیکو
انا	ما	جاء	آمد
انا	من	جرا	روان
انی	چون ومرچون وکجا وکی	جزا	پاداش وسزا وسزاواری
اناء	ظرفها	جشا	دل ازجای برخواستن از اندوه
اعلا	بلندتر	جفا	ستم کردن وزحمت
آناء	وقتها	جما	جماعت آدمیان
انشا	ماده		
الی	تا وبسوی	جنا	چیدن
ایا	ای فلان حرف نداست	جلا	از وطن آواره وکار آشکارا
بداء	اول وآغاز کار وآفریدن	جلا	زدودن وسرمه
بذا	فحش گفتن	جوا	سوزش

حفا	سوده شدن سم اسب	رخا	خوشحالی وفراخی
حتی	تا	ردا	جامه که بسر فرو گیرند
حجی	خرد	رضا	خوشنودی وخورسندی
حسا	شوربای آردینه	رعا	شبانان وحاکمان
حشا	دل وشکم	رکا	گواره
حماء	لای طین وگل	رما	انداختن
حمی	تب	روا	سیراب شدن
حنا	غلام گیاه معروف	زقا	کوچه‌ها وبازارها ومحله‌ها
حیا	شرم	ریا	کاری برای روی مردم یعنی دوروئی کردن
خطا	گناه	زنا	با غیر حلال جماع کردن
خفا	پوشیده وپنهان	سخا	بخشش
خلاء	خالی	سما	آسمان
دبا	کدو	سنا	روشنی ونام گیاهیست
دجا	تاریک	سقا	آب کش
دعا	درخواه وآنچه از خدا باین خواهند درحاجت	سوا	جدا کردن وجز
دفا	دغلها	شتا	زمستان
دکا	ازهم پاشیدن وزمین پشته	شرا	خریدن
		شفا	لب وادی ورود
دماء	خون آلود شدن وخونها	شفا	صحت وتندرستی
دوا	دارو ودرمان	شنا	دشمن داشتن
ذکا	آفتاب	شوا	بریان
ربا	نغمه	صبا	بادیکه از جانب شرق وزد
رجا	امید	صفا	پاک وبیغش
رحا	دور شونده شما از نفر	صلا	جار زدن وآواز کردن

ضحا	نصف روز	غوا	فریب وفاسد شدن
ضیا	نور	۲ فشا	فرونشاندن خشم کسی وجوش دیگ را
طحا	پهن	۳ فدا	قربان کردن وفدیه دادن
عبا	پوشش پشمی وخرقه وگلیم	۴ فرا	خرگوران
عدا	دشمن	۱ قباء	پس نکاح کردن
عُرا	برهنه	ف	گوز وبوی گندیده وچوس
عَزا	ماتم وسوگواری	فضا	زمین فراخ ودلگشا ومیان سرا
عسی	سخت وخشک شدن	٤ فنا	نیست شدن
عِشا	خفتن وقت	۲ فلا	بیابانها
عصا	چوب دست	قذا	خار وخاشاک
عطا	کرم	قضا	حکم وتقدیر الهی وگذشتن وقت ومرگ
عما	کور ونابینا وابر	قطا	نوعی مرغست
علی	برو	قفا	حیره پس گردن
عنا	رنج ورنجور	کذا	چنین
عیا	درد بیدرمان	کفا	بس است
غدا	خوردنی وطعمه بامداد وچاشت	کما	چنانکه
غرا	سریش	کُما	شما دو نفر
غثا	پرده وپوشش وتیره	کلا	گیاه
غطا	پوشاک	کِلا	بگوئید شما دو نفر
غما	بیهوش	کلّا	حقا وبدرستیکه
فلا	جوشش	کماء	فطر وسماروغ
غنا	بی نیاز	لبا	فله ابتدای شیر
غناء	سرود	لدی	نزد

لفا	خاک وخاشاک وچیز زبون	نِها	ناپخته شدن گوشت
لقا	دیدار وملاقات	وبا	طاعون وآن مرگ عام ومرض عام است
لِما	نه وچون ومکر	ورا	پس پشت
لَمّا	نه	وعا	ظرف وکاسه معده
لنا	مارا	وفا	پیمان نگاهداشتن
لواء	علم	وما	آنچیکه
لها	مرآن زن را	ولا	ولایت ودوستی
لیا	زمین که از آب دور باشد	هبا	گرد وغبار
مسا	شام وشب	هُدا	راستی
مضا	گذشت	هذا	این مرد
مطا	پشت	هِنا	اینجا
معا	روده	هُنا	آنجا
مما	آنچه وهرچه	هما	ایشان دو مرد یا دو زن
منّا	از ما	هوا	خالی وآرزوی نفس وعنصری از عناصر اربعه
مَلاء	بجای بلند بر شدن وبگروه بالا ملحق شدن	یَرا	می بیند
مِلاء	پر کردن	ولا یُرا	دیده نمی شود
نباء	خبر		
نزاء	فتنه وفساد در میان مردم انداختن	ابنا	پسران
		اتکا	تکیه کردن
نجا	رهیدن ونجات	اثنا	میان دو حال وکار
ندا	آواز وکسی را خواندن ونم	اجرا	راندن
نساء	زنان	اجزا	ادویه وجزو جزو کردن
نشا	نشاسته که از و پالوده سازند	اجلاء	از خانمان آواره شدن
نوا	آواز گاو وپرده موسیقی	احبا	دوستان

احدی یکی
احیا زنده کردن وزنده ها
احشا شکمها ودلها وناصیه ها
اخرا آخر
اخفا پنهان کردن
اخلاء برادران
ادقا خواهشها
ادنا زبون ترو ناکس
اذکی زیرکتر
اذما چوبها
ارسا بیخ بنفشه است که آنرا آرکوسن گویند
ارضا خوشنود کردن
ازکی پاکتر
اسما نام کردن ونامها
اشیاء چیزها
اصلا هرگز
اطفاء فرونشاندن آتش
اطلا دارو بر عضو اندودن
اعدا دشمنان
اعما کور کردن
انبا خبرها
اعضا عضوها
اعلا بلند کردن وبرجای بلند برآمدن
اعطا بخشیدن
اغرا برانگیختن ومردم را در انگیختن
افشا آشکار کردن راز
امعا روده ها
امضا بگذرانیدن وروان کردانیدن فرمان وغیرآن
املا پانه
املا از خود چیز نوشتن باد

اغوا گمراه کردن
اقصی دورتر
القا افکندن
الوا علمها
انشا از خود چیزی آفریدن
انتما ما
انتما شما وکس
اوما یا آنکس
اینما هرجا
اولی صواب تر
انهاء خبر دادن
اهداء هدیه فرستادن
ایما اشاره کردن
بیدا بیابان
بیضا آفتاب
حمرا سرخی — تلق جهت
حصبا سنگریزه
خضرا سبزی
ذکری یاد کردن وبیاد آوردن وپند
زهرا زن سفید پوست ودرخشنده روی
صفرا خلط زردی که در آدمی میباشد
طغرا نشان پادشاهان
صغرا خوردان
شرفا بزرگان
عذرا معذور داشتن وعذر خواستن
غبرا زمین
ضعفا سستان
فقرا درویشان ومحتاجان
کبرا بزرگان وبزرگ کردن

اجلا از خانمان بیرون شدن
اسرا گرفتاران
افلا به بیابان رفتن
امنا امینان
امرا بزرگان وفرمان روایان
الی دارو به بینی کردن
الکاء ولایات
ببغا طوطی
بلغا رسایان وسخن گویان برکمال
بلها بیعقلان
ثریا نام ستاره ومنزلیست از منازل قمر
جهلا نادانان
حضرا حاضران
حفرا کنبذه ها
حکما دانایان واستواران در کردار
حمقا احمقان
حولاء آن پوست که با بچه از شکم مادر بیرون آید
حنفا مسلمانان ومیل کننده کان بدین حق
حلوا شیرینی
خلفا پادشاهان
دعوا
رئسا مهتران وسران
ربها لب
رجلا مردان.
رفقا یاران وهمراهان
رویا خواب دیدن
رقبا گردنها
زلفا مرتبه ومنزلت ونزدیکی
سودا خلط سیاه که از اخلاط اربعه
سعدا نیکان وخجسته کان
سفرا ایلچیان ومصلحان امور مردم
سفها نادانها وبیعقلان
سفلا پستها وزبونها

شرکاء انبازان
بشرفا بزرگان
شعرا شاعران یعنی نظم گوینده کان
شهدا کشته کان در راه خدا
صلحا نیکان ونیکوکاران — صحبا شراب سرخ وصاف
ظرفا ظریفان یعنی زیبایان وزیرکان
عجزا ناتوانان
عرفاء شناسنده کان
عظما بزرگان
عقلاء خردمندان
علماء دانایان
غربا غربها
غربا بیگانگان
غرفا بالاخانه ها
فصحا تیز زبانها
فضلا هنرمندان
قدما پیشینکان
قربا نزدیکان — قمرا شعاع
کفرا کافران
کلما چون ومرانچه
کلها همگی
نجباء بزرگواران وبرگزیدگان
ندما ندیمان همصحبتان وپشیمان شدگان
نعما انعام کرده شده
نقبا گواهان مردم وبرخود گرفتگان کار مردم
وزرا مشرفان عمل سلاطین
وکلاء وکیلان
اطبا گیاه شناسان

اب پدر — اطناب طول کلام
جُب چاه — باب در — اطناب طنابهای خیمه یعنی ریسمانها
رجب بسیار — قاب مقدار — إعراب بیان کردن وسخن باعراب گفتن
حُبّ دستی — ناب دندان فیل ومار و سگ — اعراب عربهای بادیه‌نشین الاعراب اشدّ کفراً ونفاقاً
دُبّ خرس — اعناب انگورها
ذبّ گاو وحشی — اعصاب پیها — محراب صدر مجلس وطاق مسجد یعنی قبله — اقصاب قصبه‌ها
رَبّ پروردگار وخداوندی ومهتری کردن — مضراب نیشتر وتارزننده وزخمه — اقطاب قطبها
رُبّ پرورده ویا شیره‌های پخته و لب — اکواب کوزه‌های بی‌دسته کقوله تعالی باکواب واباریق
سَبّ دشنام دادن — الباب خردمندان
صُبّ ریختن — التیاب فستق واو میوه سرواست — القاب نامهائیکه درو دلالت بر مدح وذم باشد
لُبّ خرد — انساب مناسب تر
ایجاب واجب گردانیدن وبیع ثابت کردن وبیع بجهول
[illegible]

الواب درها — اوّاب همواره تسبیح کننده
اتراب همسران وتوان گر شدن — اهاب پوست خام ودباغت نکرده — بوّاب دربان
اثواب جامه‌ها — توّاب توبه کننده — اجاب آبدهن
احباب دوستان — تراب خاک
اذناب دمها — ثوّاب صاحب جامه
اذهاب رفتن — ثقاب سوراخ
ارباب خداوندان وپرورندگان — جراب انبان
اسباب آلتها ودرهای آسمان — جناب طرف
اسغاب گرسنه — جواب پاسخ
اصحاب یاران — حجاب پرده
اطراب شاد وخرم شدن قوله تعالی — جلّاب مبالغه کشنده

حباب دستی ومانند کفی که برروی آب افتد — عذاب شکنجه
حساب شمردن وشمار — عقاب عقوبت کردن براگناه
خراب ویران کردن — غراب زاغ سیاه وکلاغ
خضاب رنگ کردن موی — قباب قبه‌های عمارت
خطاب سخن گفتن باکسی — قراب ظرفی ویا غلافی که درو چیزی نهند
دواب روندگان برزمین — قصاب گوشت پاره کننده ونی زننده
ذهاب رفتن — قطاب آمیخته وگریبان جامه
ذباب مگس — قلّاب چنگال وگره
رضاب آب دهن — کتاب نامه
۲ رکاب بند زین که باو بر اسب سوار شوند — کذّاب دروغ گو
۳ رحاب پیکانهای باریک — کلاب سگان
سحاب ابر — مآب بازگشتنگاه
سداب گیاهیست معروف — متاب بازگشتن بسوی حق
سراب روشنی که در بیابان مانند آب نماید — مجاب پاسخ دادن
شراب می وآشامیدنی — مناب ایستادن بجای کسی
شباب اوّل جوانی وجوان شدن برنائی — لباب خالص هر چیزی
شهاب ستاره وشعله آتش که زبانه کشد — لعاب آبدهن وآب غلیظ
صحاب یاران وخداوندان — نصاب آنقدر مالیکه بوی زکواة واجب باشد
صواب حق ودرست — ۱ رقاب گردنها
طناب ریسمان خیمه — نقاب روپوش وبرقع
طلّاب بسیار جوینده — نوّاب خدمتکار واقف حضور سلاطین وقائمقام
عتاب خطاب کردن از سر خشم — وهّاب بخشاینده
عجاب چیزیکه از و شگفت گیرند

تائب توبه کننده از گناه و بسوی حق آینده
جالب کشنده
جانب طرف
ثاقب افروخته و روشن کننده
حاجب ابرو و دربان
حارب جنگ کننده
خائب بی بهره
خارب خراب کننده
ذاهب رونده
راطب ترکننده
راعب ترسنده
راغب رغبت کننده
راکب سواره
راهب سنگ نشین و خدا پرست نصارا و ترسنده
شارب آشامنده
صائب پاک و رسنده و حق
صاحب خداوند و یار
ضارب زننده
طالب خواهان
غائب ناپدید و ناپیدا
غاصب بستم ستاننده
غالب سرآمده
قالب قالب کفش و موزه وغیره
کاتب نویسنده

کاذب دروغگو
کاسب کسب کننده
کاعب نارپستان دختر
لاعب بازی گر و بازی کننده
مآرب عاقبت ؛ و حاجت ؛
واجب فرض و ناگزیر شده
واهب هبه کننده و دهنده
نایب قایم مقام
ناصب بجای نشاننده و برپای دارنده
ناهب غارت کننده
هائب ترسان
یارب پروردگار

تحبب دوست ورزیدن
تربب پروردن
ترقب چشم داشتن
تسحب نازکردن
تشرب آشامیدن
تضرب بهمدیگر شمشیر زدن
تعجب عجب گرفتن
تعصب عصابه گرفتن
تقرب نزدیکی جستن
تکتب گروه گروه شدن لشکر

اَحَب دوست تر
اَدَب طریقه پسندیده
اَرَب حاجت و عاقبت
تَعَب رنج
جَرَب گرگین شدن
جَلَب آواز چیزی و کشیدن
جَذب کشیدن
جَنب پهلو
حَسَب پایه و قدر و منزلت
حَطَب هیزم
حَلَب شیر گاو و گوسفند
خَرَب ویران
۱ خشب چوب
۳ ذهب زر و طلا
۴ رُطَب خرمای تر
رَطب تر و گیاه تر
رَقَب گردن
سبب علت چیزی و بیابان
۲ درب راه و رفتنگاه تنگ کوه و رهگذر
شعب قبیله بزرگ
شهب شعله آتش که زبانه کشد
صَعب تند و دشوار
ضَرب زدن

ضَرَب انگبین غلیظ و سفید
صَلَب آویختن و بردار کردن
صُلب ازار و پشت و میان
طرب شادی و نشاط کردن
۱ طلب جستن
۱۱ قلب دل
۲ عجب چونکه از و شگفت گیرند
۳ عَرَب تازی
۴ عشب گیاه سبز و تر
۵ عَصَب پی
عَضْب تیغ
۶ عَقِب پاشنه
۷ عِنَب انگور
غَرْب دلو و فرو رفتنگاه آفتاب
۸ غَرَب بید
۹ غَضَب خشم گرفتن
۱۰ قَصَب نی و جامه های باریک کتان
لهب زبانه آتش
نسب پایه و اصل و گوهر
وجب شبر
وهب دادن

ثقب سوراخ
جذب کشیدن و ربودن
جشب پوست انار
حرب جنگ

دَأب عادت
دَلب چنار
دَرب رفتنگاه تنگ
رُعب ترسیدن
سَلب ربودن
رَکب سوار شدن
شُرب آشامیدن
عَذب آبخوش
عَذَب چیز ناخوردن
غُرب فرو رفتنگاه افتاب
قُلب دل
قُرب نزدیک
قُطب مهتر و میخی که آسیاب بر سر آن گردد
کُتب کتابها
کِذب دروغ
کَرب اندوه
کَسب طلب روزی کردن
کَعب قاب پا پژول
کَلب سگ
لُعب بازی
نَصب بامری مقرر کردن
نَقب سوراخ کردن زمین
نَهب آنچه بغارت برند یعنی غنیمت که از کفار گیرند
یشب سنگ یشم معروف

ادیب ادب دارنده و با ادب
اریب حاجت و عاقل و بزرگ
اطیب خوشبوتر و خوب تر
ثقیب سوراخ و روشن کرده
جبیب دوستدار
حسیب حساب کرده
حلیب شیردار
خطیب خطاب کننده
خریب ویران شده
ربیب دختر زن یعنی نادختره
رقیب هم چشم
رکیب سواره
زبیب کشمش
شریب آشامیدن
صلیب دار
طبیب گیاه شناس و پزشک
عجیب چیزیکه از و شگفت کرده حیران کروند
عصیب پی‌ها
غریب پیکانه
قریب نزدیک و خویش
قلیب چاه
کتیب نوشته
کسیب تحصیل روزی کردن

کلیب سگان
کعیب بلبل
لبیب عاقل
مجیب اجابت کننده
منیب باز گردنده بسوی حق
مغرب شام
مهیب هیبت ناک
نجیب اصلمند
نصیب بهره
نقیب گواه مردم و رئیس در کارگذاری
نهیب سهم دادن و ترساندن
وجیب واجب شده

تأدیب ادب دادن
تجریب آزمودن
١ تخریب ویران کردن
تعذیب عذاب کردن
٣ ترتیب مرتبه مرتبه کردن
٢ تذهیب زراندود کردن
ترغیب رغبت فرمودن
ترقیب چشم داشتن
ترکیب در بردن چیزی را در چیزی
تعقیب نشستن بعد از نماز برای دعا
تقریب نزدیک گردانیدن
تطیب خوشبو کردن

تعیب معیوب کردن
تکبیب کباب کردن
تکذیب بدروغ داشتن

مُؤدَّب ادب داده شده
مُجرَّب آزموده شده
مُذهَّب زراندود کرده شده
مرتَّب ترتیب داده شده
مرکَّب در بردن دو چیز را بدو چیز
معذَّب عذاب کرده شده
مقرَّب نزدیک گردانیده شده
ملقَّب لقب داده شده

ثقوب سوراخها و هیمه خوردیکه با آن آتش افروزند
جنوب طرف دست راست که رو بمشرق باشد
حبوب دانه‌ها
دروب رفتنگاه‌های تنگ و رهگذرهای باریک
ذنوب گناه‌ها و دمها و دلو بزرگ
ربوب پرورده‌های شیره‌های انگور و غیره
رسوب در آب فرو نشستن
ضروب زدنها و بیان کردنها
عیوب عیب‌ها
غروب فرو رفتن افتاب و ماهتاب

غضوب خشمناک وگاو نر و مار بزرگ
غیوب نهانیها
قلوب دلها
کعوب نارپستان شدن زن
کلوب انبیز
لغوب احمق
لبوب مغزها
وجوب واجب شدن

اقارب نزدیکان وخویشاوندان
اجانب بیگانگان
تراکب در بردن اجزا ابعد یکدیگر ویاد رنشاندن چیزها در چیزی
ثواقب سوراخها وروشن کننده گان
جوانب اطرافها
رواقب گردنها
شوائب چرکها ومرداریها
طرائب شادیها ونشاطها
طوالب جوینده گان
عجائب چیزهایکه از و شگفت گیرند
عقارب کژدمها
عندلیب بلبل
عواقب اواخر
عنقریب نزدیک
غرائب از ولایت دیگر آمده گان
قوالب قالبهای کفش وموزه وغیره
کواعب دختران نارپستان

کواکب ستارگان
مآرب حاجتها وعاقبتها
مجانب جانبها
مثاقب سوراخها
محارب جنگ کننده
مجالب کشیدنها
محاسب شمار کننده
مخاطب کسی که با او سخن گوید
مخالب چنگهای جانوران
مذاهب راهها
مراتب پایها
مراغب مرغوب شده
مراقب چشم دارنده وچشم داشته شده
مراکب جمع مرکب اند که برو سوار شوند
مشارب آشامیدنیها
مصائب کارهای ناگوار
مصاحب همصحبت
مطالب خواهشها
معایب عیبها
معاقب عقوبت کرده شده
مغائب ناپیدا شونده
مغارب آفتاب فرورفتن گاه
مقارب نزدیک شونده
مکاتب کسی بکسی نامه نوشته باشد
مناسب فراخور
ملاعب بازیها
مناصب مرتبهها
مناهب غارتها
مناقب هنرها
مواجب واجب کردهها وسالیانهٔ خدمتکاران
مواهب بخششها

مثقوب سوراخ وافروخته وروشن کرده شده
مجذوب کشیده شده
اسلوب اصل وراه
محبوب دوست داشته شده
محجوب پرده دار وشرمناک
محسوب شمرده شده
مطلوب خواهش شده
مرطوب نمناک وفربه وضخیم
مرغوب خواسته شده
مرکوب سوار شده
مسلوب ربوده شده
مشروب آشامیده شده
مصحوب در صحبت وحضور کسی یار گردانیده
مصلوب آویخته وبدار آویخته
مضروب زده شده
معیوب عیب کرده شده
مغضوب خشم کرده شده
مغلوب شکسته شده وازکسی شکست یافته
مکتوب نوشته شده
منسوب نسبت کرده شده ومرتبع
منصوب بمنصبی نصب شده
منکوب به بدحالی وسختی رسانیده شده
منهوب غارت کرده شد
یعسوب امیر مگسان
یعقوب کبک نر

جیب گریبان پیراهن
ریب ریا
زیب زینت
سیب دستار
شیب سفیدی موی
طیب داروی خوشبو
طیّب پاک ونیکوکار
عیب علت ونقصان وناپسند
غیب نهان وناپیدا

جورب آنچه بپای پوشند وآن معروفست
ذیذب ابر
مثقب سوراخ کننده
مخلب چنگ
مذهب روش ورفتن
مشرب آشامیدن گاه
مرکب جنیبت وآنچه برو سوار شوند
مضرب لشکرگاه
معرب اعراب داده
غبغب زنخدان وزنخ خروس
مطلب خواهش شده
مکتب کتابت گاه
منصب مرتبه واصل وپایه داشتنگاه
موجب واجب کننده
کوکب ستاره
موکب گروه سوارگان
منکب دوش

اوب طرف وناحیه وبازگشتن

ثوب جامه
صوب جانب
طوب خشت پخته
قوب چاه کندن و شکافتن مرغ بیضه را
لوب سنگلاخ

ابهت بزرگی
ابوّت پدری
اجرت مزد
اخوّت برادری
آخرت آن سرای
اسوة پیشوا
الفت آمیختگی کردن
بدرت ده هزار درهم
بدعت چیزی و حادثهٔ نو در آورده
بیعت پیروی کردن
بکرت صباح
بضعت سرمایه مال که با آن تجارت کنند
بهجت شاد شدن
تربت خوابگاه آخرت
تهمت دروغ های چند بستن در حق کسی
ثروت بسیاری مال
جرئت دلیری نمودن جودت نیکی
جنّت بهشت

حجت عهدنامه
حرفت پیشه کار شدن
حرقت سوخته شدن
حرکت جنبش
حرمت عزیز و ارجمند شدن
حضرت نزدیکی و درگاه
حکمت دانش
خبرت دانستن
خجلت شرمندگی
خدمت فروتنی و برضای کسی کار کردن
خصلت خوی
خلعت جامهٔ دوخته
خفّت سبک شدن
خلّت دوستی
خضرت سبز شدن
خلقت آفرینش
خلوت خانهٔ مخصوصهٔ خالی
دعوت خواندن کسی بسوی طعام
دفعت یکبار
دقت باریک شدن
دهشت حیران شدن
دوکت تخت
دولت بی نیازی
رأفت مهربانی
ریبت ریاکاری

رجعت بازگشتن
رحلت کوچیدن و رفتن
رخصت دستور دادن
رشوت پاره
رغبت اراده داشتن
رفعت بلندی و بزرگی
رقّت افسوس کردن
رحمت آمرزش
زحمت رنجه دادن
زینت نگارش
سبقت پیش دستی کردن
سرعت بزودی و شتاب
سرقت دزدی کردن
سورت و بقیهٔ قوه جوانی و سری
سطوت حمله بردن و قهر کردن
شربت آشامیدنی
شرکت انبازی
شفقت مهربانی
شهرت آشکار و فاش
شهوت آرزوی جماع کردن
شوکت سخت شدن در جنگ و تمام سلاح شدن
صحبت یاری داشتن
صنعت آفریدن

صولت حمله بردن و تکبّری کردن
ضعفت سست شدن
طرفت چشم بهم زدن
طلعت دیدار
طینت سرشت
ضربت زدن
عبرت پند گرفتن
٢ عرفت شناختن
۴ عزلت گوشه گرفتن برای عبادت خدای تعالی
۵ عسرت دشواری و تنگدستی
۵ عفت حیا
۶ عشرت بشادی زندگانی کردن
٧ عصمت باز داشتن خود را از معصیت
١ عدّت شمردن
٣ عزّت ارجمند شدن
عظمت بزرگی
عودت بازگشتن
غربت بیگانگی و از وطن خود دور شدن
غیرت ناموس آوردن بچیزی
فرصت وقت پاییدن
فسحت فراخی
فرقت جدائی
فتوّت جوانمردی

فکرت اندیشه
قدرت توانائی وتوانگری وقوة ونیرومندی
قدوت پیشوائی
۳ قوت نیرو وزور
۱ قربت نزدیکی
۲ قسمت روزی
قیمت بهها
کربت اندوه
کسوت پوشیده‌نی
کلفت رنج ومصیبت
لطمت طلاطم اب
لینت نرمی
لومت تعنه وسرزنش
لهجت سخن‌وری
مجدت بزرگواری کردن برکسی وبزرگوار شدن
۲ مروت مردمی کردن
محبت دوستی
محنت اندوه
مذلت خوارشدن محوت بادشمال
مذمت بدکسی راگفتن
۱ مرحمت بخشیدن ومهربان کردن
۲ مسرت شادی
مسئلت درخواست کردن
مشقت رنج کشیدن

مشیت خواست
مشورت صلاح اندیشدن
مضرت گزند
مغفرت آمرزیدن
مکرمت بخشش کردن وبزرگواری نمودن
۱ مکنت بزرگی وتوانگری
مهلت وقت گذرانیدن
۲ ملکت پادشاهی
منقبت هنرنیک
۲ ندرت کم یافت
نزهت خرم شدن
نصرت یاری
نصفت عدل وداد
نضرت تازه ونیکوشدن
۱ نخوت منی وتکبری وبزرگی کردن
نفرت اکراه کردن
نعمت مال وروزی
نکبت خواری وخستگی ودردمندی
نکهت بوی خوش وبوی دهن یعنی رایحه
نهضت برخواستن
نوبت وقت چیزی
وحدت تنهائی ویگانگی
وحشت رم کردن ودرماندن
ودت دوستی
وسعت فراخی

وصلت پیوند وخویشی ودیدار
وصیت اندرز
همت قصد وآهنگ
هیبت ترسیدن وبزرگ داشتن

اناعت قی کردن
اجابت قبول کردن وجواب دادن
اجازت جواز دادن ورخصت کردن
ادارت گرد کردن وگردانیدن
ارادت خواستن ادافت چسبانیدن اسائت بدی کردن
اشارت برمز چیزی گفتن
اشاعت آشکار وفاش کردن
اصابت رسیدن بصواب گفتن وصواب یافتن
اضافت افزون کردن
اطاعت فرمان بردن
اعادت بازگردانیدن وزنده داشتن
اعانت یاری کردن وبفریاد رسیدن
افادت بکسی خیر رسانیدن
افاقت بهتر شدن وبهوش آمدن
اقامت استادن
امارت امیر شدن
امامت پیشوائی کردن
انابت بازگردیدن بسوی خدا

اهانت خوار شدن
ایالت سیاست ونگهداشتن وبصلاح آوردن
بخالت نابخشنده‌گی کردن
۴ برائت بیزاری
۴ بدایت آغاز
بسالت دلیر شدن
بشارت مژده دادن ونیکوروی
بشاشت گشاده روی وابرو وخوش طبع شدن
بضاعت سرمایه
بطالت بیکار شدن وکاهلی کردن
بکارت دختر دوشیزه بودن یعنی ناسفته
بلاغت سخن‌گوی کامل شدن
تجارت بازرگانی کردن
تفاوت دوری افتادن چیزی را با چیزی
تلاوت قرآن وکتاب خوانی کردن
جرائت دلیری کردن
جراحت زخم زدن
جسارت دلیر شدن
جماعت گروه
جنابت جنب شدن
جلادت چست وچالاک شدن
جلالت بزرگی کردن
جهالت نادانی کردن

حجامت کوه برعضو نهادن بر کشیدن خون
حداثت تازه و نازک و نوجوان شدن
حذاقت زیرک و استاد شدن
حرارت گرم شدن و گرمی
حراست نگهبانی کردن
حفاظت پرده و پوشش
حقارت خوار کردن
حکایت نقل کردن
حماقت احمق و بی‌عقل شدن
حمایت نگهبداری کردن
حلاوت شیرین شدن
خجالت شرمنده شدن
خدارت در پرده شدن و پرده دار بودن
خسارت زیان کشیدن
خساست ناکس و بخیل و زبون
خضارت سبز شدن
خلافت پادشاهی کردن و قایم مقام شدن
دباغت پوست را از موی دور کردن
١ دلالت ره نمودن
٢ دیانت دینداری کردن
دناثت ناکس و زبون و بی‌خیر شدن
رذالت فرومایه و زبون و ناکس
رسالت پیغام بری
رشادت راه راست یافتن

رضاعت از یک مادر شیر خوردن
رعایت نگهداشتن
رفاقت همراهی کردن
رکاکت سست شدن
روایت سخن را روایت کردن
ریاست مهتری کردن
ریاضت جور بر تن نهادن
٣ ذکاوت زیرک شدن
زهادت عبادت کردن
زیادت افزون شدن
زیارت دریافتن مقام متبرکه
سباحت شنا کردن
سخاوت جوانمردی کردن
سرایت در رفتن در چیزی
سعادت نیک‌بخت شدن
سفارت صلاح کار مردم کردن
سفاهت کم‌عقل و نادان شدن
سماجت درشتی کردن
سماحت بخشیدن و جوانمرد شدن
سیاحت روی زمین را گشتن
سیادت مهتری کردن و مهتر شدن
سیاست بر بدکار قهر کردن
سلامت رستگاری

شثاثت شوم و شوم قدمی
شجاعت دلیر شدن
شرارت بدی کردن
شراکت انبازی کردن
شرافت بزرگوار شدن و برتر شدن
شفاعت درخواه کردن
شقاوت بدبختی
شکایت گله کردن
شناعت زشتی
شهادت گواهی دادن
شهامت زیرک شدن
صباوت کودکی کردن
صدارت بالانشین شدن
صراحت آشکار شدن
صناعت عرفه و پیشه
صباحت افغان
صلابت سخت شدن
صلایت سحق کردن و سائیدن
ضراعت زاری و خواری کردن
طبابت پزشکی کردن
طراوت تازه شدن
طلاقت گشاده زبان شدن
طهارت پاکی
ظرافت خوش طبع شدن
ظلالت گمراهی
عبادت بندگی کردن

عبارت سخن گفتن و بیان خواب کردن
عدالت داد دادن
عداوت دشمنی کردن
عمارت جای آبادان و آبادانی
علامت نشانه
عیادت بربالین بیماران رفتن
غرامت تاوان زده و قرضدار شده
غزاوت غزا کردن
فخارت نازش و بزرگواری کردن
فخامت بزرگوار شدن
فراست نیک دریافتن چیز را
فراغت از کاری واپرداخته شدن
فراقت جدا شدن
فصاحت تیز زبان شدن
فطانت زیرک شدن
فلاکت ناتوان و بیچاره و بیحال و بیقوة
قباحت زشت شدن
قرائت خواندن
قرابت خویشی
قساوت دلگیر شدن
قناعت باندک چیزی راضی شدن
قیامت رستخیز
کتابت نوشتن

کحالت دارو بچشم کردن
کرامت نوازش و بزرگواری
کراهت ناخوشش داشتن
کسافت گرفته شدن
کفایت بس کردن
کفالت پایداری کردن
کنایت پوشیده سخن گفتن
کیاست زیرک شدن
لائمت خست و بخالت و ناکسی
لجاجت ستیزی کردن
لطافت نیکوئی
لیاقت شایسته
متانت استوار شدن
مرارت تلخی
مساحت زمین پیمودن
مسافت دوری
ملاحت نمکین بودن
ملالت پشیمان و تنگدل و ملول شدن
ملامت سرزنش و تعنه
مناعت استواری
مهابت ترس و بزرگ و بزرگی داشتن
مهارت استاد و در کاری ماهر بودن
نبالت بخشندگی کردن

نجابت بزرگوار شدن
ندامت پشیمانی
نزاهت دوری کردن از بدی
نظارت چشم داشتن
نقاضت ضد افتادن و مخالفت کردن
نهایت پایندانی
نیابت بجای کسی استادن
وجاهت خوبی
وداعت امانت
وراثت میراث یافتن
وزارت مشرف عمل سلطان بودن
وساطت همراه
وکالت وکیل شدن
ولادت بوجود آمدن
ولایت پادشاهی
هدایت راه راست نمودن
هلاکت نیست شدن

برودت سردی
حکومت داوری
خشونت درشتی
خصومت دشمنی
رطوبت تری

رعونت خویشتن آرای شدن
سکونت موضعی را قبول کردن
سهولت آسانی
صعوبت دشواری
ضرورت احتیاج
عذوبت بی زن بودن مرد و بی شوهر بودن زن
عطوفت مهربانی کردن
عفونت بدبو شدن
عقوبت عذاب کردن برای گناه
کدورت تیرگی
کهولت پیری
یبوست خشکی
مبادرت پیش دستی گرفتن
مباشرت جماع کردن
مباعدت دوری کردن
متابعت پیروی کردن
مجالست باکسی نشستن
مجامعت باکسی جماع کردن
۱ مجاورت باکسی همسایگی کردن
۳ محافظت نگهداشتن و نگهبانی کردن
مخادعت فریب دادن
مخاصمت باهم دشمنی کردن
مخالفت باکسی خلاف کردن

مداومت دایم بکاری بودن
مراجعت بازگشتن
مراغبت بهم رغبت کردن
مرافقت باهدیگر همراهی کردن
مراقبت بیکدیگر گردن نهادن و چیزی را چشم داشتن
مزاحمت کسی را زحمت دادن
مسابقت در ادای خدمت پیش دستی کردن
مسافرت سفر کردن
مسالمت باکسی آشتی کردن
مشارکت باکس انبازی کردن
مشاورت باهدیگر مشورت کردن
مصاحبت باکسی صحبت کردن
مصادقت باهم براستی و دوستی داشتن
مضاحکت باهدیگر خندیدن
مضاربت باکسی شمشیر زدن
مظاهرت یاری
معاشرت باکسی زندگانی کردن
معاودت بازگشتن
معاونت باهدیگر یاری کردن
مغایرت از هدیگر جدائی کردن
مفاخرت نازش کردن
مفارقت از کسی جدائی کردن
مقاربت باهدیگر نزدیکی کردن
مقاومت باکسی برابری کردن
۲ محارست یکدیگر را نگهبانی کردن

ملازمت همیشه باکسی بودن
ملاطفت باکسی نیکوئی کردن
ممارست باکسی کوشیدن
ممانعت بازداشتن
منازعت باکسی در چیزی درکوشیدن
منافقت دو روی کردن
موالفت در پوستن
مواصلت باکسی پیوستن
مطاوعت فرمان برداری کردن
موافقت باکسی در معامله یک جا ایستادن
موالفت باهدیکر آمیختگی کردن
موانست باهدیکر خوکر شدن
مهاجرت از جای خود و از کسی دور شدن
اشارات رمزها
امارات بزرگیها
مرادات خواسته شدهها
جمادات چیزهای بی نشو نما
مراعات باهم رعایت خاطر کردن
عنایات خواستنها و بخششها
عبارات سخن
جراحات زخمها
عمارات آبادانیها
زراعات کشتها
مباهات بخود نازشها کردن
سموات آسمانها
مصافات باکسی دوستی را پاک داشتن
مقامات ایستادنگاهها و لغات
مضافات در معنی پدر و پسر بودن
مفاجات ناگاه گرفتن
مناجات چیز خواستن از حق تعالی
ضمادات مرهم بر جراحت نهادن و جراحت را بر کستن
مواخات باهم برادری کردن

مواسات فرو گذار کردن
مساوات باهدیکر دعوی برابری کرد
موالات باکسی دوستی کردن
محاشات باکسی از خطا گذر کردن
مکافات پاداش و کیفر کردن و کسی را بکردار سزا دادن
مقالات گفتارها
منافات باهدیکر را خست کردن
ملاقات یکدیگر را دیدن و بیکدیگر رسیدن

تحیت درود — مفاوضات بانامه فیض رسانیها
خشیت ترسیدن — مکاتبات نوشتجات
ذریت
صبیت کودکی کردن
کنیت نام که در اول اب یا ام باشد چو ابوالمعالی و ام کلثوم
لینت نرم شدن
مشیت خواستن
معیت
وصیت اندرز کردن
تقویت نیرومند گردانیدن
تمشیت سرانجام
تهنیت مبارک کردن
شریعت روشی که خدای تعالی و رسول خدا صلعم نهاده اند
طبیعت نهاد و سرشت
عقیدت در دل گرفته
فضیلت برتری
معیشت بانچه زندگانی کنند
فضیحت رسوائی
ودیعت امانت
هزیمت شکست یافتن لشکر

جنت بهشت
حدت تیز شدن و تندی نمودن
حرت گرما
دقت باریک بینی کردن — جدت نوی
رقت افسوس کردن — ذلت خواری
سنت صورت مقرره خاتم النبیین
شدت یکباره حمله بردن و سخت شدن
شرت بدی کردن
صحت تندرستی
ظلمت تاریکی
عدت شمردن
عزت ارجمند شدن
قلت کمی
کرت نوبت
کظت پر شدن شکم از طعام
لذت خوشمزه یافتن
مدت یک چند
مرت یکبار
منت نیکوئی بزرگ بر گردن کسی نهادن
ودت دوستی
همت قصد و آهنگ
نیت عزم
امهات مادران
جمادات چیزهای بی نشو نما
حرکات جنبشها
سکنات موضع دستگیری و نگاهها
درجات مرتبهها و پلههای نردبان
والدات پدران
سموات آسمانها

ثابت مرکوز و استوار
آیت نشان و آیات قرآن
راحت کف دست و آسایش و خوشی
رایت علم — رایات جمع
ساحت میان سرا
ساعت فور و زمان و روز قیامت
سامت ملول
ساکت آرام و آسایش
صامت خاموش — طاقت توانائی
غایت پایان — غایات جمع
محمدت ستودن
مذمت بد کسی گفتن
مرحمت مهربانی کردن و بخشودن
مسرت شادی کردن و شاد گردانیدن
مشقت رنج کشیدن و بر کسی کار دشوار نهادن
مشورت باکسی صلاح اندیشیدن
مصلحت کار بصلاح و پسندیده
مضرت گزند رسانیدن
معدلت داد دادن
معرفت شناختن
معصیت نافرمانی کردن
مغفرت آمرزیدن
مکرمت بخشیدن و بزرگواری کردن
منقبت بیان سرگذشت کردن

حوت ماهی و نام برجیست از بروج آسمان
صوت آواز اصوات جمع
فوت درگذشتن
فوة روناس
قوت روزی
قوة زور
موت مرگ اموات

برهوت چاهیست در حضرموت
رجبروت تکبری کردن
ملکوت پادشاهی و پروردگاری
ماهوت
لاهوت

استدامت دوام خواستن
استراحت آسودن
استطاعت توانستن
استمالت دلخوشی دادن
استقامت راست شدن و راست ایستادن
استعانت یاری خواستن
استکانت فروتنی کردن و تضرع نمودن زاری

ارنب خرگوش
اسرب سرب

اشهب اسب سیه و سفید و چرمه و کبود
اعجب عجب تر شگوف تر
اغلب افزون تر و بسیار تر
اصعب تندتر
اخسب بزرگوارتر با صل
اقرب نزدیک تر
عقرب کژدم
انسب مناسب تر

ارتکاب گناه کردن و شروع در کاری نمودن
احتلاب دوشیدن
استلاب ربودن
اضطراب غلیان خاطر و پریشانی حال و بی آرام شدن
اکتتاب نوشتن
اکتساب تحصیل روزی کردن بسعی خود
التهاب برافروخته شدن آتش
انتخاب برگزیدن
انصباب بریختن
انغضاب خشم کردن
انقلاب واگردیدن
انتهاب غارت کردن

آفات زحمتها
آیات نشانهها و حروفهای قرآن
بنات دختران
ثبات استوار

جنات بهشتها و بوستانها
جهات پس و پیش پایین و بالا چپ و راست
حبات دانهها
حیات ماران
ابیات خانهها و شعرها
حیات زندهگی
اشتتات پراکنده کردن
خیرات نیکیها و زنان پسندیده
ذرات غبارها
دعوات خواندنها
ابهات گنده شدن
رایات علمها
سمات نشانهها و چگونگی
صفات نشانهها و چگونگیها
صافات فرشتگان صف زده
صمات خاموش شدن
صلوات نماز کردن و دعا خواندن و درود
عاهات آفتها
عرنات سست
علاة سندان
غایات پایانها
قضاة قاضیها
قناة کاریز
کرات چندین نوبت
مرات چندین بار
مرآة آینه

مرأة زن
مافات گذشتهها
مشکواة مشعل و چراغدان و قندیل و روزن فراخ
ممات مرگ و مردنگاه و مردن
منات بت
لغات سخنان
نجات رستگاری یافتن
نکات نشانهها
نبات گیاه و روییدن
وفات گذشتن
ولاة پادشاهان

بیت خانه
بنت دختر
تبت توبه کردن
تحت زیر
جثت آمدن
جبت ساحران و فالگویان و کافر معاند و بت
دیت خون بها دادن
زیت روغن کنجد
سبت شنبه
صیت آوازه
ثلث سه سیکی
بحث واکاویدن
بعث برانگیختن و مرده زنده شدن

حدث خرافانه
حرث کشت زار
خبث پلید رفث فحش جماع
مکث آهستگی و درنگی طمث خون حیض
لبث درنگ
لیث شیر
نقث نقل کردن چیزی از جای بجای

ارج خوشبوی شدن و بوی خوش دادن
برج رکن قلعه و خانه کواکب سیاره
بخج بحرف مالیکه بیرون رود
درج درپیچیده صندوقچه مروارید و ظرف دوک زنان
زمج خشم کردن
سرج زین هدج هودج زنان
سمج زشت و ناخوش
عرج لنگی صنج چنگ
فنج خرامیدن و ناز و کرشمه کردن
فرج شکافهٔ هر چیزی و سوراخ پس و پیش
فرج واکذشتن اندوه
قبج کبک
٤ مرج درهم کشودن کقوله مرج البحرین یلتقیان
مزج سرشتن و آمیختن
٢ لزج چسبنده

نسج تنیدن
نعج کوسفند
نهج آشکار کردن راه و براه رفتن و طور
وهج افروخته شدن آتش و درخشیدن آن
هرج بسیار گفتن و بسیار قیل و قال کردن
هزج آواز رعد و آواز خوش و نام بحری است از شعر

بروج برجهای آسمان یعنی ارکان خانهای ستارهٔ
خروج برآمدن و بیرون شدن
دروج درجها
سروج زینها
عروج بلند شدن ببالا بر شدن
فروج شکافها و سوراخهای پس و پیش
فروج مرغ بچهٔ خارج بیرون
لجوج ستیزنده عارج بالا بر شونده
ابهاج شاد کردن فالج نام علتی معروف
اجاج تلخ مارج آتش بیدود
اخراج بیرون کردن ناهج براه راست رونده
ازواج جفتها
افواج گروهها
آماج نشانه ١ مخارج اموالیکه بیرون رود
١ امواج موجها و آشوبهای آب دریا ٤ معارج نردبانها و بلندیها
٢ حجاج حاجیها ٤ مناهج راههای راست
٣ حلاج پنبه زن ٢ مدارج پایه و پله و نردبان

٥ خراج حاصل ملک و رعایا که بپادشاه دهند
٦ خراج مبالغه مال را صرف کننده
٨ دراج مرغ معروف
رواج روانی یافتن
زجاج آبگینه
سراج شمع و چراغ و آفتاب
سراج زین ساز
عجاج گرد و غبار
علاج چاره و درمان کردن
٧ خراج ریش و دملی که در بدن پیدا شود با چرک و ریم
فجاج راههای فراخ و راههای دور و دراز
فلاج پراکندهٔ اموال فراهم آورده را
لجاج ستیزنده
مزاج سرشت و اخلاط اربعهٔ آمیخته
مواج موج دریا
نساج جولاه
نعاج گوسفندان
وهاج درخشنده
٢ بهاج شادمانی و نیکوئی
معراج نردبان
منهاج راه راست و نردبان
میرحاج مهتر حجاج

اوج بلند
زوج جفت و شوی
فوج گروه
موج تلاطم آب و آشوب کردن و آب دریا که در کثرت باشد
حج زیارت بیت الله الحرام کردن
فج راه دور و شکاف فج عمیق
لج ستیزه کردن
مج دانه ایست که آنرا ماش گویند
١ ابتهاج شاد شدن
٤ اختلاج جنبیدن گوشت و اعضا
١٠ امتزاج آمیخته شدن
٢ احتیاج نیازمند شدن
٣ احتجاج حجت آوردن
٥ ازدواج جفت کردن و با همدیگر جفت شدن
٦ اسفداج سفیداب
٧ انفراج مارچوبه
٨ اعوجاج کج شدن و خم شدن
١١ انشراح شکافته شدن
٩ اندراج در رفته و درپیچیده شده
١٢ انفراج شکافته شدن

العاث برانگیختن
اثاث رخت خانه وکالا
احداث نوکردن وحدث کردن
اضغاث آمیخته‌ها واشفته خوابها
اناث زنان من دون الله الا اناثا

جرح زخم
رکح کود
ریح بوی وباد
رمح نیزه
سطح بام وزمین هموار
شرح بیان
صلح آشتی شرح برنائج
صبح بامداد
صرح کوشک انه صرح ممرد
طرح انداختن رسم چیزرا
طلح ماندن ودرخت کز
فتح کشودن وظفر یافتن
فرح شادی
فرح شادان
فوح بوی
قبح زشتی وکاست
قدح جام
قرح ریش وزخم قروح جمع

۱ قیح ریم
۲ مسح دست زدن ودست بسودن بچیزی
۴ ملح نمک
۲ مدح ستودن

۳ جناح بال
رماح نیزه‌ها
۶ ریاح بویها
۷ سفاح خونریز
۸ سلاح آلتیست که باآن کارزار کنند
سیاح جهان کرد
۹ صحاح درست وتندرست
۱۱ صلاح مصلحت کار ولقوی
۱۲ طراح رسم چیزی انداخته
۱۴ فلاح رستکاری وفیروزی
۱۵ فلاح چاه کن
۲۰ مداح وصف کننده وستاینده
۲۱ مراح شادی وخرم کننده
۲۲ ملاح نمک زار
۲ جراح پزشک جراحات
۱ تفاح سیب
۱۱ صباح بامداد وسحرگاه
۱۳ فتاح کشاینده

۱۷ فتاح فراخ بخشش وغار یعنی مغاره
۱۸ قداح قدح‌ها
۱۹ قفاح شکوفه
۲۰ مباح کوارا وحلال
۲۲ مزاح شوخی ومزاح کننده وکلک
۲۴ ملاح کشتی بان
۲۵ لفاح مانند بادنجان زرد چیزیست کازآن بوبند
۲۶ نجاح فیروزی یافتن
۲۷ نکاح زن گرفتن وزن بردن
۴ رباح شراب کود
۲۸ وجاح پرده وپوشیده چیزی

سانح پیش آمدن وپدید شدن
شارح بیان کننده
صالح نیک ونیکوکار صارح ایوان
طالح تبه کار
فاتح کشاینده
فایح خوشبو وبوی خوش دهنده
لایح آشکار
مادح ستاینده
مالح شور
مانح بخشنده وسخی
ناصح اندرزکننده ونیکوخواه

واضح روشن وآشکار
دوح درختان بزرگ
روح جان وروان وجبرئیل امین
فوح بوی خوش دادن وبوی خوش دمیدن
لوح تخته
نوح نوحه وزاری کردن ونام پیغمبراست
یوح آفتاب برآمدنگاه
ارواح روح‌ها وبادها
اصباح بامدادها
اصلاح بصلاح آورد
افراح شادیها
افلاح رستکاریها
اقداح کاسه‌ها
الحاح مبالغه کردن درکار
الواح تخته‌ها
املاح نمک زارها
انجاح روای حاجت کردن
اصطلاح عرف خاص طایفه وقوم کردن
افتتاح اغاز کردن چیزرا وکشودن
مطرح هموار انشراح کشاده دل شدن
مسلح آلت حرب وپیکار پوشیده
مشرح آشکار وکشاده کرده
مطمح چشم داشتنگاه

مطرح رسم چیزی انداخته — قبیح زشت
مفرح شاد شده — مسیح درست وعیسی و واقچه بی سکه
مذبح قتلگاه و ذبحگاه — ملیح نمکین و خوش آینده

مملوح شوره زار و سراب — افصح سخن گوتر و تیز زبان تر
ممدوح ستوده — اقبح زشت تر
املح شیرین تر و نمکین تر

راح شراب و می
ماح سفیدهٔ تخم مرغ — جروح جراحتها
سبوح رواکنندهٔ حاجات
تراویح خوشنود گردانیدنها — سنوح بدید آمدن و پیدا شدن
تناصح یکدیگر را نصیحت کردن — شروح آشکار کردنها
تصافح دست یکدیگر را گرفتن مصافحه — فتوح گشایشها و فیروزیها
تصالح با همدیگر صلح کردن — قروح ریشها
جوارح اعضای آدمی
مراوح بادبزنها — وضوح روشنها و آشکاره
سوانح پیش آمدنها و پدید آمدنها
مصالح پسندیدها — نصوح راست شدن سخن و کام شخصی
مفاتح کلیدها — فوایح بویهای خوش
لوایح آشکارها
مصابح چراغها — ترجیح افزونی نهادن
ترشیح پروردن
مصباح چراغ — ترویح راحت دادن و خوشبو گردانیدن
مفتاح کلید — تسبیح خدای عز و جل را بپاکی یاد کردن و نماز گذاردن
فضیح رسوا — تشریح نیک شرح کردن سخن را و شرحه کردن گوشت را
فصیح خوش تکلم — تصحیح اصلاح کردن

١ تصریح آشکارا گفتن و آشکار کردن — شامخ بلند
تفریح شاد کردن — صارخ ناله کننده
تنقیح پاک کردن وجود را از چیزهای زاید — فاسخ سست شونده در کار
توشیح حمایل کردن در گردن و آراستن — ناسخ کتاب و انویسنده و نیست گردانند
توضیح روشن کردن

سلاخ پوست کننده
اصطراخ فریاد کردن
رسخ استواری — طباخ پزنده
امتلاخ شمشیر از نیام برکشیدن
فسخ بازگشتن
انطباخ پخته شدن
مسخ از صورت آدمی برگشتن — مطبخ جای چیز پختن
نسخ کتاب وا نوشتن و نیست گردانیدن — منفخ دم کورهٔ آهنگران
نفخ در دمیدن و آماهیده شدن شکم
طبخ پختن — مطبوخ پخته
صرخ ناله کردن — منسوخ از صورت آدمی برگشته
سلخ آخر ماه

مورخ تاریخ گوینده و وقت چیزی پیدا کننده
تاریخ وقت چیزی پدید کردن — أدّ قوة
توبیخ سرزنش — ١ جَدّ پدر پدر — اِدّ بگذار
تمریخ آلودن و روغن مالیدن — ٢ جِدّ سعی
تواریخ اوقات چیزها پدید کردن — ٣ حَدّ کنارهٔ چیزی — حدود جمع
مشایخ پیران و بزرگان — ٤ خَدّ رخ
٥ رَدّ برگردانیدن
راسخ استوار و ثابت رسوخ جمع — ٦ سَدّ بند و دیوار استوار
سالخ پوست کننده — ٧ شَدّ بلند کردن

۹ عَدّ	شمردن	رعد	اوازکردن ابر
۱۰ قدّ	قامت	زهد	عبادت
۱۱ قد	بدرستی و ب	سعد	نیک ومبارک ومیمون
۱۲ کِدّ	مانند چون چیزیست که دروا کوبند	شهد	عسل
۱۳ لُدّ	نزد	طرد	راندن
۱۴ مَدّ	کشیدن وگستردن	عبد	بنده عباد جمع
۱۵ وُدّ	ارزوکردن وخواستن	عقد	پیمان بستن
۸ ضِدّ	دشمن شدن	عند	نزد
یَد	دست	عمد	قصد
بَرَد	تگرگ	عهد	سوگند وپیمان عهود جمع
بَعد	پس	فرد	تنها ویگانه افراد جمع
بُعد	دوری	فصد	رگ زدن
نرد	~~[illegible]~~ قرعه بازی	فهد	یوز
جند	لشکر جنود جمع سپاه	قصد	آهنگ
جُعد	موی برهم پیچیده	کند	بریان
جغد	بوم	مجد	بزرگواری
جِلد	پوست جلود جمع	مهد	گهواره مهاد جمع
جَلد	حد زدن	نجد	زمین و فراز
جهد	کوشیدن	نعد	زنبور وحشی نعاد جمع
		نقد	زرحاضر ناسره نقود جمع
۲ خَلد	موش صحرای کور یعنی درل	وجد	توانگر وتوانا شدن
۴ خُلد	جاوید	ورد	گل سرخ
۲ حمد	شکر وسپاس	ورد	کار دایمی اوراد جمع

وَعد	وعده کردن یعنی وابستن قول وکار	۳ مسد	ریشهٔ درخت خرما
هرد	زردچوبه	۲ لحد	شکافهٔ زمین
		۵ مد	آمد ورفت و درازی
ابد	همیشه وزمانیکه ازآنهایت نباشد	وتد	میخ اوتاد میخها
احد	یکی	ولد	پسر وفرزند
اسد	شیر درنده ونام برجیست از بروج آسمان		
امد	خشم گرفتن	بارد	سرد
بلد	شهر بلاد جمع	باعد	دور شونده
جسد	تن وزعفران	جامد	فسرده
جمد	یخ وفسرده‌ها	جاهد	کوشنده
حسد	بدخواهی کردن	حاسد	بدخواه
رصد	چشم داشتن وراه نگهداشتن	حافد	یار ودوست وداماد
رمد	درد چشم پیدا کردن وبرآشفتن چشم	حامد	ستاینده
زَبَد	کفک	خالد	جاویدان
زُبد	روغن مسکه	راشد	راه راست یافته
صدد	نزدیک	راعد	آوازکنندهٔ ابر
صمد	بی‌نیاز ومهتری که بالاتر ازو نباشد	راقد	خفته
عدد	شمار اعداد جمع	زاهد	پرهیزکار زواهد جمع
عضد	بازو وساعد	زاید	افزون زواید جمع
غدد	دانه ایست که درمیان گوشت میباشد	ساجد	سجده کننده
کبد	جگر اکباد جمع	ساعد	بازو وبال مرغ سواعد جمع
۱ لبد	پشم ونمد زین اسب	شاهد	محبوب وگواه شواهد جمع
۲ مدد	یاری ویاور	عابد	پارسا وپرستنده

عاهد پیمان کننده
عاید بازگردنده و مداخل
فاسد تباه
قاصد اهنگ کننده
قاید سالار لشکرکش و سرهنگ و پیشرو لشکر
کاسد ناراج
لابد ناچار
ماجد پدر پدر
مارد ازحد درگذرنده
واحد یکی
وارد آمدن
والد پدر

برید قاصد
بعید دور
ثرید فالوده
جدید تازه و نو
حدید آهن و تیز
حمید ستوده
حصید درویده شده
۲ سعید نیک بخت
۱ رشید راه راست یافته
۳ شدید سخت سمید نان سفید

۴ شهید گواه و در راه خدا کشته شده
۵ عبید پرستنده
۷ فرید تنها و یکانه
۸ قدید قاغ
۶ عتید کهنه قصید مغز سطر
مجید بزرگوار
مدید کشیده
مرید پرو
مزید زیادتی و زیاده کرده شده
وحید تنها
ورید رگ گردن
وصید آستانه در و میانه سط
وعید وعده
ولید بچه پسر و بنده
یرید خواهش میکند

ابرد سردتر
ابلد مرد بزرگ جثه و گشاده ابرو
اثمد سنگ سرمه
احمد سپاس کننده تر
اخلد جاوید تر
ازهد پرهیزکارتر
ارشد رسیده تر

۳ اسعد بختیارتر
اسود سیاه تر
۱ اشهد گواهی دهنده
۲ افسد فساد کننده تر
امجد پدر پدر و بزرگان
امرد پسر بی ریش و ساده رو
ارمد املد نازک چشم داشتن
العقد خوشه انگور و گندم و غیره مقعد در نشستگاه و حلقه در
القفذ غارپشت
اوحد یکانه
۲ اصلد بخیل
عسجد زر
احاد یکی یکی
بلاد شهرها
جراد ملخ
۴ جلاد شمشیرزن
۱ جساد زعفران
جماد بی نشو نما
جواد بخشنده
جهاد با کفار کارزار کردن
جیاد گردنها
حداد آهنگر
حصاد درویدن

حفاد نیکخواه
رشاد راهنمای
رقاد خفتن
رماد خاکستر
زهاد پرهیزکار
سداد راست و حق شدن
سهاد بیداری
سواد سخت و بخیل
صیاد شکارگیر شداد سختی
ضماد مرهمیکه بر جراحت نهند
عباد بندگان
عتاد ساز راه
عماد ستونها
عناد ستیزنده و از حق برگشته
فساد تباه شدن
فصاد رگ زن
فواد دل
قداد درد شکم فولاد پولاد
کباد جگرها
کساد بی رواج شدن
لحاد گورها یعنی قبرها
لهاد آرغ یعنی زغنک
مداد مرکب

معاد آخرت
مراد کام وخواهش
مواد مادّه‌ها
مهاد گهواره‌ها
نعاد زنبورها
وداد دوست داشتن

ابعاد دورتر
اجداد پدران پدر
اجساد جسدها
احصاد بدرو رسیدن کشت
احفاد یاران وفرزندزادگان
احماد ستودن
اخلاد جاودان
ارشاد راه نمودن بحق
ازهاد پرهیزگار شدن
اسعاد یاری کردن ونیک بخت کردن
اسناد نسبت دادن ونسبت کردن
اضداد خشم گرفتن ودشمن گردانیدن
اعداد شمارها
فرصاد توت
افراد تنهاها
افساد تباه کردن
اکراد کردها

امجاد بزرگان وپدر پدران
امداد مدد یعنی یاری کردن
امهاد گهواره‌ها
انفاد فائیده دادن
اوتاد میخها
اوراد وردها وکارهای دایمی
اولاد فرزندان
ایجاد در وجود آوردن
ایراد ثابت کردن وفرو آوردن
اتّحاد یکی شدن ویگانگی داشتن
اجتهاد جهد کردن ورای صواب جستن
ازدیاد افزودن وافزون کردن
اشتداد سخت شدن
اعتقاد در دل محکم شدن
اعتماد پشت بچیزی باز دادن وکار بکسی محول کردن
استداد افزون شدن آن آبجوی وآب دریا وکشیده شدن
انسداد راه بریدن
انشداد محکم گردانیدن
انضماد دارو بر جراحت مالیدن
انعقاد بستن
انفراد تنها شدن
انقیاد گردن نهادن وبفرمان رام شدن

مرصاد راه
معتاد قاعدهٔ پسندیده
منقاد گردن نهاده

جُنُد گردن جیاد گردنها
جیّد تازه
زید زیاده
سید گرگ سیود گرگها
سیّد مهتر وشوهر
شدید محکم
صید شکار
عید جشن
قید بند قیود بندها
کید حیله

ثمود قوم صالح پیغمبر علیه السلام است
جمود کم نور بودن چشم
جنود لشکرها
حدود سرحدات وکنارها
حسود بدخواه
رعود آوازهای ابر رواعد جمع
رقود خفتگان رواقد جمع
سجود سر در پیش خدا بر زمین نهادن
سرود رسیدن
سعود بلند ونیک بخت ومبارک شدن
شهود گواهان
صرود جای سردسیر
عمود مهتر قوم وستون

وجود زیستن
ودود خدا ودوستی داشتن
ورود رسیدن
وقود هیزم
یهود جهودان

تأیید قوة دادن
تبعید دور کردن
تجدید نو کردن
تجرید برهنه کردن
تسوید سیاه کردن
تعوید عادت کردن
تقلید پیروی کردن وقلاده در گردن انداختن
تمجید به بزرگی یاد کردن
تمهید نیک گسترانیدن وباصلاح آوردن
توحید یکی گفتن
توکید استوار کردن
تولید بزایانیدن
تهدید ترسانیدن

مجرّد تنها
مجدّد نو کرده شده
مجلّد پوست ساز کتاب را
محمّد ستوده
مخلّد جاودان شدن

مشیّد استوار کرده شده
مشعّد
مؤکّد استوار کرده شده
مقیّد بسته
مؤبّد همیشه و زمانیکه از آن نهایت نباشد
موحّد یکانه شده
ممرّد ساده و هموار

سواعد بازوها
صنادید مهتران عرب
عناقد بزغالها
محامد ستایش و خصلتهای نیک
مراصد کمین کاهها
مراقد خفتنکاهها
مساجد سجده کاهها
معابد پرستنده کاهها
معاند ستیزه شونده ها
معاهد قرار داد شده ها
مقالد کلیدها
مکاید مکرها و حیله
ملاحد از دین برکشتکان
مقاصد براه راست آهنک کردنها
مواعد وعده ها

مبرود سرد شده
مترود رانده شده
محدود بحصار احاطه شده
محمود ستوده شده
مردود رد خلایق شده
1 مسدود ره کذر بسته شده
2 مسعود نیک بخت و خجسته و مبارک شدن
4 معبود آنکه او را پرستند
5 معدود شمرده شده و انفرات
3 مشهود آنچه برو کواه شوند در روز عرفه
6 معقود بسته شده
7 معهود قرار کرده شده و دانسته شده
8 مفقود نایافت شده
9 مقصود خواهش کرده و آرزو شده
11 ممدود کشیده شده
12 موعود وعده داده شده
10 موجود هستی
13 مولود زائیده شده و تاریخ زائیدن کسی

متردّد آمد و شد کننده
مترصّد چشم دارنده
متصعّد ببالا بر شونده
متعدّد کوناکون
متعهّد پایندانی کننده

متفرّد یکانه کننده
متمرّد سرکش کننده
متفقّد واپرسنده
منفرد تنها
متولّد بدید آینده و چیزی از چیزی زاینده

استرداد بازکرفتن و بازدادن
استشهاد کواهی خواستن
استبعاد دوری جستن و دور شمردن
استعداد ساخته شدن برای کاری
استمداد مدد خواستن

تجرّد برهنه شدن
تجهّد کوشیدن
تردّد آمد و شد کردن
ترصّد چشم داشتن
ترقّد خفتن
تشهّد شهادت دادن
تعبّد بندکی کردن
تعهّد وعده را نکهداشتن
تفرّد تنهائی
تفقّد پژوهش
معاذ پناه
تمرّد سرکشی کردن
ملاذ پناه
نفاذ روان شدن قضا و فرمان

اجر مزد
ادر دبه خایه شدن
اسر دربند شدن بول
امر فرمان و فرمودن
بئر چاه
بحر دریا
بدر ماه تمام
بدر کیسه همیان
بذر تخم
بکر دوشیره دختر ناسفته یعنی مهر نشکافته
بکر بامداد
تبر زر
تمر خرما
ثمر میوه
ثغر ستن
ثفر پاردم
جبر ستم
جسر پل
جفر غیب
جهر آشکاره
حجر سنک
حشر رستاخیز
حصر حصار

حبر	دانا و مرکب	شهر	ماه
حفر	کاویدن	صبر	شکیب
خبر	روایت و قصه و حکایت	صدر	سینه
خسر	زیان کردن و نقصان کردن چیزها	صغر	خوردی
خمر	شراب	صفر	روی
خضر	سبز و سبزه	صقر	چرغ
درر	مرواریدها		
دهر	دنیا	صهر	مادرزن
ذکر	یاد کردن	طبر	زر
زجر	شکنجه	طیر	مرغ
زهر	شکوفه	ظئر	دایه
ستر	پوشیدن پرده	ظفر	ناخن
سحر	جادوی	ظفر	فیروزی
سدر	درخت کنار	ظهر	پشت
سدر	حیران و سرگشته	ظهر	نصف نهار روز وقت پیشین
		عذر	پوزش
سطر	نوشتن	عسر	دشوار
شکر	فرج	عصر	وقت زوال آفتاب و فشردن
سکر	مستی	عطر	بوی خوش
سهر	بیخوابی	عمر	زندگانی
		غمر	گول
شبر	وجب	غدر	ظلم
شطر	مقدار و نیمه و سوی	فجر	بامداد و صبحگاه
شعر	موی	فخر	نازش و بزرگواری
شعر	دانستن و نظم	فطر	روزه گشاینده و عید روزه گشایندگان
شکر	سپاس	فطر	دلو کلاه و سماروغ

فقر	درویشی و محتاجی و بیدسترسی	نضر	زر و طلا
فکر	اندیشه	نمر	پلنگ
قبر	گور	وزر	گناه
قدر	حرمت و مقدار و اندازه وغیره	وقر	خروار
قدر	دیگ	هجر	کنار
قشر	پوست	یسر	آسان
قصر	کوشک		
قطر	پهن	آخر	پایان
قعر	تک و ته	آمر	فرمان دهنده
قمر	ماه نو و هلال	باشر	مژده دهنده
قهر	خشم و غلبه کردنست بر کسی	بایر	ویران
کبر	غرور و بزرگی بر خود گرفتن	باصر	بینا
کدر	تیره	باقر	مرد بسیار علم
کسر	شکسته	باطر	پزشک چارپا
مصر	شهر	باهر	آشکاره و روشن
مکر	فریب	تاجر	سوداگر
مهر	کابین	جابر	ستم کننده
نثر	سخن غیر منظوم	حاضر	بحضور آمده
نذر	ترس و آنچه بر خود واجب گردانیده باشد	حافر	کنکان
نزر	اندک	خاسر	زیانکار
نسر	کرکس	خاطر	دل و یاد داشت
نشر	بداطرف در رفتن و پراکنده	دابر	نسل
نصر	یاری	دایر	گرد گردنده

داخر	خوار	غایر	نشیب
ذاکر	یاد کننده	فاجر	از طاعت حق بر گردنده و دروغ گو
زایر	زیارت کننده و طواف کننده	فاخر	چیز خوب
ساتر	پوشاننده	فادر	بز کوهی
ساحر	جادوگر و مکر کننده	فاطر	آفریننده و گشاینده
ساغر	جام می	فاقر	درویش و محتاج و بیدسترس
سافر	سفر کننده	فاکر	فکر و اندیشه کننده
سایر	گردنده	قادر	توانا
شاطر	نوند	قاصر	کوتاه
شاعر	شعر گوی	قاطر	استر
شاکر	راضی شونده و سپاس گزارنده	قاهر	غلبه کننده و خشم کننده
صابر	شکیبائی کننده	کاسر	شکننده
صادر	بدر رونده	کاشر	عقاب کننده
طاهر	پاک	کافر	مغ و ناسپاس و ناسزا گوینده
طایر	پرنده و پران	نادر	نایاب و تنها و مانند
ظاهر	پیدا	ناصر	یاری کننده و فیروزی یافته
عابر	گذرنده	ناظر	چشم دارنده و نگهدارنده
عاشر	دهمین و دهیک ستان	ماهر	استاد
عاطر	بوی خوش دارنده	وافر	تمام
عاقر	زن نازاینده و مرد که اورا فرزند نباشد		
عامر	آبادان و عمارت کننده	اثار	راه باریک
غابر	باقی و گذشته و آینده	ازار	بند شلوار
غافر	آمرزنده و پوشاننده	برار	صحرا

بحّار	دریاها	سحّار	جادوگر و فریبنده
بخار	بخورها و بوی خوش	سطّار	مبالغه سطر کشنده
بهار	شکوفه گیاهیست که از آن عین البقر گویند	سوار	دست برنجین
بوار	هلاک و باطل و فاسد شدن	شعار	عادت
تجّار	سوداگر	صبّار	صبر کننده
جبّار	ستمکار و از راه گردیدن	صغار	کوچکیها ریزه
جدار	دیوار		
جرّار	جسور و لشکر بسیار	طرّار	دزد کیسه بر و حیله گر
جوار	همسایه و در زنهار کسی شدن	طیّار	پرنده
حذار	ترسیدن و پرهیز نمودن	عار	درویش شدن
حضّار	جمع بحضور آمده و استاده	عصّار	افشارنده
حمار	خر و دراز گوش	عطّار	عطر فروش و داروهای خوشبو فروش
خمار	کیفی	عقار	می
خیار	نیکان و برگزیدگان	غمّار	ریگان — غمار انبوهی
دثار	جامه که بربالای جامه دیگر پوشند	عوار	کور و درد چشم
دسار	میخ و ریسمانهای کشتی	عیّار	مرد زیرک و عالم
		غدّار	بیوفا و ظالم
دوّار	گرد گردنده	غفّار	بخشاینده
دیّار	متنفس ‌x	۱ فجّار	از حق برگشته و نافرمان شده
دیار	ابادانی	۳ فرار	گریختن و موش
زنّار	آنچه ریسیت که عابدان نصاری بر میان بندند	۵ فقار	بندهای استخوان پشت
زخّار		۲ فخار	نازنده و منش
زوّار	زیارت کننده و زیارت کنندگان	۴ فرّار	سیماب
ستّار	نیک پوشنده	قهّار	قهر کننده
سیّار	نیک رونده و قافله	کبار	درشت

۶ قرار	آرام دادن وارام گرفتن	خطور	در دل آمده
کرّار	حمله برنده	دبور	بادیکه از جانب مغرب جهد
کفّار	ناسزا گوینده	دهور	دهرها
مدار	دور کردن یعنی گردیدن گاه	زبور	کلام حضرت داود ع
مرار	صفرا	سرور	شادی
مکّار	بدسگال ومکر کننده	سحور	آنچه در سحر خورند در روزه داری
نثار	آنچه بپاشند	سطور	سطرها
نجّار	چوب تراش	سامور	الماس
نزار	رنجور	سمور	جانوریست که از پوست او پوستین سازند
نفار	خشم واندوه	ستور	پرده ها وپوششها
نقّار	مرغ دارکوب	سنّور	گربه
نهار	روز	شعور	مویها
وفار	جوشش کردن	شکور	ستایشها
وقار	سنگینی وارمیدگی	شهور	ماهها
		صبور	شکیبایها
امور	کارها	صدور	سینه ها وبیرون آمدنها
بخور	بویها	طهور	پاک کننده
ثغور	سنور	ظهور	آشکارا شدن
جسور	دلیر	عبور	گذشتن
حبور	شادی	غرور	فریفتن
حرور	باد گرم	غیور	ناموس ومردی
حضور	حاضر شدن گاه	فجور	از حق برگشتن ونافرمانی کردن
خدور	پرده	فطور	شکافه چیزها

قبور	گورها	ادرار	بول فروگذاشتن
قصور	قصرها واز کار باز ماندن	اذکار	بیاد آوردن
کرور	ریسمان	ازهار	شکوفه ها
مرور	گذشتن	استار	پرده ها وپوششها
نذور	نذرها وترساننده ها	اسرار	رازها ونهانیها
نسور	کرکسان	اشرار	بدان ونسبت کردن کسی را بشر
نشور	گسترده وپراکنده	إشعار	آگاه کردن
نفور	روزیکه مردم از حج ومنا برآیند	أشعار	نظمها ومویها
وفور	بسیار	اصدار	باز گردانیدن
وقور	در خانه نشستن	اصرار	در دسر دادن وبر معصیت ایستادن
		اضرار	گزند رسانیدن
ابرار	نیکوکاران	اطهار	پاک کردن
ابحار	در دریا نشستن	اطوار	طریقه ها وادا ها وکردارها
أبکار	بامدادها	اظهار	آشکارا کردن
إبکار	دختران ناسفته	اظفار	فیروزی یافتن وناخنها
اثمار	میوه ها	اعصار	باد سخت وگرد بادیکه گرد وغبار را بالا کشیده بهوا برد
احبار	دانایان	اغیار	غیرها
احرار	آزاد کردن ورها نمودن	۲ افطار	روزه گشودن
احمار	سرخ شدن	۱ اقرار	بزبان خود گفتن برای اثبات چیزی
احضار	حاضر گردانیدن	اقطار	کرانها
اخبار	خبر دادن	امرار	تلخها وبغایت تلخ
اخیار	نیکان ونیکوکاران	امصار	شهرها
ادبار	پشت برگردانیدن ومنهزم شدن	امطار	بارانها

انصار	یاری کنندگان	حریر	جامهٔ ابریشمین وکرباس وتافتهٔ والا
انظار	دیده‌ها	حصیر	بساط معروف بوریا
انکار	بازایستادن وازحق درگذشتن	حفیر	قبر — جفیر کیش تیر
انهار	جویها وروان کردن آب	حقیر	خوار
انوار	روشنائیها	حمیر	خرمصری
اوتار	زههای کمان وزه‌های چنگ وسازها ورودها	خبیر	دانا
مختار	برگزیننده وخواهش کننده		
سعار	چوبیکه باآن آتش افروزند		
مزمار	نائی	خطیر	چیزی باقدر
مسمار	میخ دیناری	خمیر	آرد باآب سرشته
مصطار	شراب ترش	زریر	روشن شدن چشم
مضمار	میدان	سریر	تخت
معمار	عمارت کننده	سعیر	دوزخ وآتش وسوزاننده قوله تعالی
معیار	آلت راست کردن وترازو وغیر آن	سفیر	ایلچی ومصالح کار مردم
		سمیر	سمیر اللیالی یعنی همیشه وروز وشب وزمانه
مقدار	اندازه	شریر	بدکار
منشار	اره	شعیر	جو
منقار	نک مرغ دانه‌چین	شهیر	شهرت یافته
		صبیر	شکیبا وپاینه ائی کننده
اخیر	پسین	صغیر	خورد
اسیر	کسی راکه بغارت گرفته باشند	ضمیر	خاطر واندیشه دردل گرفته
امیر	بزرگ	ظهیر	یاری کننده
بشیر	مژده دهنده	عبیر	زعفران
بصیر	بینا	عشیر	همراز
		عصیر	شیره
بعیر	اشتر	غدیر	گرداب وجمع شدنگاه آب یعنی آبگیر
جدیر	سزاوار ومکانیکه برگرد او دیوار کشیده باشند	غفیر	آمرزنده وجمع صاحب دلان

[illegible] سعیر دیوانگی ودوزخ وعذاب قوله تعالی ان المجرمین فی ضلال وسعر

قطیر	آرد سرشته که خمیرمایه درونکرده باشند	جزر	گزر
فقیر	درویش ومحتاج	۱ حذر	ترس
قدیر	توانا	۲ خبر	پیام
قصیر	کوتاه	۴ خدر	خیره
کبیر	بزرگ ودرشت	۵ درر	مروارید
کثیر	بسیار وبیحد	۶ سفر	بجای دور رفتن
مدیر	گردنده	۷ حضر	مسکن آدمی وغیر سفر
مصیر	بازگشتنگاه وگشتن	سقر	دوزخ
منیر	روشن کننده	سکر	قند
نخیر	درخواب صداکردن خفته	سیر	پرهیزکار
نذیر	ترسانیدن قوله تعالی فکیف کان عذابی ونذر	شجر	درخت
نصیر	یاری یافته	شرر	آتش پاره — ضرر زحمت
نظیر	مانند وشبیه	عشر	ده
نفیر	رمیدن وغلبه کردن وآماهیدن	کفر	ناسزا گفتن وناگرونده
نقیر	اصل وحسب		
نکیر	ناشایسته شمردن چیزی وسلم ناداشتن	مطر	باران
نمیر	پلنگ	مفر	گریزگاه
هجیر	میانهٔ روز که درغایت گرما باشد وحوض بزرگ	مقر	قرارگاه
وزیر	آنکه مشرف عمل سلطان باشد	ممر	گذرگاه
یسیر	اندک	نظر	دیده ومانند
		نفر	چند عدد از سه تا ده
بشر	انسان	وتر	رود وزه کمان
بصر	چشم		
بقر	گاو ماده	ثور	گاو وبرجی از بروج آسمان

جور ستم کردن — ناطور دشوار
حور کم و هلاک شدن — ناقور سرنای که در حشر در دمند
دور گردش
سور بارو و دیوار قلعه — اوامر فرمانها
طور طریقه و نوع و یکبار — اظاهر پشتها
عور کوری طور کوه موسی ع — اکابر بزرگان
غور نشیب و بحقیقت رسیدن — اواخر پایان
فور جوشیدن دیگ و هم ساعت — بنادر بندرها
نور روشنی — تفاخر بایکدیگر نازید
تکاثر باهدیگر معارضه کردن

جار همسایه — تواتر پیاپی
حار گرم — جواهر دانه‌های قیمتی — دُرر
دار خانه و سرا — خواطر دلها
عار عیب و ننگ — دفاتر کتابها و سجلها
غار شکاف کوه و درخت که او را دهن غار و جمع اغوار گویند — ذخایر آنچه برای زیستن نگهدارند
فار جوشیدن — زواهر شکوفه‌ها
قار زفت — عساکر سپاه‌ها
نار آتش — عشایر خویشاوندان
قواطر استرها

باحور سختی گرمای تابستان — اساطیر افسانه‌ها و سخنهای باطل و نوشته‌ها
مبادر تخم افشاننده
سامور الماس — ۲ مباشر مژده دهنده
کافور داروی مشهور — ۱ مآثر اثرها و نشان گذشته
ناسور درد مقعد و رگ و در چشم که از او آب آید — مسافر سفرکننده

مشاهیر آشکار شده — اقتدار توانا شدن
مزامیر نایهایی که می‌نوازند — انجبار گیاه معروف
مصادر سوراخها — انحصار شمرده شدن و باز داشتن
مضامر خواهشهای دل — انتشار افشاندن
مظاهر پیدا شونده‌ها — انتظار چشم براه داشتن
معابر گذرها — انکدار فرو ریخته شدن
معاشر همگروه — انکسار شکسته شدن
معاصر زمانها — انبهار ضیق النفس شدن
مغایر ناپذیر و ناپسند — انزجار وازده شدن — استظهار یاری خواستن
مفاخر نازشها — بَرّ صحرا — استغفار طلب آمرزش کردن
مقابر قبرها — بِرّ نیکی — استفسار پرسیدن و پرسش کردن
منابر جاهای بلند برای واعظ و خطیب — بُرّ گندم — استقرار ثابت شدن و آرام گرفتن
نوادر یگانه‌ها — جَرّ خرمهره‌ها — استحضار بحضور آوردن
حَرّ گرم شدن — استکبار گردن کشی کردن
ابتدار بسوی چیزی شتافتن و جرئت کردن — حِرّ فرج زن — استمرار روان شدن
اختصار کوتاه کردن سخن — خَرّ بانگ کردن
دُرّ مروارید بزرگ
اختیار برگزیدن و بخواهش کار کردن — سِرّ راز
استتار در پرده شدن — شَرّ بدی کردن
اشتهار شهرة دادن و شهرة یافتن — فَرّ گریزه
اضطرار بیچارگی کردن و بیچاره گردانیدن — قَرّ سرد و هودج
اعتبار عبرة گرفتن و نیکو شمردن و قیاس گرفتن — کَرّ ریسمان بادبان
اعتذار عذر خواستن — مَرّ بگذشتن
افتخار نازیدن — مُرّ کندر

مُرّ تلخ
ابتر دم بریده
ابجر برامده ناف
ابحر دریاها
ابخر گنده دهن
ابقر شوره وگاوتر وازگاو بدتر
احقر زبون تر
احمر سرخ تر
اخضر سبزتر
اذخر گیاهیست که ازاکاه مکه گویند
اذفر خوشبوی وتیزبوی
۳ اصفر زرد
۱ اشقر اسب بور
۲ اشهر شهرة یافته تر
۴ اصغر کمتر
اصمر گندم گون
اظفر درازناخن
اظهر پیدا ونمایان تر
عرعر درختیست که ازآن سرو جبلی گویند
عسکر سپاه
اعور یک چشم واحد العین
اغفر آمرزیده تر

افقر محتاج تر
اکبر بزرگتر
اکثر بیشتر
انجر لنگر کشتی وغیره
مجمر آتشدان که درو داروی خوشبو ریزند تا بوی خوش نماید
محشر جمع شدنگاه — انور روشن تر
محضر سجل قاضی — بنصر انگشت پهلوی کوچک
مخضر سبزشده — عنصر یکی از اجزای چهارگانه
مسطر آلت سطر
مسکر مست کرده شده
مصدر بازگشتنگاه وبدر آمدنگاه
مضطر بیچاره شده — غضنفر شیر
مظهر بهره یافته
معبر گذرگاه
معجر سرانداز
مغفر کلاه جنگ وخود رزم
مفخر نازشگاه
مقبر گورستان
منبر جای بلند که برای واعظ وخطیب سازند
منظر نظرگاه
مُنکَر ناشایسته
مُنکِر مسلم ندارنده وباور ندارنده

محرر نویسنده
محرَّر نوشته شده وآزاد کرده
۹ محقر خوار کرده شده
مخدر پس پرده
مخمر شراب خورده
مدور گرد کرده شده یعنی غلطان
مذکر نر
مزعفر بزعفران رنگ کرده
مسخر تسخیر شده
مسطر سطر شده
مشجر درخت کرده شده
مصدر بالانشستنگاه
مُصوَّر تصویر کرده شده
مصوِّر تصویر کننده
مطهر پاک شده
مظفر فیروزی یافته شده
معطر بوی خوش دهنده
معمر دراز عمر
معنبر عنبرآلود
مفخر ناز کرده شده
مقدر تقدیر خدا
مقرر آرام داده شده
مکدر تیره شده

مکرر دوباره دو مرتبه
مکسر شکسته شده
منقر نقره شده
منور روشن شده
موقر استوار شده
۱ اکسیر زرپزی کردن یعنی کیمیا
۴ تحریر نوشتن وآزاد کردن
۷ تدبیر صلاح کار باندیشه کردن
۸ تدمیر ازبنیاد براورده هلاک کردن
۱۰ تزویر فریب دادن بدروغ
۱۲ تسطیر نوشتن
۱۳ تسعیر بالا رفتن نرخ اشیاء
۱۴ تشویر موج پی درپی
۱۷ تعبیر بیان وعبارت کردن خواب
۱۸ تعذیر تقصیر کردن
۱۹ تغیر ازحالی بحالی گردانیدن
۲۱ تقدیر اندازه کردن
۲۲ تقریر سخن گفتن وقرار دادن
۱۷ تصویر صورت نگاشتن
۲ تأثیر اثر کردن
۲ تأخیر واپس انداختن
۳ تبشیر مژده دادن
۵ تخدیر پیچش عضو

۶ تحیر سرشتن
۹ تذکیر بیاد اوردن وکلمه را مذکر کردن
۱۱ تسخیر رام کردن
۱۵ تصغیر خورد کردن
۱۶ تصقیر نرم کردن
تطهیر پاک کردن
۲۰ تفطیر روزه گشادن
تقصیر فرو گذاردن
۲۴ تقطیر چکانیدن
۲۵ تکبیر خدای عز وجل را ببزرگی یاد کردن
تکثیر بسیار کردن
تکدیر تیره گردانیدن
توفیر تمام کردن وبسیار کردن
توقیر بزرگ داشتن
تنویر روشن کردن
تشهیر آشکار کردن
تعمیر ابادان کردن

تبختر تکبری کردن در رفتار
تحیّر سرگشته شدن
تشکّر سپاس داری نمودن
تصوّر صورت بر چیزی در عقل آوردن
تعسّر دشوار شدن

تعذّر دشوار شدن
تفکّر اندیشه کردن
تکبّر گردن کشی کردن وبزرگوار شدن
تکدّر تیره شدن
تمسخر سخره کردن
تنفّر رمیدن ونفرت جستن
تهوّر بیکانه شدن

جمهور همه
مأمور امر کرده شده
مبرور مرد پذیرفتهٔ طاعت ونیکوئی
مجبور ستم رسیده
محرور گرم کرده شده
مذکور یاد کرده شده
محشور
محصور حصار کرده شده
مخطور بخطر افتاده
مزبور نوشته شده
مستور پوشیده شده
مسحور سحر کرده
مسرور شادمان شده
مسطور نوشته شده
مشکور پسندیده وصواب کرده شده

مشهور آشکارا کرده وفاش شده
معذور پوزش کرده شده
معمور آبادان کرده شده
مغرور فریفته شده
مغفور رحمت کرده شده
مقدور اندازه کرده شده
مقهور خوار کرده شده
مکثور بسیار کرده شده
مکسور شکسته شده
مهور مهر کرده شده
منشور نامه ورقم
منصور یاری کرده شده یعنی نصرت یافته
منظور بنظر آمده وپسندیده شده
مهجور دور افتاده

احراز از چیزی پرهیز کردن
امتیاز جدا شدن
انتهاز فرصت یافتن وچشم داشتن
اهتزاز جنبیدن

بزّاز جامه فروش
جراز تیغ سخت برنده
جواز خط راه واذن دادن روانه

جهاز رخت وما یحتاج
حجاز شهر مکه وشهرهای نزدیک مکه
رکاز گنج ویا مالیکه در زمین نهان کرده باشند
طراز علم وجامه
طنّاز سخت افسون دارنده
قزّاز نخ ساز از ابریشم وکج
مجاز لفظی که در غیر موضع مستعمل شود
مفاز رستگاری

جوز گردو

فوز رهیدن وفیروزی یافتن

لوز بادام

عزیز گرامی ارجمند
غریز سرشت ونهاد

لذیذ خوش طعم خوشمزه

ابراز بیرون آوردن
اعجاز پیغمبری کردن
اعزاز عزیز کردن

افراز جداکردن
ممتاز از اقران خود جدا شده بزیادتی فضل و هنر

تجهیز ساز کردن
تجویز روا داشتن
تامیز شاگرد
تمیز جدا کردن خوب و بد را

آس درخت مورد
رأس سر
فاس تبر
کأس جام و کاسه پر شراب
ناس آدمیان
اس دی
جفس تو خم پیدا کردن و ناگوار شدن طعام
جنس نوع از چیزی
حبس در زندان کردن و باز داشتن
حدس گمان بردن و بعقل خود چیز دریافتن
عوس درویدن
خمس پنج
خمس از پنج یکی را در راه خدا دادن
دبس دوشاب بگمز
دخس دلفین ماهی یونس

درس عدم آموختن و جامه ژولیده
دنس ریم و کوش
رجس پلید
شمس آفتاب
ضرس دندان
ضمس خائیدن معروف
عرس زن بردن
عکس بازگونه
کدس خرمن
کلس نوره و چاروی که بعمارت کار کنند
۱ لمس سست
۴ وقس گمان بردن و اندازه کردن
۵ هرس کوبیدن و کوفتن و جامه کهنه
۶ همس آهسته جنبیدن و آواز نرم
۷ یأس حرمان
۳ نکس سرنگون
۲ نحس بدبخت شدن
نجس پلید
روس روباه
کوس ریشه میان
کوس کوشت و طبل و نقاره
قوس کمان

احساس دریافتن
اجلاس نشاندن
اخراس کنند زبان و لال
ابساس نبات رازیانج
افراس اسب ها
خلاس دلو
اطراس دندانها
افلاس بی پول و تنگدست شدن
البلاس جامه پوشاندن
انجاس پلید کردن
انفاس دمها یعنی نفس ها
ریباس اوشقون
قرطاس کاغذ قراطس جمع
قسطاس ترازو
کرکاس بالوبج
مقباس شعله آتش که از هر نمایان باشد و راه گم کرده کان بازان راه رود
مقیاس اندازه
وسواس بدی در دل اندازنده وساوس جمع

اساس بنیاد و بنیان عمارت
اناس مردمان و آدمیان
حراس نگهبان
حواس دریابنده
خماس پنجین

دراس گندم و غله را خرد کردن
دکاس مقدمه خواب
عطاس عطسه
قداس گوی نقره
قیاس کانها و اندازه ها
کراس آلو بالوی کلنار یعنی قراسیا
کناس کشافت کش
لباس پوشاک و پوشش و کسوت
مماس
نحاس مس

برجیس ستاره مشتری
جلیس همنشین
خلیس گیاه خشک
رئیس مهتر
فریس چنبر
فطیس پتک
قسیس امام ترسایان در علم و دین
نفیس چیز عزیز و مرغوب و پسندیده

جارس رکوا و فاش کردن
جالس نشسته
جاس فسرده
حارس پاسبان

فارس زن زاهو نوزائیده کوفته نیز گویند
خامس پنجم
داخس درد ناخن ناخنک
فارس سوار
لابس جامه پوشاننده و درنگ کننده
لامس دست زننده
یابس خوشک

جاسوس احوال و اخبار جستجو کننده
جاموس گامیش
داموس سخت تاریک شدن شب
طاوس مرغیست معروف
قاموس میان دریا
ماروس کوفته و قیمه
کابوس سکاچه
ناقوس چیزیست که طایفهٔ نصارا در دیر می‌نوازند

جرس درای
1 عدس دانه ایست معروف
4 فرس اسپ
2 عبس روی خود را ترش کردن
3 عسس شحنه

جلوس نشستن
خنوس واپس رفتن و واپس استادن

روئس سرها و مهتران
رهوس بسیار خور
عبوس روی ترش کرده
عروس زن نوعروس
فلوس پول
قدوس بغایت پاک صفت خاصهٔ حق تعالی است
قنوس مرد بزرگ جثه
مجوس آتش پرست و گبر
نعوس دمه

مأنوس همدم شده
مأیوس نا امید شده
محبوس در زندان نگهداشته شده
محروس نگهداشته
محسوس دریافته
معکوس بازگونه شده
ملبوس رخت پوشیده
منحوس نامبارک و بدبخت
قرابوس کوهه زین
فردوس بهشت و بوستان
منکوس بنگونسار کرده

مدرس معلم
مؤسس بنا کننده

مقرنس عماریکه از آن نقش کرده باشند
ملبس پوشیده
2 منقبس
2 مندرس جامهٔ دریده و لباس کهنه
مهندس اندازه کننده و پیماننده

3 قیس مقدار
1 قبس
3 لیس نیست

احتساس دریافتن
اقتباس فرا گرفتن نور و علم و دانش
التماس درخواست کردن

مجالس جای نشستنها
مدارس جای درس گفتن

بطش سخت گرفتن و حمله بردن
عرش سقف
فحش سخن زشت و گستره گفتن
فرش گستراندن
قفش کفش
کبش گوسفند

نعش جنازه و بنات النعش کوکب است که چهار بر مثال تابوت است
نقش نگارش
وحش جانوران رمنده صحرائی و چارپا

جیش لشکر سپاه
ریش پر
طیش سبکسار و بیعقل شدن
عیش زندگانی و شادی

حس دریافت
دس پنهان کردن

اطلس
مجلس بزمگاه
مفلس ورشکسته

تخدیش خراشیدن
تشویش شوریده شدن
تفتیش تجسس کردن
اطروش کر
مدهوش حیران کرده شده
مغشوش
منفوش واچیده شده
منقوش نقش کرده شده

خلاص بیکوشدن ورسته شدن

خواص خاصیت ها وخوبها

رصاص قلعی

رقاص بازی کر وبرجهنده

قصاص تلافی وآنچه داده باشی بازستاندن

غواص باب فرورونده وبغورمعنی رسنده

مناص گریزگاه وپناه گاه

اجاص آلوی سیاه وآلوی بخارا

اخلاص پاک وخالص ودین رابی ریاداشتن

اشخاص شخصها

اختصاص برگزیدن وخاص گردانیدن

استخلاص رهانیدن

اقتصاص ازپی رفتن وقصاص ستاندن

خصوص خاص کردن

خلوص ویژه شدن وبچیزی پیوستن

رصوص استوار

تحریص حریص گردانیدن

تخلیص خلاص کردن

تلخیص بیان کرد وآشکار نمودن

تخلص نامیدن

تفحص واکاویدن وجستجو کردن

تربص چشم داشتن چیزی را

حریص سخت نیازمند شدن بچیزی

رخیص ارزان

مخلص دوست پاک وبی ریا

ملخص بیان کرده شده ومختصر

جص آهک حمص نخود

خص زعفران برتنا خرص تیز

نص آشکار کردن

رمص چرک کنج چشم

مخصوص خاص وپسند شده

مرصوص استوار برآورده

ارض زمین

عَرض خواهش بعض

عِرض ناموس بغض دشمنی

عَرَض ضد طول یعنی پهنا وفراخی

فرض آنچه خدای تعالی فرض کرده باشد

قرض وام

امراض بیمار کردن عشق کسی را ولاغر

اعراض روی ازچیزی گردانیدن

اغماض پلک چشم فراهم آوردن

افراض شعبه بیرون آوردن

اقراض وام دادن

امراض بیماریها

مقراض جامه بُر گاز

فیاض بخشنده وفروریزنده

حیض بیمار شدن زن

فیض بخشش

حضیض نشیب

عریض پهن

مخیض دوغ

مریض بیمار وصاحب آزار

نقیض ضد مخالف

معروض عرض کرده

مفروض واجب شده

مقبوض قبض شده

مقروض وام دار شده

اعتراض پیش آمدن هرکسی را

انقباض درهم گرفته وگرفته دل شدن

انقراض بریده شدن وباخر رسیدن مدت

حامض ترش

حایض زن خون حیض دیده

رافض ناسزا وهرزه گو

رایض ریاضت کشنده

عارض صفحهٔ روی وآنچه نو پیدا شده باشد

فایض بخشش رسیده وبهره مند شده

قابض گیرنده ودرهم کشنده

مابض خم زانو ومرفق دست

ماخض آبستن

اقط پنو

بسط گسترانیدن

شرط سریش کفشگران وجولایان

خط غفلت کردن

خیط رشته

خلط آمیختن

ربط بستن

سبط گروه وقبیله وفرزندان حضرت یعقوب

شرط وابستن قول وپیمان

ضبط نگهداشتن واستوار کردن

غلط سهو کردن

فرط	از حد درگذشته	افراط	از حد درگذشتن
فقط	بس		
قحط	نباریدن باران وکم شدن روزی	احتیاط	استوار شدن
قسط	داد داد وبهره ونصیب وهرکز	اختلاط	آمیخته شدن
نفط	آبله برآوردن	ارتباط	بستگی
نمط	نوع وگروه آدمی		
وسط	میانه ونصف واعتدال		
قسط	پوست درخت	روابط	بسته‌ها
بساط	آنچه بر زمین گسترده باشند	شرایط	عهدها آنچه با و وابستگیها باشد
خراط	حقه تراش	ضوابط	نگهداریها و استوار فروگرفتن‌ها
خطاط	مبالغه خوش نویس		
خطاط	دست وپا را رنگ کردن	مربوط	بچیزی وابسته شده
خیاط	سوزن	مشروط	عهد کرده شده
خیاط	مبالغه قبادوز	مضبوط	نگهداشته شده
رباط	شهر		
صراط	پل وراه	احفاظ	نگهداشتن
فرات	رودخانه معروف	اغلاظ	سفت ودرشت گفتن
نشاط	خرم کردن	الفاظ	لفظها
		حفظ	نگهداشتن
		لفظ	سخن
اخلاط	خلطهای بدن یعنی خون صفرا بلغم وسودا	وعظ	پند دادن
اسباط	گروه‌ها قبایل حضرت یعقوب واسماعیل		
اسقاط	انداختن	حافظ	نگهدارنده
اشطاط	ستم کردن واز حد درگذشتن	واعظ	پند دهنده
اغلاط	سهوها وغلطها	محظوظ	بهره مند

محفوظ	نگهداشته شده ویاد داشته	جمع	همه
ملحوظ	بدنباله چشم دیده شده	خلع	برکشیدن
		درع	زره
اجزع	جزع کننده	دفع	دور کردن
اربع	چهار وچهاریک	دمع	اشک چشم
ارتع	بچر	ذرع	گز وبارش پیمودن
اروع	موش صحرائی	رجع / ربع	چارک ومنزل
اسرع	زود باش وزودتر	ربع / رفع	دقفل / برداشتن
اسمع	بشنو	زرع / ضبع	کشت / جانور وددودام
اشجع	مار	سجع / سمع	کلام مقفی / گوش وشنوا وبچه گرگ
اصبع	انگشت	شبع	سیر
افزع	فزع کننده	شرع	دیوان وراه راست
اَقرع	کل یعنی جوشیده سر	شمع	موم عسل
اِقرع	بخوان	صدع	شکافتن وبریدن
اقطع	بریده دست	صرع	نام علتیت مخصوص
ایدع	چوب سرخ	صنع	آفریدن
		ضبع	کفتار
ارع	بچران	ضرع	پستان
بدع	نو ونوآمده	ضلع	کتف
بیع	فروختن	طَبع	نهاد وسرشت ومنش
بلع	از حلق فرو بردن طعام را	طبع	مهر کردن
بضع	میانه سه تا نه	طوع	فرمان برداری ورغبت ورام
جَزَع	بی صبری وناشکیبائی کردن	فرع	شاخ درخت

فزع	فریاد کردن و ترسان	اطلاع	دانستن
قرع	ظرف تراب	اقطاع	از خود وابریدن و بکسی دادن
قطع	بریدن	اوجاع	دردها
قلع	کندن	اوضاع	وضعها
طلع	برآمدن گیاه	انواع	گوناگون
کرع	باریک ساق	اوراع	پارسایان
طمع	امید داشتن بر چیزی		
منع	بازداشتن	بدیع	نو آورده
نزع	جان دادن	بقیع	قبرستان مدینهٔ منوره
نفع	سود (نقع غبار)		
ودع	مهره‌ایست که از دریا برآید	جمیع	جمله
ورع	پارسا و پرهیزکار	ربیع	بهار
وسع	فراخی	رضیع	همشیر کسی
وضع	گذاشتن	رفیع	بلند و بزرگوار
ملع	بازداشت	سریع	زود
		سمیع	شنونده
ابداع	نو آوردن	شجیع	شجاع و دلیر
اجماع	جمع کردن و اتفاق نمودن	شفیع	درخواه کننده جرم کسی
ارتاع	چرانیدن	شنیع	سخن زشت
ارجاع	رجوع کردن	قطیع	رمه و تازیانه
ارعاع	شبانی کردن	منیع	بازدارنده
اسراع	شتافتن و شتابانیدن	نقیع	فریاد
اشباع	سیر کردن کسی را	وسیع	فراخ شده
اضراع	ذلیلی و فروتنی کردن	وضیع	امانت دارنده

بایع	فروشنده	طالع	طلوع کننده و برآینده
بالع	بحلق فرو برنده طعام و غیر آن	طامع	طمع کننده
تابع	پیروی کننده	فاقع	زرد
تاسع	نهم	قارع	باصوت قرآن خوان
جایع	گرسنه	قاطع	برنده
جامع	جمع کننده	قامع	از بنیاد برکننده
خاشع	فروتنی کننده و آرمیده	قالع	از بیخ برکننده
دافع	دور کننده	قانع	خورسند
ذارع	پیماننده بگز	کارع	کله پاچه ساز
رابع	چهارم	لامع	درخشنده
راتع	چران و چرنده	مانع	بازدارنده
راجع	بازآینده و بازگردنده	نافع	فائده دهنده و سود کننده
راضع	شیرخورنده	واضع	گذارنده و نهنده
رافع	بردارنده و بلند گرداننده	واقع	افتاده
راکع	پشت خم کننده	واسع	فراخ
زارع	برزگر و کشت کار	هالع	شترمرغ پیر
سابع	هفتم		
ساطع	ببالا بر رفته و ببالا بر رونده و تابان	بدایع	نو آورنده‌ها
سامع	شنونده	تقاطع	بریدن از همدیگر
شارع	شاهراه و راه راست و شرع نهنده	توابع	پیروها
شایع	آشکار و فاش	تواضع	فروتنی
صانع	آفریننده	جوایع	گرسنه‌ها
ضایع	تلف کننده و زیانها	ذرایع	زره‌ها

روایع	کارزارها	جماع	کان زنزا ابستن کردن
کوابع	هفته‌ها	جیاع	کرسنه
شرایع	راههای راست	خلاع	خلعتها
شوایع	پراکنده‌ها	وراع	زره‌ها
صوامع	خلوتها و معبدهای رهبین	دفاع	باز داشتن
صنایع	کارها و آفریده‌ها	دماع	اشکهای چشم که بواسطه علت ریزد
ضوایع	تلف شونده‌ها	دلاع	هندوانه
طبایع	سرشت و مزاجها	ذراع	گزها و ارشها
فزایع	فریادها	رباع	چهار چهار کقوله تعالی اولی اجنحةٍ مثنی وثلاث ورباع
قوارع	ایتهای قرآن که بهر دفع جن خوانند	رضاع	شیر خوردن
قواطع	رمه‌ها و بریده‌ها	زواع	جغد
١ کوارع	باریک ساقها	سواع	نام بت
٣ متابع	پیرویها	سباع	ددو دام
٤ مراتع	چراگاه‌ها	سماع	شنیدن
٥ مزارع	زراعت گاه‌ها	شجاع	دلیر
٦ مواضع	جایها	شراع	بادبان کشتی و زه‌های رودهای طنبور
٧ مقاطع	بریدن	شعاع	روشنی و تیغ افتاب
٨ منافع	سودها	شناع	زشتی و درشتی
٩ مواقع	افتادنگاه‌ها	شیاع	اشکارا شدن چیزی
٢ لوامع	درخشندگان	صداع	درد سر
موانع	بازدارندگان	ضراع	کشتها و بستانها
ودایع	امانتها	ضیاع	ده‌ها و زمینهای ملکی
		طباع	مزاجها و سرشتها

طلاع	[illegible] کننده	جزوع	بی صبریها و بی تابیها
فقاع	نبید شراب جاورس	خروع	حب السلاطین و بید انجیر
قلاع	قلعه‌ها	خشوع	فروتنی کردن و فرو چیدن چشم
کراع	کله پاچه گوسفند و گاو وغیره	خضوع	فروتنی کردن و فرو خفتن
مناع	بازدارنده	دروع	زره‌ها
متاع	کالا		
نزاع	ستیزی	دموع	اشکهای چشم
وجاع	کوزش	رجوع	باز آمدن و حواله کردن
وداع	درود	زروع	کشتها
وعاع	کاسه	شروع	بکاری آهنگ کردنها
		طلوع	بر آمدن
تتبع	آموختن و پیروی کردن	فروع	شاخهای درخت
تجرع	جرعه جرعه فرو خوردن آب و مثل آن	کروع	کله پاچه‌ها
تضرع	زاری کردن	وقوع	فرو آمدنها
تهوع	قی کردن	اسبوع	هفته
تمرع	وضو ساختن ابدست	مجموع	همه
تمتع	برخورداری گرفتن	مدفوع	دفع کرده و رد کرده
تورع	پرهیزکاری و پارسائی کردن	مرجوع	رجوع کرده
توقع	چشم داشتن	مرفوع	برداشته و بلند شده
		مزروع	کشتگاه
باع	فروختن	مسموع	گوش زده و شنیده شده
ساع	ساعتها و کیل و اندازه	مشروع	درکاری اهنگ کرده شده
شاع	اشکار شدن و فاش گردیدن	مصروع	بعلت صرع گرفتار شده
ضاع	تلف شدن	مصنوع	آفریده شده

مطبوع سرشته شده و مزاج گشته
مقروع شنیده شده
مقطوع بریده شده
ممنوع منع کرده و باز داشته
موضوع نهاده و زاییده شده
ینبوع چشمه
مبرقع روی پوشیده
مخلع از بر کان رخت نو پوشیده
مربع چهار گوشه و طرف و چهار زانو نشستن
مسجع سخن بقافیه آورده شده
مشعشع درخشان
مشمع شمع کرده و بشمع الوده
مشیع دلیر
مقطع بریده شده و آراسته شده
مصرع نصف بیت
مقطع گاز
ملمع رخشان شده
مضیع ضایع کرده شده
مطلع دیده ور شونده و واقف کردنده
مورع پارسا و پرهیزکار شده
موضع گذاشته شده
مولع حریص کرده شده بجاع

بُرقع نقاب
بِرقع آسمان هفتم
موضع جای
موقع افتادنگاه
دباغ آنکه پوست را دباغت کند
صباغ رنگ ریز
بالغ رسان و بحد مردی رسیده
فارغ آسوده و پرداخته
لادغ گزان
اصف گبر و کنه
الف هزار
الف بینی
تلف هلاک و برطرف کردن
الَف رام
جلف پوست کنده شد
حرف لفظ و معامله و کسب کردن
حذف بریدن و پوستن چیزی را بچیزی
حلف سوگند خوردن
خرف پیری که از غایت پیری عقلش فاسد و زایل شده
خَلَف فرزند و اپس آینده
خُلف دروغ و خلاف کردن وعده
ردف در پی آمدن و در پس سوار اسب نشستن
زلف موی اویخته

سقف آسمان خانه یعنی عرش
سلف پیشینیان و گذشتگان
شَرَف بزرگوار شدن و بلند و بزرگواری / شُرَف جای
شعف شادی و شیفتگی
صدف آنچه مروارید درو باشد
صرف گردانیدن
صحف نامه‌ها
ضعف سستی / صَلَف لاف
طرف جانب و کنار
طرف شکسته گی رکن کلاه و سگ
ظرف باردان و هرچه که درو چیزی نهند
عجف لاغر شدن
عرف شناختن و عادت خلایق
عطف مهربانی و برگردانیدن
علف گیاه
عنف درشتی و زور کردن
1 غرف درختیست که با آن پوست را دباغت کنند
3 کتف شانه
2 قطف بر
4 کَنَف گرفتگی
کشف سنگ پشت و لاک پشت
کشف روشن و پیدا و هویدا
کلف عشق و شیفتگی

کنف جانب و پناه
کهف غار و شکاف که در کوه باشد
کیف چون
لطف نیکویی و مهربانی
ندف پنبه زن
نصف نیمه
نُصف عدل و داد
وصف صفت کردن
وقف استادن و وا داشتن ملک را بچیزی
هدف نشانه و آماج که تیر و گلوله بر آن اندازند
آلاف هزاران
حلاف مبالغه سوگند خورنده
حراف
خلاف دروغ و دگرگون و ناسازگار
ذعاف زهر قاتل و زود کشنده / خُطّاف پرستک
رعاف از دماغ خون آمدن
زفاف عروس را بخانه آوردن
شفاف چیزی بغایت باریک که از پس آن همه نمایان باشد
صحاف مبالغه کتاب ساز
صراف مبالغه اقچه گرداننده
طواف گرد برآمدن
طواف گرد برآینده

عجاف لاغران کما قال الله یاکلهن سبع عجاف
عفاف پرهیزکار
علاف علف فروش
غلاف جای شمشیر وخنجر
کفاف آنقدر قوت که بس باشد
مصاف در جنگ ایستادنگاه
مضاف نیم خورده
مطاف گشتنگاه
معاف بازداشته ومعاف شده
مناف بلند ومشرف
نداف پنبه زن
آسف خشم گرفته وبرای فوت شده اندوهگین شده
جالف مرگ عام
حالف باسوگند عهد وپیمان کننده
خالف ناسازگار ودگرگون گردنده
خایف ترسنده وترسان
سالف گذشته
ضایف مهمان کننده
عارف شناسنده ودانا
عاصف باد سخت ریح عاصف
عاطف مهربان شونده
عاکف در جائی مقیم شونده

کاشف هویدا کردانندهٔ
ناطف حلوائیست معروف
هاتف آواز آمدن
واصف صفت کننده
واقف ایستنده ووقف کننده ملک خود را بچیزی
تخلف واپس ایستادن
تأسف اندوه خوردن
تصرف گرفتن واز خود ساختن
تعطف مهربانی کردن
تکلف رنج بردن ودعوت کردن
تلطف مهربانی ونرمی کردن
توقف باز ایستادن
ح ~~ترادف پیاپی شدن وهم پشت شدن~~
ح ~~تخالف باهمدیگر خلاف کردن~~
تضاعف دوبالا کردن
ح ~~تعارف همدیگر را شناختن~~
تکالف رنج بر نهادن
تناصف باهمدیگر انصاف کردن
رغایف قرص های نان
طوایف گروهها
ظرایف خوش طبعی ها وزیرکی ها
عوارف شناسائیها ودانایان

عواطف مهربانیها
مصارف اخراجات
مضاعف دوبالا کرده شده
معارف بزرگان وآشنایان
اتحاف تحفه فرستادن
اتلاف نیست کردن
اجلاف مردمان فرومایه
احلاف هم عهدان وسوگند دادن
اخلاف از پس آیندگان وخلف وعده ها
اسراف بی اندازه خرج کردن
اسعاف حاجت روا کردن
اسلاف پیشینیان وگذشته ها
اشراف بزرگواران وبلند مکانان
اشکاف کفشگر
اصناف صنف ها وگروه ها
اضعاف دوباره کردن وافزودن
اطراف طرفها
اعجاف لاغران
اعراف مقامیست مابین بهشت ودوزخ
اعطاف مهربانیها
اکتاف شانه ها
اکناف اطراف وجوانب وپناهگاه ها
الطاف مهربانی ها ونوازشها

الفاف درهم پیچیده ها
انصاف داد دادن وبحق مسلم شدن
اوصاف صفت ها
اوقاف ملکهائیکه بر مساجد ومزارات وقف سازند
مجذاف لنگر
ثقیف سرکه بغایت تند وترش
جفیف گیاه خشک
حریف هم صحبت هم پیشه
خریف خزان وپاییز
خفیف سبک
ردیف پیرو وآنکه در پس سوار اسب نشیند
رغیف قرص نان گرده
رفیف درخشیدن
زفیف بشتاب رفتن وجستن باد
۱ شریف بزرگوار وبلند
۲ ضعیف سست
ظریف زیبا وخوش طبع وزیرک
عفیف پرهیزکار
قفیف گیاه خشک
کثیف پلید
لطیف بغایت نازک وباریک ونیکوکار ومهربان
لفیف درهم پیچیده وبهم پیوسته
نحیف لاغر
نزلیف سست

مضیف مهمانی کننده
٢ صفیف گوشت بریان کرده
منیف بلند وشرف
وصیف خدمتکار

تألیف جمع کردن
تحریف بگردانیدن سخن
تحلیف سوگند دادن
تخفیف سبک کردن
تخلیف واپس گذاشتن
تشریف بزرگوار گردانیدن
تصریف گردانیدن
تصنیف از خود کتابی ترتیب کردن
تعریف شناسانیدن
تکشیف نیک واکردن
تکلیف دعوت کردن ورنج بردن
تلطیف مهربانی کردن
توصیف وصف کردن

جوف اندرون
خوف ترسیدن
صوف پشم
طوف بگردگشتن

لوف نام گیاهیست که او را لوع میباشد کبیر وصغیر

حیف جور وستم
سیف شمشیر وتیغ
صیف تابستان
ضیف مهمان

١ حروف حرفها
٢ خسوف گرفته شدن ماه
رصوف زنیکه تنگ وخورد فرج باشد
رؤف مهربانیها
صفوف صف‌ها وادویه مدقوق کف کردن
ظروف ظروف یعنی باردانها
عروف عادت وشناسا
کسوف گرفته شدن آفتاب
وقوف دانستن وایستادن
٢ خروف کره اسب شش یا هفت ساله

جاف خشک
خاف ترسنده وپنهان
صاف صف زننده
طاف آنکه بسیار طواف کند
عاف بخشنده

کاف [illegible]
لاف سخن‌های دروغ وافسانه
اتصاف صفت کردن وبصفت موصوف شدن
اختلاف ناموافق کردن
اعتراف اقرار کردن
اقتصاف کشت وزراعت کردن
اعتکاف گوشه نشستن ودر مسجد توقف کردن
انحراف برگشتن ومیل کردن
انصراف بازگشتن
انکشاف گشودن
انعطاف برو ورآمدن وخم شدن

٣ تصرف گرفتن وشروع کردن درکاری
٤ تعرف شناسانیدن وبعرف کاری کردن
٥ تعطف مهربانی کردن
٦ تکلف رنج چیزی کشیدن
٧ تلطف مهربانی کردن ونرمی نمودن
٨ توقف باز ایستادن
١ تأسف اندوه خوردن
٢ تألف دل بدست آوردن وباهم پیوستن

مصحف کتاب
منصف داد دهنده

مسرف بی اندازه خرج کننده
مشرف دیده ورشونده ازبلندی
مصنف از خود کتاب ترتیب کننده

مألوف الفت کرده شده
مخفوف مهربان کرده شده
مصروف خرج کرده شده
معروف شناخته شده

متلف ضایع شده
مجوف درونش خالی
مخفف سبک کرده شده ودرخسنک
مزلف زلفدار
مرقیف می
مشرف بزرگوار وبلند کرده شده
معرف شناخته
مکلف بحد تکلیف رسیده
مکیف چگونگی

~~تخالف باهمدیگر خلاف کردن~~
~~ترادف پیاپی شدن~~
~~تعارف همدیگر را شناختن~~
~~تناصف باهمدیگر انصاف دادن~~

احق سزاوارتر
افق کران
برق شمشیرک
بوق مانند نی چیزیست که در وی دمند

بهق لکه‌ها سیاه و سفید که بر پوست آدمی پیدا شود
تنق بدخو و غضبناک
تنق
جلق جماع کردن
حبق پودینه
حدق سفیده چشم
حرق سوختن
حلق گلو و نای
خرق دریدن و سوراخ کردن
خلق آفریده
خلق خو
دبق چیزیست چسبنده مانند مورد
دلق پوشش
ذوق چشیدن و آزمودن
ربق گردن
رتق بستن و دوختن
رزق روزی
رفق آنچه جستن و یافتن آن آسان بود
رمق باقی جان
رهق نزدیک شدن و برداشتن چیزی
زرق ریا
زهق زمین دشت هامون
سبق درس و پیش گرفتن
سحق سائیدن
سوق بازار

سلق سلغم
شوق آرزومند شدن
صدق راستی
شرق آفتاب برآمدنگاه
شفق بقیهٔ روشنی آفتاب که در اول شب پیدا شود
طبق طبق سیمین و چوبین و حالا و بعد
طلق چیزیست مبرق که از سنگ برآید
طوق حلقه و چنبره
عبق بوی خوش
علق زلو
فرق گروه
فرق ازهم جدا شدن و سرپوش کاسهٔ سر
فلق سفیدهٔ صبح
فوق زبر
عرق خوی
عرق رگ و ریشهٔ درخت
عشق شیفته شدن از غایت دوستی
عتق آزادی
عمق ژرف و دور
غلق کلید و قفل در
فتق ترک
فسق مرد فاسق
غرق در آب فرو رفته غرق شدن

مجاهده با کافران کارزار و کوشش کردن
محاربه باکسی جنگ کردن
محاوره باکسی معارضه کردن
مداخله
مداهنه خوار داشتن و خیانت و نفاق کردن
مذاکره باکسی یاد کردن چیزی
مراسله نزد کسی کتابت روانه کردن
مساعده عاریه
مسالمه باکسی آشتی کردن
مسامحه باکسی کار آسان گرفتن و فروگذار کردن
مساهله سهل انگاری کردن
مشاعره باکسی شعر شعر خواندن
مشافهه روبرو سخن گفتن
مصادره تاوان ستاندن
مضاربه شمشیر زدن و مال بکسی دادن
مضایقه تنگ فرا گرفتن
مطالبه چیزی را از کسی درخواستن
مطالعه بر چیزی نگرستن برای وقوف یافتن
مطایبه خوش طبعی کردن
معارضه باکسی برابری کردن
معامله باکسی خرید و فروخت کردن
معاوضه عوض دادن
معاهده باکسی عهد کردن

معاینه روبرو چیزی را دیدن
مقابله باهمدیگر برابری کردن و روبرو شدن
مقارنه بهم نزدیک شدن
مقاطعه باکسی وا بریدن چیزی
مقاوله باکسی قول و قرار کردن
مکالمه باهم گفتگو کردن و جواب شنیدن
مناظره باهمدیگر بحث کردن
مناقشه باکسی دور و دراز گرفتن در چیزی
ملابسه بیکدیگر دست سودن
ملاحظه بگوشهٔ چشم نگرستن
ملاطفه بکسی نیکو کردن

اجرا مزدی و مهرزنی
اهلاً انس گرفتن
بطناً بعد بطن شکم بشکم
جهراً آشکارا
حطماً مردم کم رحم
حکماً با فرمان
خطاً بغلط
درهماً درهمی
دکادکاً ازهم پاشیدن
رسماً نشانه
سهلاً بآسانی
سهواً فراموش شدن
شرحاً آشکارا و گشاده کردن
عداً عن قصه

فرحاً شادی
فرداً تنها
قدراً اندازه و مقداری
قرناً قرن
قصداً آهنگی
قطعاً هرگز
کرهاً رنجی و سختی و ناخوشی
لفظاً حرف
نوماً خوابی
مثلاً مانندی
مرحاً شادی و خوشی
ملکاً پادشاهی
نسلاً بعد نسل و اولاد باولاد
وزراً گناهی
وقراً خرواری
یوماً روزی

استجاره زنهار خواستن
استخاره بهتری خواستن
استشاره مشورت کردن
استعاره
استغاثه فریادرسی خواستن
استفاده فائیده گرفتن

بارق درخشان و روشنی که از ابر بجهد
حاذق استاد زیرک و ماهر
حارق سوزانده
خارق تیریکه برنشانه رسیده باشد
خالق آفریننده
رازق روزی دهنده
راتق بند کننده
زاهق فرورونده و نیست شونده
سابق گذشته
سارق دزد
شارق آفتاب و خورشید برآمدنگاه
شایق شوقمند
صادق راستگو و درست گفتار
طابق مانند و تابه که در و چیزی بریان کنند
طارق ستاره صبح و چیز نو
عاشق شیفته
غاسق تاریک
فاتق گشاینده
فارق جدا کننده
فاسق از طاعت آلهی بیرون رونده
فایق زبردست
ناطق گویا و سخن گوی
ناهق خر

واثق محکم و استوار
وامق دوستدار
لاحق رسیدن و بدنباله پیوسته
لایق سزاوار

اتفاق باهدیگر موافقت کردن در کاری
احتراق سوزاندن و سوخته شدن
اشتیاق آرزومند شدن
افتراق ازهدیگر جدا شدن
انتطاق کمر بستن
انفراق شکافته شدن
انمحاق کاهیده شدن
التصاق بچیزی چسبیدن
اثلیق ریشه ایست که او را پنج انگشت گویند
تحقیق حقیق کردن
تدقیق کوبیدن
تسحیق صلایه کردن
تصدیق راستگو کردن
تطبیق موافق گردانیدن چیزی بچیزی
تعلیق درآویختن
تعمیق ژرف گردانیدن
تعویق تأخیر کردن
تفریق جدا کردن

توفیق سزاوار سعادت شدن

تعشق شیفته شدن
تعلق بچیزی درآویخته شدن
تفوق برتری جستن برکسی و بالانشینی کردن
تملق چاپلوسی کردن

باق
راق افسونگر
ساق ساق پای انسان و حیوان و درخت و گیاه
شاق دشوار و غیر تحمل
ضاق تنگ
طاق بناها که می سازند
عاق نافرمان پدر و مادر
ماق کنج چشم
واق نگاه دارنده

بق پشه
حق خدا و درست
دِق باریک
دَق کوفتن
دُق کوفته شدن
ذق سیراب

رِق بنده شدن
رَق نامه وسنگ پشت بز
فتق شکافتن و دریدن
بروق درخش وشرط و سرکش
بورق بورق
بوبرقی
حقوق
شقوق
طروق راهها
عروق رکها
لعوق لیسیده شونده
وثوق استواری
بوارق بوره ها
خوارق تیرهایکه برنشانه رسیده باشد وسرنیزه ها
سرادق سراپرده ها
سوابق گذشته ها
صواعق صاعقه ها
شوایق آرزومندیها
طوارق راهها
علایق وابستگیها
عوایق بازدارندها
مشارق آفتاب برآمدنها
شایق شوقمندیها
مطابق
مفارق جداشونده وکننده
منافق دوروئی دارنده

موافق سازگاری وهمراهی کننده
مبرّق برق زننده
مروّق شراب پخته وچیزی جوشیده وصاف شده
معلّق دراویخته
معوّق بازداشته شده
موفّق موافق شده وسزاوار شده
موثّق محکم واستوار شده
ارک اشتریکه درخت اراک خورد
تدرک دراج
ترک ترک کردن وکلاه آهنین وخود
تلک آن زن
حبک راههای ستاره وابریکه در آسمان پیدا شود
حنک دماغ وکام
حرک ریحان صحرائی
حسک اسپندان
ضحک غنچه شکوفه
ضحک خنده
درک دریافت
درک دوزخ وعقوبت
ضنک راه فراخ
دوک خورد کردن وساییدن
ورک وارترا
دلک مالش
زلک اخگر
سلک رشته
سلک نغمه
سمک ماهی وکوکب است نورانی
شرک انباز وکفر
علک عصارهٔ درخت مانند مصطکی که بخاییدن از هم جدا نشود

فدک باغی مخصوص معروف
فلک چرخ وآسمان
فلک کشتی
کعک کاک
کلک خامه وقلم
مک داروی معروف
مَلک سروش وفرشته
ملِک پادشاه
ملک آنچه حق شخصی باشد
نیک محبت
هتک پرده دریده وفاش شدن راز
هلک نیست شدن
اتراک ترکها
اراک درخت مسواک
افلاک چرخها وآسمانها
افاک مبالغه دروغگو
اساک نگهداشتن وواایستادن
املاک ملکها
ایاک ترا
حکاک مبالغه خراشنده وخارنده کننده گر
دلاک مالشگر مبالغه
رکاک سست
رماک اسبان مادیان

سباک نقره گداز مبالغه
سفاک خونریز مبالغه
سماک کوکبیست نورانی
شکاک مبالغه بگمان افتاده شبه گر
ضحاک خنده کننده
فتاک دلیر مبالغه
مساک مبالغه بخیل
هتاک پرده در وفاش کننده راز
هلاک نیست کردن ونیست شدن
اسحنکاک سیاه شدن شب
استمساک نگهداشتن
بارک خجسته ومیمون
تارک گذارنده
حایک جولا یعنی بافنده
ذالک آنمرد
سالک راه رو
سوک نیک مالیدن
سارک انبازشونده
شوک خار
ضاحک خنده کننده
تحریک جنبانیدن
فالک کشتی ساز
تبریک خجسته کردن
تشکیک در شک انداختن
مالک خداوند
ناک نیست کننده ونیست شونده
حکّ خراشیدن وکندن
شکّ بگمان افتادن
فکّ جدا کردن

لک ده کرور و بفتح کاف ثرا که بردی
دلوک بزوال رسیدن و فروشدن آفتاب
سلوک خوش رفتاری کردن
ملوک پادشاهان

مدرک دریابنده
مشرک کافر و انباز دهنده
ممسک خسیس و بخیل
مهلک هلاک کننده یعنی کشنده

متروک ترک کرده شده
محکوک خراشیده و کنده شده
مسکوک سکه زده
مسلوک خوش رفتار
مفلوک بفلاکت رسیده
مملوک زر خریده

ابل اشتر
اجل مرگ
ازل قدیم
اشل شکسته دست و شکسته پا
اقل کمتر
امل آرزو

بدل عوض
بصل پیاز بطل دلیر
بغل استر
تفل آب دهن
جبل کوه
جدل جنگ
جعل کوکال دروان
جمل اشتر
جحل نشیب
حمل بره کبشی پیش نو
خجل شرمنده و شرمسار
خلل تباه شدن کار
دمل آماه که بر اعضا بر آید دمامل جمع
رجل مرد
رسل فرستاده
زحل کیوان
سجل حکم قاضی
شکل نشانه و کرشمه سجل دلو
ضلل گمراهان
طلل تن و نشان سرا
عسل انگبین
عطل لنگ
علل علتها
عمل کار قمل شپش

محل جای
ملل ملتها
امل کاشکی و آرزو
اجل جهه و سبب
اصل بیخ و بنیان و حسب
اکل خوردن
اهل منکوحه و سزاوار و خاندان و دانا
بجل قب استخوان
بحل حلال کردن
بخل حسد و تنگ چشمی کردن
بذل بخشیدن
بعل شوهر و زوج
بقل تره
جهل نادانی
حبل ریسمان
حمل بار
دخل درآمد
رجل پا
رحل باربرنهادن و منزل و مسکن
رذل ناکس و زبون
رطل نیم من که بدان چیزی سنجند
رمل ریگ
سهل آسان سفل پستی

شهل سیه و سفید شدن چشم
طفل بچه
عجل گوساله
عدل داد
عزل از کاری وا داشتن
عقل خرد
فجل ترب
فحل نر
فصل جدا کردن و بریدن
فضل افزونی و نیکوئی و هنر
قبل پیش
قتل کشتن
قفل کلید
کحل سرمه
کهل دو موی یعنی موی جو گندم
مثل مانند
محل مکان
مقل داروی معروف
مهل دردهٔ شراب
نحل زنبور یعنی مگس انگبین
نخل درخت خرما
نسل فرزند و زه زاده
نصل پیکان
نعل نعل چارپا

نقل گردانیدن چیزی از جای بجای
فعل کار کرد
نکل بندی که بر پای نهند
نمل مورچه
وجل ترسانی
وحل گل
وصل رسیدن و پیوستن
هزل مسخرگی و کلکی کردن
یزل تنگ شدن و نیست شدن
آکل خورنده
آمل آرزومند و امیدوار
آهل سزاوار و دانشمند و کهن سال
باذل بخشنده و سخی
باسل دلیر
باطل نادرست و ناچیز
ع جاهل نادان
م جاعل گرداننده
حاصل پیدا شده و بیرون آورده
ع حایل بازدارنده
ح حامل باربردارنده
داخل درون و اندرون رفته
ذاهل غافل
راجل پیاده
راحل کوچنده و رونده

زایل تلف شده و نیست شده
ساحل کنار
سافل شیب و زبون
سایل پرسنده و درخواه کننده
شامل همه را فرا رسنده
شاغل کارکننده و درکار درشونده
ع عادل داددهنده
م عاجل شتابنده
عاطل خالی و بیکار و لنگ
عاقل خردمند و دانا
عامل کارکن و عمل کننده
غافل گول و بیخبر
فاصل جدا کننده
فاضل افزون آمده و نیکی کننده و هنرمند و دانا
فاعل کننده
قابل سزاوار و پذیرنده
قاتل کشنده
قایل گوینده و راضی
کافل پایندانی
کامل تمامتر و بی عیب
کاهل فروگذارنده
ماحل اندک
مایل بطرفی خم شونده

نازل فرود آینده
ناقل کوچاننده و از جا بجای گرداننده
نایل بخشش یافته
واجل ترسنده
واصل رسیده و پیچیده پوسته
هازل مسخره و کلک

اکال مبالغه خورنده
آمال آرزوها
ع بلال نام موذن حضرت محمد رسول الله صلعم
م آصال شام
نعال پاها
جبال کوهها
جدال جنگ کردن
جلال بزرگی
جلال مرغ خانه
جمال نیکو و زیب
جهال نادانان
حلال روزی کشته
حمال باربردارنده
خلال عکس کار و چوب دندان
خصال خاصیتها و خویها
دجال گرهی آماهیده که بر عضو برآید
دلال بغایت رنجاو سازش دهنده

دلال کرشمه کردن
رجال مردان
رذال ناکس و زبونان
رمال آنکه علم رمل داند
زلال آب خوش
زوال نیست شدن و بگردیدن آفتاب
سعال سرفه
سوال پرسش
شمال مقابل قطب جنوب و باد شمال و چپ
صقال صیقل زدن کارد و شمشیر
ضلال گمراه شدنها
طحال سپرز
ظلال سایها
عیال خوردار
عجال گوسالها
عمال کارکنان و کارگذاران
غسال مرده شوی غزال گوزن آهوی نر
فعال کردارها
قتال کارزار کردن و کشتن
قوال بسیار گو یعنی پرگو قتال مبالغه کشنده
کحال بغایت بچشم سرمه کشنده
کلال مانده شدن و خیره شدن چشم
کمال تمام شدن

لیال شب ها
شال فرمان پادشاه و مانند
مجال طاقت و جولانگاه و مکر و کید
محال نابودنی
مقال گفتار
مآل بازگشتنگاه
ملال اندوه و تنگی دل
نعال کفش ها مثال منفعت و خیر یافتنگاه
نکال عقوبت مهال جای ترس
نوال بخشش و صواب
وبال سختی و مصیبت و دشواری
وصال دیدار دیدن و بکسی پیوستن
هزال لاغر شدن
همال مانند و انباز
هلال ماه نو

آل فرزند و دودمان و عرق
بال غم
حال زمانیکه در وی باشیم
خال خالو و لکه سیاهیکه در روی زنان باشد
دال خم شدن
ذال درو زن نقصان
رال آبدهن روال جع

طال دراز شدن
فال زمین هامون با گیاه و درخت
فال آنچه با آن تفأل کنند
قال چوبیست که کودکان با آن بازی کنند
مال مال معروف
مآل انجام کار و بازگشتنگاه

بل بلکه
جلّ بزرگ شد
حلّ گداختن و شیر و غن
خلّ سرکا
دلّ وکرشمه کردن
ذُلّ خوار شدن
سلّ ورم
صلّ درود متصل
ظِلّ سایه
فَلّ کوفته آهن وغیره جوهرات معادن
غِلّ کینه ور شدن
غُلّ بند آهن که بر گردن نهند
قُل بگو
قلّ کم و اندک
کُلّ همه و جمع
گل مانند

اصیل [illegible]
افیل اشتران جوان
بخیل حسود و بدخواه و ممسک
ثقیل سنگین و گران وزن
ثمیل ماست
جلیل بزرگوار و پوشش گاوه
جمیل خوبی و نیک
خلیل دوست خدا
دخیل بیا آمده
دلیل رهنما
ذلیل خوار
رجیل مردک
رحیل کوچنده و رونده
رذیل ناکس و زبون
سبیل راه و سبید یالیتنی مع الرسول سبیلا
سجیل گل برشته و سنگ سخت
سفیل بیچاره و پست و زبون
سهیل نام ستاره ایست یعنی پروین
ضلیل گمراه
طفیل مرید و پیرو
طویل دراز
ظلیل دایم سایه کننده
٢ عمیل کارکننده
١ عدیل مثل و برابر و مانند
٢ علیل دردناک و علتمند
٥ قبیل گروه مردم و قرار

٤ فتیل تابیده
قتیل کشته
قلیل اندک
کفیل ضامن و پایندان کننده
٤ نخیل درخت خرما
٢ محیل حیله و مکر کننده
وکیل آنکه کار با و واگذاشته باشد

ابطال باطل کردن
اثقال گران بار کردن و گران بار شدن
اجلال بزرگی کردن
اجمال اختصار کردن
احوال زندگانی کردن
اخطال تذویر کردن
اخلال برهم زدن
ادخال در بردن
اذلال ذلیل کردن
ارجال پیاده کردن
ارذال فرومایه کردن و زبون کردن
ارسال فرستادن
اسهال شکم راندن
اشکال مشکل شدن
اطفال بچه ها

اطلال آلودن و اندودن
اغلال بستن و گره زدن
اعمال عملها
اغفال غافل گردانیدن
افعال کارها
اقبال بختیار یعنی سعادتمند شدن
اقتال بکشتن دادن
اقوال سخنها
اکحال سرمه کشیدن
اکمال تمام کردن و بنهایت رسیدن
امهال در وقت
محتال مکر کننده
اموال مالها
محتاک ستیزه
امهال مهلت دادن
انزال پایین آوردن
اهمال سهل انگاری کردن و فروگذاشتن
ایصال رسانیدن

اصول پنجها
افول فرورفتن ستاره
اکول بسیار خور
بذول بخشنده و سخی
بقول تره‌ها
بتول زن باکره

ثؤلول مانند ابه چیزیست که بعضو بر آید
جهول سخت نادان
حصول بدر آمدن و پیدا شدن
حمول اشترانیکه بهودج بندند
حلول فرود آمدن
خمول خاموشی
رسول فرستاده و پیغام بر
دخول درون بردن
رعول طرخون
سهول آسان
شمول همه را فرارسیدن
عدول برگشتن و برگردانیدن
عقول خردها
فصول فصلها و بریده‌ها و جدائیها
فضول دیوانه و سخن زیاده بیمغز گفتن
فعول کارها
قبول پذیرفتن
کهول پیر
ملول اندوهگین و اندوه یافته
نزول فرود آمدن
نکول از سوگند خوردن باز استادن
وصول رسیدن و بکسی پیوستن
هجول زن فاحشه و فاجره

ابابیل گروهها
اراذل زبونها و ناکسان
اسافل پیازهای غیر معروف
افاضل افزون تران و بهتران
اماثل برگزیدگان
انامل سر انگشتان
تجاهل نادانی کردن
تداخل درون آمدن و مدخل کردن
تساهل سهل انگاشتن و فروگذار کردن
تطاول دراز گردن یعنی یازدن دست و گردن
تقابل باهمدیگر برابر شدن
تکاسل خود را کاهل گرفتن
تکاهل سهل گرفتن چیزی را
تناسل از همدیگر زائیده شدن
تماثل مانند همدیگر شدن
تناول بر فراهم گرفتن و بر داشتن
جلاجل زنگهای چندیست که بر اسب و اشتر و امثال آن آویزند
حمایل آنچه بدوش اندازند
خصایل خاصیتها و خصلتها
دلایل راهنمائیها و نشانها
دمامل گرههای آماهیده که بر عضو بر آید
رسایل نامه‌ها و کتابها
رواحل بارها بر نهادن
سلاسل زنجیرها
سواحل کنارهای دریا

شمایل خلقتها و پیکرها و صورتها
عجاجل گوساله‌ها
عوامل گاوهای کاری و عمل کنندگان
فضائل افزونیها و هنرها و دانشها
قبایل تبارها و قبیله‌ها
قنادل قندیلها
قوافل قافله‌ها
مشاعل چراغدانها
مشاغل بکاری در شده‌ها
مفاصل بندهای اعضا
محاسل
منازل منزلها
نواصل بهم پیوستنگاه
هیاکل بناهای بلند و خانه‌های پر صورت نصاری
وصایل جامه‌ها که بر و خطهای دیگر بافته باشند

ابتهال زاری کردن
اتصال بهم رسیدن
احتمال گمان داشتن و بار نهادن
اختلال زیان شدن کار
ارتحال کوچ کردن
اشتعال افروخته شدن
اشتغال بکاری در شدن
اشتمال گرداگرد فروگرفتن و بر بالای چیزی در آمدن

اعتدال راست شدن
افتسال شستن
افتقال فا فل گرفتن کس را
افتعال دروغ بافتن
اکتحال سرمه درچشم کشیدن
اکتهال نیم پیر شدن وتمام عقل شدن
امتثال بجا آوردن فرمان
انتقال جدا شدن
انفعال شرمنده شدن
انتقال جنگ کردن وکشته شدن
تأمّل نیک نگرستن
تجمّل نیکو عال شدن
تحمّل شکیبا
تخیّل خیال بستن
تسهّل سهل انکاری کردن وآسان شدن
۳ تعلّل بهانه کردن
۱۰ توسّل نزدیکی جستن
توصّل بچیزی پیوستن ورسیدن
۱۱ توکّل اعتماد کردن
۶ تأهّل زن کردن
۷ تکفّل ضامن شدن وپاینداکردن
۴ تفأّل قرعه انداختن وفال نیکو گرفتن
۲ تعقّل خردمند شدن
۱ تعطّل بیکار شدن

۵ تقبّل پذیرفتن
۸ تموّل مالدار شدن
۹ تنزّل پایین آمدن وفروتنی کردن
۳ محصّل ستاننده وفایده گیرنده
۲ محوّل سپرده شده
۱ مبدّل عوض کرده
۲ مضلّل بغایت گمراه
۵ مطوّل دراز شده
۶ معطّل بیکار مانده وفروگذاشته
۸ مقفّل قفل کرده وبسته شده
۹ مکحّل بچشم سرمه کشیده
۷ مفصّل جدا کرده
۱۱ مکلّل تاج برسر نهاده
۱۰ مکمّل تمام کرده شده
۳ مسلسل بهم پیوسته
۱۲ موکّل کار بکسی واگذاشته

جیل نسل
خیل حشم
ذیل دامن
زیل سخت
سیل آب عظیم که برزمین رود از باران عظیم
فیل پیل غیل بیشه

قیل گفتن
کیل پیمانه ساع
لیل شب
میل بطرفی خمیدن
نیل رنگ ونام نهریست
ویل وای

۱ تبجیل بزرگ داشتن
۲ تبدیل تغیر وبدل کردن
۴ تحصیل ستاندن وفایده گرفتن
۵ تحلیل حلال کردن
۳ تثقیل گران کردن بوزن
۶ تحمیل بار بر نهادن
۱۰ تسهیل آسان کردن
۹ تذلیل خوار کردن
۸ تدلیل رهنمائی کردن
۱۱ تضلیل گمراه کردن
۲ تبطیل باطل کردن
تعجیل شتابانیدن
تعطیل بیکار کردن
تغسیل شستن
تغفیل غافل وگول کردن
تفصیل جدا کردن وآشکار نمودن

تقبیل بوسه دادن
تکلیل تاج برسر نهادن
۷ تحویل گردانیدن
تکمیل تمام کردن
تمثیل صورت کردن وصورت چیزی برداشتن
تنکیل عقوبت کردن
تهلیل لا اله الا الله گفتن

۱ متأمّل نیک نگرنده
۲ متأهّل زن برنده
۳ متبدّل بدل کننده
متحمّل صبر کننده وبار بردارنده
متخیّل خیال بندنده ودریابنده
متسهّل سهل انگارنده
متشکّل خوب صورت شونده
متمثّل مثال چیزی شونده
متعجّل بشتاب رونده
متفأّل فال نیک گیرنده
متقبّل پذیرنده
متکفّل پایندائی کننده
متموّل مالدار
متوسّل نزدیکی جوینده
متوکّل اعتماد کننده

احول کج چشم
ارمل مرد بیوه
اسهل آسان تر
اکحل سیاه پلک
اکمل تمامتر
حرمل دانهٔ اسپند جندل سنگ
خردل اسپندان یعنی خردل

مأکول خورده شده
مأمول آرزو کرده شده
مبذول بخشیده و مقبول شده
مجهول نادان کرده شده
٤ محلول گداخته شده
٢ محصول فائدهٔ باغ و زراعت
محمول بارکرده شده
مخذول خوار کرده و پایمال شده
مدخول درون رفته
مدلول هدایت یافته
مرسول فرستاده شده
مسئول پرسیده شده
مسهول آسان کرده شده
٤ مشمول همه را فرا رسیده شده
معزول از کاری وا داشته و از عمل جدا شده
٢ مشغول دوام بکاری پرداختن

معقول خردمند شده
معلول علتمند شده
مغسول شسته شده
مغلول بند آهن برگردن نهاده شده
مفعول کار کرده شده
مقبول پذیرفته
مقتول کشته

بول جاین
حول ترس
قول گفتن طول دراز

استبدال بدل گرفتن چیزرا
استیصال از بیخ برکندن
استقبال پیش باز آمدن
استقلال خود بخود بکاری استادن
صلصل مرغ فاخته یعنی کوکو
محل کجاوه
مِسحل کوره خر
مُسهل داروی فعلی
منجل داس
اَم یا
اُم مادر

ثم پس
تم تمام شد
جمّ بسیار و جمع شده
دم خون و نفس
ذمّ صفت بد کردن کسی را
سُتم گوفارکوزن و دزن و چیز و کوشش و زور قتل
صُمّ لال
عمّ برادر پدر ضمّ بهم برآوردن
غم اندوه
فم دهان
قم برخیز
کَم چند
کُم شما
کُمّ آستین
لم نه
نم بخواب
همّ اندوه
یمّ دریا

ارم نشانه
اسم نام
اعم
الم درد و برانکه و آیا

امم امت ٤
٦ اهم ضرورتر و کار سخت تر
١٣ حرم خانهٔ کعبه و منکوحه
١٤ حکم حکمت ٤ و فرمان
١٥ حلم حوصله و بردبار
١٦ حشم گروه مردم
١٧ خدم خدمتکاران
٢٥ صنم بت
صمم کری
علم لوا
عدم نیستی
غنم گوسفند
قدم گام و قدیم
قسم سوگند
رقم نوشتن
زعم دعوی کردن و پایندانی نمودن
سقم بیماری
سَلم آشتی و سلام
سُلّم نردبان
سهم تیر
شتم دشنام دادن
شرم حیا
شهم پیه

جرم چرم
طرم انگبین صمم کری
طعم لذت وچاشنی
ظلم ستم
عزم رفتن وقصد
عظم استخوان
علم دانش
غرم تاوان وفرض که برکردن باشد
فهم عقل فحم انگشت زوغال
قرم مهتر
قلم خامه
کتم پنهان وراز پوشیدن
کتم وسمه رنگیست که موی را سیاه کند
کحم غورهٔ انگور
کرم رز
کَرَم بخشش وبزرگوار وگرانمایه
کظم خشم را فرو خوردن
کلم جراحت
لتم نیزه زدن
لحم گوشت
لطم طپانچه زدن کسی را
ندم پشیمانی
نجم اختر وستاره
نظم نهم پیوستن چیزی بچیزی
نعم بلی آواری
وهم ترس

هضم گواراشدن وگوارانیدن
نقم عقوبتها
هزم شکستن لشکر
ورم آماه وآماس
هجم ویران کردن
یلم رودهٔ ماهیست که سرش کنند
۷ بطم درخت جبة الخضراکه اورا صمغیست علک البطم گویند
۸ بکم گنگی
۹ جرم گناه وبزه جذم بنیان
۱۰ جرم قرص آفتاب ومهتاب
۱۱ جزم ساکن کردن وبریدن
۱۲ جسم جسد وتن
۱۸ ختم مهر کردن وقرآن را تا بآخر خواندن
۱۹ خصم دشمنی
۲۰ رجم سنگسار کردن
۲۱ رحم مهربانی
۲۲ رحم زهدان
۲۳ رسم نشانه
۲۴ رغم بخاک سوده شدن بینی ومقهوری

إمام پیشوا ومهتر
اَمام پیش
ادام نان خورش
انام خلق عالم
ایام روزها
تمام آخر شدن

جذام علت جذام گرفتن برص
خ حرام ناروزی کشته وماههای حرام محرم وذی القعده وذیحجه
۲ حجام حجامت کش
حسام تیغ تیز
حکام حکم کنندگان
حمام کرم آبه
خدام خدمتکاران
خرام تنگ اسب واستر واشتر
دوام همیشه
رخام رخام
رغام خاک
زعام گفتار وادعا وپایندان ها
زکام زحمت هوازدگی
زمام عنان ومهار
سلام درود
سهام تیرها
طعام خوردنی
صرام فرزینه
۱ ظلام ستم کننده وتاریکی
۸ فهام فهم‌ها
قتام غبار
۹ قدام پیش روندگان
۱۰ قرام پرده نرم وباریک
۱۱ قسام بخشش کننده
۱۲ قوام جوشیدن ودرکار قایم بود

۱۳ قیام برخواستن وایستادنگاه
۲ عظام استخوانها
۳ عَلّام دانا
۴ قُلّام حنا
۵ عوام مردمان غیر خاص
۶ غلام پسر امرد
۷ غمام ابرها
۱۴ کرام بخشندگان وبزرگان وگرانمایگان
کلام سخن گفتن
لجام لگام
لزام همیشه بودن باکسی
مدام همیشه وشراب
مرام مراد ودلخواه
مشام بینیها
مقام ایستادنگاه
منام خوابیده
مهام کارها
نظام صلاح کار
نمام سخن چین
همام مهتر وپادشاه وبزرگ همت
هوام مار ومور وکژدم وسایر حشرات الارض
لئام بخیل وناکس
ابرام دردسر وزحمت دادن

ابهام انگشت نر
اتمام بپایان رسانیدن کاری را
اجسام جسدها
جرسام فتنه برسام
احرام حرمت گرفتن
احکام فرامین
احلام خوابهای آشفته کقوله تعالی اضغاث احلام
اخدام کسی را خادم کردن
ادغام بجام دردهن اسب کردن و دربردن حرفی در حرف دیگر
ارحام رحمها و زهدانها
ارقام خطها
اسلام مسلمان شدن و در سلامتی آمدن
صمصام شمشیر برنده
اصنام بتها
اظلام تاریک شدن
اعلام آگاهانیدن
اعوام سالها
افهام دریابانیدن
سرسام صاعقه
اسقام بیماریها
اقدام در کار پیشی کردن
اقسام گوناگون
اقلام قلمها
اکرام بزرگ داشتن و نواختن و بخشش کردن
اکمام غلاف شکوفه آوردن درخت
اکهام خیره شدن چشم
الزام دروغ در آوردن کسی را

الهام در دل انداختن و فهمانیدن
انجام آخر کار و پایان کار
۴ انعام نعمت دادن
۲ اطعام طعام دادن
اوهام ترس
ایتام بی پدران و بی مادران
ایهام در غلط انداختن و پوشیده گفتن سخن را

ادیم پوست
بهیم جانور
تمیم سخت و استوار
جحیم دوزخ
جسیم تنومند یعنی بزرگ تن
حریم گرداگرد چیزی
حکیم معالج و دانا و استوار کردار و پزشک
حلیم مرد دیر غضب
حمیم آب گرم باران که در موسم تابستان گرمای سخت بارد
ذمیم نکوهیده
رجیم سنگسار و نفرین کرده شده
رحیم مهربان و آمرزنده
رقیم کتاب و لوح و اصحاب کهف والرقیم
رمیم پوسیده و کهنه و پاشیده
سلیم بردبار و رهیده و درست

سهیم برتر سید که شد
شمیم بلند
ضخیم ستبر
عدیم نایافت
عظیم بزرگ
علیم دانا
عقیم نازاینده و بی اولاد
عمیم تمام
فهیم دریابنده
قدیم دیرینه و پیشین
قسیم تقسیم کننده
کریم بخشنده و بزرگوار و گرانمایه
لئیم بخیل و ناکس کلیم هم سخن
مقیم استادن
ندیم هم صحبت
نسیم باد خوش و بوی خوش آمدن
نعیم نعمت و انعام کرده و مال
یتیم بی پدر و یا بی مادر شدن فرزند

ابکم گنگ یعنی لال
اجذم بریده دست
احکم بهترین حکم کننده
اعجم گنده زبان

ارحم بهترین آمرزنده
حصرم غورهٔ انگور جیرم گرد بر
۱ اعظم گرامی تر
۳ افخم بزرگ گردانیده تر
۲ اعلم داناتر
افهم دریابنده تر
اقدم پیشتر
اکرم بزرگوارتر

احترام حرمت کردن
احتشام خداوند خدم و حشم شدن
احتلام در خواب انزال منی شدن
اختتام باخر رسانیدن کار
ازدحام انبوهی گروه مردم
اشتمام بوئیدن
اعتصام خود را باز داشتن از معصیت
اغتنام غنیمت گرفتن
اکتتام پوشیدن راز
التزام بخود گرفتن کار
۱ التیام بهم پیوسته شدن زخم
۳ انتظام نیکو تربیت شدن
۲ انعدام نیست کردن
۲ انضمام بهم آمیختن

انتقام کینه کشیدن از کسی
اهتمام تیمار کردن و سعی نمودن

تحریم محترم داشتن
ترقیم خط کشیدن و خطوط نوشتن
تسلیم سپردن و سلام کردن
تعظیم بزرگ داشتن و بزرگ کردن
تعلیم کسی را چیزی آموختن
تفهیم دریابانیدن
٣ تقسیم جدا کردن
٣ تقویم راست کردن و قیمت چیزی را
١ تقدیم در پیش کردن و پیش فرستادن
تکریم بزرگوار گردانیدن و بنواختن

تبسم آهسته خندیدن و نیم خند
تحکم حکومت کردن
ترحم مهربان شدن و بخشایدن
ترنم سرائیدن
تظلم از بیداد کسی نالیدن
تعلم از کسی چیزی آموختن
تفهم دریافتن
تقدم بکسی چیزی فرمودن و فراپیش شدن
تکلم سخن گفتن

تنعم بناز و نعمت زیستن
توهم گمان بردن و ترسیدن

رجوم انداختنها وجعلنا رجوما للشیاطین
رسوم نشانها
سمسم کنجد
سموم باد گرم زهرآلود
شحوم پیهها
شموم بوئیدنها
ظلوم بغایت ستم کننده
علوم دانشها
عموم همه را فرارسنده
غموم اندوهها
قدوم تیشه
کظوم خاموش شدن
کلوم خستگی
لحوم گوشتها
لزوم واجب شدنها
لقوم لقمهها
ملوم ملامت کرد
نجوم ستارهها
هجوم غلبه کردن
هموم اندوهها

ثوم سیر
دوم همیشه و مُقل
شوم نامبارک
صوم روزه داشتن
فوم گندم
قوم آدمیان
لوم ناکس و بخیل
موم انگبین و علت برسام
نوم خواب
یوم روز

جازم آواز دهنده و رنگ کننده
حاکم حکم کننده شرع و عرف
خاتم مهر
خادم خدمت کننده
دایم همیشه و آرمنده
راحم رحم کننده
راقم نویسنده
سالم تندرست و رهیدن
صایم روزه دار صارم تیغ برنده
ظالم ستمکار
عازم رونده
عاصم گنهکار
عالم دانا
عالم جهان
غانم غنیمت یافته

قاسم قسمت کنند
قایم استاده
کاشم درخت انجدان
کاظم خشم را فرو خورنده
لازم واجب
٢ نادم پشیمان شدن
٣ ناظم نظام دهنده
٤ ناعم نعمت دهنده
٥ نایم خوابیده
١ ماتم مصیبت
هاشم مرد ضعیف بدن
هانم گوارنده تام کامل
سام زر و نام پسر حضرت نوح ع
حاجم تاج خروس حام ساله و مردمان غیر خاتم
مراحم رحمها
مزاحم زحمتها
مراسم نشانها
مظالم ستم دیدگان
معاظم بزرگان
معالم عالمان
مکارم بخشندگان
مجزوم بی اشتباه

محروم بی نصیب کردانیده
محکوم زیر فرمان شده حلقوم نای
مخدوم بندگی شده
مختوم مهر کرده شده و باخر رسیده
مذموم نکوهیده
مرحوم رحمت کرده و امرزیده
مرسوم نشانه کرده
مرقوم نوشته شده
مسموم زهرناک شده زهرآلود
مشموم بوی کرده شده
صاروم تیغ
مطعوم خوردنی داده شده
مظلوم ستم دیده
معدوم نیست و نایاب شده
معصوم بیگناه
معلوم دانسته
مغموم اندوه ناک شده
مفهوم دریافته و دانسته
مقسوم بخش کرده
مکتوم پوشانیده شده
مکظوم خاموش شده
ملزوم واجب شده
منظوم نظم یعنی شعر کرده شده
موسوم نام داده شده

موهوم کمان برده و سهو کرده
مهجوم غلبه کرده شده
مهزوم از جنگ گریخته
مهموم اندوهناک شده

مبرم درد سر دهنده
مجرم گنه کار
مسلم باور کرده و سپرده
مظلم ظلم و ستم کننده و تاری
منعم نعمت دهنده و مالدار
ملزم بکردن خود گرفتن تقصیر را و باطل شدن سخن کسی

محرم صاحب ستر و آنکه در حرم راه دارد
م
معجم
مقدم زیر قدم نهاده
تراکم باریدن
مترجم ترجمه شده
تلاطم موج دریا
مجسم جسد شد
متهم تهمت کرده شده
محرم حرام کرده شده
مسلم سپرده شده و باور کرده و بسلامت داشته
مشحم پیه دار شده چرب

معصم
معظم بزرگ داشته شده
معلم اموزاننده
مفخم بزرگ داشته
مفهم دانا تر شده
مقدم پیش رونده
متمم تمام کرده شده
مکرم بزرگ کرده شده
ملحم گوشت دار شده

اتان بیدانه
امان بی ترس شدن
اوان وقتها
جبان بیدل
جنان دل
جنان بهشت و بوستانها
حنان رحمت کننده
خوان مائده و طعامیکه بر و نهند
دخان دود
حجان رایگان
دیان جزا دهنده
رمان انداختن
رمان انار
ریان تازه و تر و سیراب

زمان وقت و هنگام
سنان نیزه و پیکان
عنان دوال
ضمان پایندانی کردن و قبول کردن
کران عودیکه می نوازند
معان جای
مکان جای
منان منت گذارنده و انعام کننده
هدان بیدل
هتان تشنه
هوان خواری

اجفان مژگانها
احسان نیکوئی کردن
اخوان برادران و دوستان و برادر خواندگان
ادمان دایم کردن و ورزش نمودن
ادیان دینها رحمانی و شیطانی یهودی نصرانی و بت پرست
اذعان گردن نهادن و رام شدن
۱ اذهان ذهنها
۲ اسنان دندانها
اعلان اشکارا کردن
اعوان یاران و یاوران
اعیان بزرگان و چشمها
۳ ارکان جمع رکن و جوانب و ارجمندان
انسان مردم

برهان حجت
بهتان دروغ
تبیان بنیان
تیجان افسرها
ثعبان اژدها
جثمان تن
جذلان شادان
جریان روان
جیعان گرسنگان
صحان جدائی
حیوان زندهٔ غیر ناطق
خذلان فروگذاشتن یاری وجدا شدن
خسران زیان وزیان کار شدن
ذولان شغالان
رجحان افزون آمدن
رحمن خدا ومهربان
رضوان خوشنود شدن
رکبان سواران
رهبان عابد نصاری
ریحان گیاه خوشبوی معروف
ریعان درخشیدن وافزونی نمودن
زندان دوستاخانه
سبحان پاک شده از هر بدی

سرحان گرگ
سرطان خرچنگ وبرج سما ونام علتی است
سلطان پادشاه
سکّان دنبال کشتی
سکران مستان
شبعان سیر
شجعان دلیران
شکران سپاس گذاری کردن
شیان دوچیز
صبیان کودکان
طغیان از حد درگذشتن
عثمان جوجهٔ جاری
عریان برهنه
عدوان دشمنان وبدخواهان
عصیان گناه ونافرمانی کردن
عقیان زر وطلا
عنوان دیباچهٔ کتاب
غشیان بیهوش شدن
غضبان خشمناک
غفران گناه بخشیدن وآمرزیدن
غلیان جوشیدن
غلمان غلامان وپسران
فرقان حق را از باطل جدا کننده ونبی
فقدان ناپیدا کردن
قربان چهارپائیکه در راه خدا قربان کنند
قفقدان ظرف عطار آنکه دران دارو نگهدارند
کفران ناسپاسی کردن

کهلان قبیله ایست از قبایل بنی سبا
لمعان درخشیدن
مرجان جوهریست معروف
میدان صحرای جنگ
میزان ترازو
نسیان فراموش کردن
نسوان زنان
نعمان شقایق یعنی لاله
هجران کوچ وسفر وجدائی کردن
هدیان بیهوده وژاژ
هیجان برانگیخته شدن
وجدان یافتن ودانستن وخشم کردن
یومان روزها وهر روز

آمین چنین باد مستجاب گردد
امین استوار وکسی که بر او اعتماد کنند
انین ناله
ثمین گران بها وهشت یک
جبین پیشانی
جنین بچه که در شکم مادر باشد
حزین غمگین
حسین بغایت نیکو
حصین زندان وجای محکم

حقین ماست
رهین در گرو کرده
زبرج زیبق
زبرک زیبق
سجین زندان وزیرترین جای در دوزخ وسنگ سخت
سخین گرم
سکین کارد
سنین قحط وسالها
سفین کشتیها
عرین بیشه
سمین فربه
عجین خمیر
عنین آنکه بر جماع قادر نباشد
قرین نزدیک وپیوسته
کمین پنهان شده
لجین سیم ونقره
لعین نفرین کرده ودور شده
مبین آشکار وآشکار کننده
متین محکم
معین یاری دهنده
مهین خوار کننده
یقین سوگند وجانب راست
یمین بی شبهه دانستن

احقان حقنه کردن
امتحان آزمودن
عنفوان اول جوانی
ریهقان زعفران
صولجان چوگان

اساطین ستونها

براهین حجت‌ها

بساطین بستانها

تباین از همدیگر جدا شدن

ثمانین هشتاد

خواطین کرم سرخ که در زمین باشد

خزاین گنجها

دفائین در زیر خاک نهان کرده‌ها

دکاکین دکانهای بزازان و بقالان

سفائن کشتیها

سلاطین پادشاهان

شراین رگهای دل

شیاطین دیوان و ملعونان و باطلان

ضواین گوسفندان ماده

کالین ترش رویان

مساکین درویشان و محتاجان

مضامین معانی

معادین کانها

ناصحین نیک خواهان

باطن درون

ثامن هشتم

راسن نوعی دارچین است که آنرا قرفه گویند

ساکن آرام کننده

ضامن پایندانی کننده

کاهن اختر شناس فال گیر و غیب گوی

کاین چند و لب

لکن اما و نهایت

احسن نیکوتر

اهون آسان‌تر

مخزن گنج خانه

مدفن دفن گاه

مأمن امانگاه

معدن کان

مکمن

بطون شکمها

بنون پسران

جنون دیوانه و شیدا

حصون قلعه‌ها و حصارهای استوار

سکون جای سکنا گرفتن و آرامگاه

صعون شترمرغ

فسون سحر و جادو و مکر

فنون فنها و هنرها

قرون قرنها

کمون زیره

مصون برکنار

اثنین دو

تبیین آشکارا کردن و بیان نمودن

تحسین نیکو شمردن و مدح کردن

تخمین گمان کردن و بگمان سخن گفتن

تدفین دفن کردن

تزیین آراستن

تسکین آرام دادن تسخین گرم کردن

تعجین خمیر کردن

تعیین قرار دادن

تکفین کفن کردن

تکوین در وجود آوردن

تلقین فهمانیدن

تمکین جای دادن و دست دادن در کاری

مسکین گدا

تدین دیندار شدن

تسنن متغیر شدن

تسکن مکان گرفتن

تعفن گندیده

تفرعن سخت متکبر شدن

تفنن تماشا کردن

تمکن جای گرفتن

تلون رنگارنگ شدن

تلین نرمی دادن

توطن وطن گرفتن

تیمن برکت داشتن

متدین دیندار شده

متسکن مکان گرفته

متعفن گندیده

متفرعن سخت تکبری کردن

متلون رنگارنگ شده

متلین نرم شده

متوطن وطن گرفته

متمکن جای گرفته شده

مأمون ایمن شده

مأذون رخصت یافته

مجنون دیوانه شیدا و جنون

محزون اندوه یافته

محصون در قلعه و در حصار محکم استوار شدن

مخزون در خزانه نهاده

مدفون در زیر خاک دفن کرده

مدیون قرضدار گشته

مرهون گرو کرده

مسجون در زندان کرده
مشحون پر کرده
مضمون معنی اندرون شده
مغنون غالیه دارو ئیست مرکب از داروهای خوشبو
مظنون کمان برده
معجون خمیر کرده
مغبون زیان رسیده
مفتون در فتنه انداخته شده
مقرون وابسته شده و نزدیک کردیده
مکنون پنهان داشته
ملعون نفرین کرده شده
ممنون خوسند شده و منت نهاده
میمون خجسته
دُهن روغن ابن پسر ولد
رهن امانت دَهن چرب
سجن زندان ڤدن درست
سفن سوهان
صحن میان سرا
عون یاری
عهن پشم رنکارنک کرده عین چشم وزر
کون بودن غیم میغ
لحن آواز خوش غَبن در زرها زیان
لعن نفرین کردن وراندن غبَن در رایها
لون رنک

محن اندوهها
وطن جایکه مجن سپر
وهن سستی
سن فاسه
برایا خلایق
مزن فسانه سن پیر و سال خورده
ثلاث روز سه شنبه
هون خواری
رعایا محکومات و زیردستان
رویدا اندک
زوایا کوشهها
سجایا خویها
سخایا بخششها
سکارا مستان
سلوی پیکان و عسل سه و نام مرغ سمانه یعنی کوجند
کبریا بزرکی و پادشاهی
مداوا معالجه کردن یعنی درمان نمودن
مواسی فروکذار کرده
هویدا آشکارا
هیولا قوه محض
بدو بدید آمدن
نمو از پی رفتن
حلو شیرین
خلو خالی
دلو ظرفیکه با آن از چاه آب برکشند
سهو فراموش کردن
عدو دشمنان
علو بالا

غساق ریم
فراق جدائی و دوری
فساق از طاعت خدا بیرون رفته
فواق آروغ کردن و دروغ
میثاق پیمان
محاق سه شب آخر ماه که آنرا اسلخ کویند
مذاق چشیدن
مشاق مبالغه بسرعت نوشتن و کاری را شعار کرفتن
نطاق کمر
نفاق دوروئی کردن
نفاق مبالغه نفق کننده
لواق چیز خوردنی
وثاق بند و قید
وفاق مدارا و سازکاری کردن باکسی
بریق رخشنده
حریق سوزنده
دقیق آرد
رحیق شراب خالص و نیکوترین شراب
رفیق یار و همراه و یار موافق
رقیق نرم و نازک
شفیق مهربان و برادر داور
صدیق راستکو و درست کردار

طریق راه ورسم
عتیق کهنه و قدیم
عقیق سنک معروف
عمیق ژرف و دور
غریق غرق شونده
فریق جدا شونده
وثیق محکم و استوار
بورق بوره
جوزق کوزه
رونق خوبی
زورق کشتی خورد
مرفق مفصل ذراع یعنی عضو دست
مشرق آفتاب برآمدنکاه
مطلق از بند رها کرده و کشاده شده
مَنطِق سخن
مِنطَق کمر
مباحثه
مبادله باکسی چیزی را بدل کردن
مبالغه در چیزی و در کاری سخت کوشیدن
متارکه همدیکر را کذاشتن
مجادله باکسی واکاویدن در خصومت

غسق تاریکی وتاریک شدن شب
۱ شق گریبان
۲ موق گوشهٔ چشم
نسق ترتیب دادن وبنظام آوردن
نطق سخن گفتن
نمق نوشتن
نهق عرعر زدن خر
ورق برگ
وشق جانوریست معروف
وفق مدارا
وهق کمند
۲ مشق رنج کشیدن

احراق سوزانیدن
احقاق برحق داشتن
اخلاق خویها
اسحق دور کردن
اشراق روشن شدن ودرخشیدن
اشفاق مهربانیها
اطلاق از بند رها کردن وروانه نمودن
اعراق باب اندک آمیختن شراب
اغراق اراجف وغرق کردن
افلاق صبحگاه ونام ولایت
مشتاق آرزومند

مصداق هرانچیزی موافق صدق باشد

آفاق کناره‌های جهان
براق اسب رسول الله صلعم که درشب معراج بر او سوار شده بود
براق بصاق ابدهن
روشنی که از ابر بیرون جهد
تفاق باهمدیگر موافقت کردن وموافق شدن کار
حراق آتش افروز
خناق گلو گرفتن
خلاق آفریدگار
دحاق بیرون آمدن زهدان بعد از زائیدن زن چنانکه ویرا نجات نباشد
رزاق روزی دهنده
رواق سقف پیش خانه
زهاق فرو رونده ونیست شونده
سراق مبالغه دزدی کننده
سماق دانهٔ ترشیست که آنرا اشتره گویند
سیاق راندن
شقاق علتیست که در پای چارپا پیدا شود
صداق مهر زنان
طباق موافقت کردن وبرابر آمدن
طلاق رها شدن زن از مرد
عراق رگ ودرخت‌ها پوست باز کرده وولایت عجم
عشاق مبالغه شیفتگان ونغمه
عناق بزغالهٔ ماده وزن دراز کردن

عمو برادر پدر
فهو پس او غدو فردا
کفو مثل ومانند
لغو سخن بیهوده وباطل گفتن
لقو علت لقو
لهو بازی کردن
محو ستردن وضو آبدست
نجوی راز
نحو قصه وگوی ومثل ومقدار
آه نطو دور شدن
نشو اظهار کردن
باه برای جماع مهیا شدن
جاه مرتبه
ماه آب چشم
ائمه امامان
اثفیه دیگپایه الفیه تنبا کو یکه بهمنی کشته
اثنیه ستایشها
آتیه آینده
اجنحه بالهای مرغان
ابنه دختر
احاطه فرو گرفتن ونگاه داشتن
اریکه تخت وکوشک آراسته
ازمنه زمانها
آسمه حیران
اسلحه آلت جنگ
اشربه شرابها وآشامیدنیها
اطعمه طعامها
اعزه بزرگوار

اغذیه غذاها
اکمه کور مادرزاد
اکنه پرده‌ها
السنه زبانها
امزجه مزاجها
املحه نمک زار
الفیه تنباکو یکه به بهمنی کشند
بارقه شمشیر
بهتیه اتکفاتح
بدره همیان کیسهٔ پول
بهیمه حیوان چارپا
برکه مرغابیا شفیقه برکه افزون شدن
بیضه تخم مرغ
بزه جامه
بکره بامداد وصباح
بکه مکه
بقیه باز مانده چیزی
بقعه بارگاه
بلیه رنج
بله کولی
بنیه کعبه
بینه گواه روشن وحجت آشکار
تربه مقبره وخاک خوابگاه
تخلیه رها کردن وخالی نمودن
تبعه تعه
ترضیه خوشنود کردن
تعبه سیر رس
تسلیه عیش خوش دادن وبیرون کردن اندوه از دل
تفه بیمره
تسویه راست کردن وبرابر نمودن
تکه بند ازار یعنی بند شلوار
تنقیه پاک کردن
توبه از گناه بازگشتن بسوی حق
تهیئه تدارک کردن ومهیا نمودن
تبه کبر
ثقبه سوراخ نقبه کر

جبه جبین و پیشانی
جُبّه جامه و پوشاک
جنّه بهشت و بوستان
جُنّه سپر
جُثّه تن و بدن
جُنّه دیوانه
جنه بریان
جدّه مادر پدر
جُرحه زخم جوده تک
جُرعه اندکی آب جارحه دست
جریه گناه
۲ جُمعه آدینه
۳ جمیله زن نیکوروی و خوش شکل
۴ جُمله همه
۱ جَعبه کیش تیر
جهله نادان

حادثه نو پیدا شده
حَبّه دانه حلقه انبوهی
حجّه سال حرکه فتح و کسر و ضم
حدّه تنهائی حیضه شکم رفتن
حدقه سفیدی چشم حدیقه باغ
حربه اسباب جنگ
حکّه خارش حشفه سر ایر

حمله در رفتن بر کسی برای راندن و یا زدن
حجره خانه
حامله زن آبستن
حباله چار دام
حمامه کبوتر
حیّه مار
حوصله چینه دان مرغ و فرو خوردن خشم و اندوه

خبّه خاکشیر
خدعه فریفتن
خرقه جامهٔ پاره شده و پینه دوخته
خُرمه دستهٔ گندم و علف و غیره
خزینه گنج خانه
خِطبه خطبه خواندن برای نکاح کردن زن
خَطوه گام

درجه پایه و منزلت
دوحه باغچه دحرجه گرداندن
دُخنه ارزن دبدبه آواز
دوده کرم ابریشم دغدغه تشویش خاطر
دُرّه مروارید ناسفته و چوب دهل
درّاعه فوطهٔ که بر دوش اندازند
دَراکه دریافت
دُفعه یکبار دقدقه آواز سم ستور
دُکّه دکان
دونه اندرون فرج
دواله اوشنه

غ ذَرّه غبار و مورچهٔ خورد

ذاتیه حقیقی و نفسی
ذُروه بالاترین موضع
ذریعه نوشته
ذُمّه حیران
ذِمّه

ربقه گردن بند
زبله گوشت بن دندان ربیبه دختر زن
ربوه تل و پشته و جای بلند
رتبه منزلت
رجله پیاده رفتن و گیاه خرفه
رحله رفتن
رحیمه زن مهربان
رَخنه
رَشحه قطرهٔ آب
رُشوه پاره یعنی چیزی بکسی دادن تا کارش را کند
رطبه خسل
رَعشه لرزیدن
رفعه بلندی و بزرگی
رقبه گردن
رُقعه پارهٔ مکتوب
رُکبه زانو
رَمّانه جستن میان سر کودک
رُوضه بوستان و مرغزار
زومه سرشش
ربطه رکو

زُلفه درجه و منزلت
زُمره طایفه
زُوجه زن
زُهره زوار و بیدوخت و چلپان

سانحه پیش آمده و بدید آمده
سَبحه ذکر کردن یعنی یاد خدا نمودن
سُبره کتان
سَبعه هفت
سِتّه شش
سُدّه علتیست که در مجرای طعام پیدا شود
سَدره مکانیست در آسمان
سَره شراب نو یعنی شراب ترکی
سُحاله ریزهٔ زر و نقره
سُرفه اخ اخ کردن سفینه کشتی
سُرقه دزدی
سَاعه غدد
سَنه سال
سِنه مقدمهٔ خواب
سُنّه سنت امر رسول الله و ختنه
سکّه آلت منقش است که با آن بر زر نقش کنند
سلسله زنجیر
سلاله خلاصه و بهترین چیزی
سوسه دیوک رخوت

سهته چچه
سهره پخوابی کننده

شبه مانند وهمتا
شبه گمان وشک
شبع سیری
شمس شیحه صهیل اسب شخولیدن
عمس
شرحه پاره پاره کردن
شرطه باد مراد
شرعه رود وزه کمان
شعبه گروه
شفه لب
شهره شراره جذوه

صدقه آنچه در راه خدا دهند
صدمه
صاعقه برق
صرفه سود و افزونی
صحیفه نامه
صرّه کیسهٔ همیان
صه سکو
صومعه خلوتخانهٔ رهبانان نصاری
صعوه گنجشک

طرّه گیسو وگوشهٔ دستار
طرفه چشم بهم زدن ویکبار
طعمه نوعی خوردنی
طلیعه مقدمهٔ لشکر ودیده بان سپاه

ظلمه ستمکار

قامره
عدوه دجله
۵ عزّه گزیدن
۲ عرصه آوردگاه
۴ عرقه اصل وبیخ — عارضه راه آورد وبهانه
۳ عرفه شناسا
عصاره افشردهٔ هرچیز
عقبه بددل
عمّه همشیرهٔ پدر
عفوه ساحت
عریضه نوشته وعرض کردنی
عمامه دستار
عیله درویشی

غدوه بامداد
غرّه اول ماه هلالی
غرفه شرف
غلغله آواز مهیب ابر
غرقه زمین سیراب

فائده بهره وسود وخیر ومال
فاتحه گشایش
فریضه آنچه از خدای تعالی فرض شده باشد
فاصله جدا
فاکهه میوه

فیئه گروه واصحاب
فرقه گروه
فضّه نقره

قاعده بنیاد ودستور
قاطبه همه
قبّه گنبد وبارگاه وسرپوش
قبله کعبهٔ مکرمه
قُبله بوسه
قرحه ریش — قثاء خیار
قلّه سرکوه
قلعه حصاری که برای روزهٔ سخت ساخته باشند
قرعه چوب پارهٔ که بدان فال گیرند
قضیّه حکم وخبر
قصّه خبر وحکایت وحال وکار
قرینه همتا وبرابر ومثل ومانند
قصعه کاسه — قراضه ریزهٔ زر
قطعه پاره
قهوه شراب ومیوهٔ معروف
کرّه نوبت
کره زشت
کفّه پله
کلبه وحدتگاه
کامه سرگشته
کریمه زن بخشنده

لجّه دریا
لجه
لحظه یکبار نگاه کردن بگوشهٔ چشم
لحیه ریش
لحمه درده
لمعه روشنی وپارچهٔ نور
لقمه مقدار طعامیکه یکبار در دهن اندازند
لمحه اندک
لواطه غلام بارگی کردن
لَه
لُه

۱ مائده خوان ونعمت — مثابه بازگشتنگاه وایستادنگاه
محرقه
محکمه حکم کردنگاه وجای قاضی — معبله پیکان تیر
محفره — مغفره کفگیر
محاط
مجمره کشته سوز
مدینه شهر وکنیزک
مدرکه نیروی دریافتن
۲ ماسکه قرار داشتن چیزی ونگهدارنده
مائة صد
محسنه
مجمعه
مرتبه پایه وطبقه
مرحله منزل گاه

مروحه بادبزن
مهجه جان
مرئه زن
مرّه یکبار
مِرّه توان
مدرسه تعلیم خانه
مشغله کارها و بکار در رفتنگاه
مصقله آلتیست که شمشیر را بان روشن و پاک کنند
مطرقه پتک آهنگران
مزبله جای بول و براز کردن
معرکه لشکرگاه
معده جای طعام
معدله میانه
مقبره گورستان
مفسده تباه شده نگاه
مظنه گمان بردن
مقنعه سرانداز
منطقه کمر
مانعه بازدارنده
مکروه ناخوش شمرده
مهلکه خوفناک
مولّه عنکبوت
ه یکن
مرحومه آمرزیده
محرومه بی نصیب شده

مذکوره یادکرده شده
مرقومه نوشته شده
مسطوره نوشته شده
مطموره خرابی
مظلومه ستم کرده شده
منظومه نظم شده
معروضه عرض شده
معلومه دانسته و دریافته
معموره آبادانی
ناحیه قریه
ناصیه پیشانی
نطفه آب پشت یعنی منی
نصفه نیمه
نوحه زاری
نغمه آواز نیک
نقره سیم
واسطه میانجی
واقعه حادثهٔ زمانه
واله حیران و سرگشته و عقل رفته
وحده تنهائی
ورطه گرداب و محل هلاکت
وساده بالش
وسوسه اندیشهٔ بد و کارهای ناصواب در دل انداختن
وصله چینه و کهنه پاره
والده مادر
وعده
هضبه فراز
هاویه دوزخ
ولوله واویلا
یمنه دست راست
یراعه قلم نا تراشیده
یلبه جوشن
یوبه فغان

جری دلیر
جلی آشکار و درشت و بدیه
جنی چیده
جنّی پری جن گرفته
حتی تا
حجی خرد
حزی رسوا
حفی مهربان
حلی زیور
خفی پنهان
دنی ناکس و زبون
ذکی زیرک
رکی چاه
زکی پاک
سنی بلند
سخی بخشنده
شقی بدبخت
سهی بلند و بالا
صبی کودک
صفی برگزیده و دوست مخلص
طوی بیابان
ظبی آهو
ظنی لاغر
علی بلند

علی برو
غنی مالدار
فتی جوان
قری ده‌ها
قصی دور و بلند
قوی زوردار و نیرومند
کلی همه
لتی سختی وزن
لذی آنمرد
لفی دراو
لقی دیدن
متی کی و چون
مشی رفتن
منی آب پشت
مجی آمدن
نبی خبردهنده
نحی خرد
نفی راندن
نقی مغز
نهی بازداشتن
هنی گوارا
وحی پیغام خدا
وصی نائب و وصیت کردن
ولی وارث و دوست و نزدیک
ولیّ مرا

تأنّی درنگ کردن ونرمی وآهستگی نمودن
تجلّی آشکار شدن
ترقّی ببالا بر شدن
تسلّی دلخوشی یافتن
تشکّی شکوا وگله کردن
تغنّی سرود کردن
تلقّی دیدن
متّقی پرهیزکار
محتوی جمع کننده وفراگیرنده
ع مستوی برابر
م مربّی پرورنده
معنوی
مقوّی نیرو دهنده
منزوی زاویه نشین

تقلّا دشمنی کردن
تولّا کم معیشت شدن
مبرّی بیزار و دور کرده
متکّا تکیه گاه
مجلّا آشکار کرده وروشن شده
محشّی آنچه برکنار او چیزی نوشته باشند
مخلّا خالی کرده شده
مربّی پرورده شده
مزکّی پاک گردیده شده
مسمّی نام کرده شده

مشمّا شمع کرده شده
مصلّی نماز کردنگاه
مطلّا طلا کرده شده
معرّا برهنه
معمّی پوشیده شده
معلّی بلند گردانیده
مقوّا جاد
منقّی پاک ومغز کرده
مهیّا ساخته وآماده شده

دعاوی
دموی خونی مزاج
دهری ملحد
رهاوی نغمه
سوای جز
سوری زاج سرخ
ثرای خاک
سماوی آسمانی
سعی کوشش وکوشیدن
صراحی
عماری تخت روان
قماری نام مکانیست در عربستان

بادی آغاز کننده
جادی زعفران
نادی نداکننده
وادی بادیه وبیابان رود
هادی راه نما
باری آفریننده
جاری روان
داری دارو فروش یعنی عطّار
ساری درونده
طاری ثابت ونو درآمده
عاری برهنه
قاری خواننده قرآن وکتاب
ناری آتشی
واری فربه
ع باغی ستمکار
طاغی از حد درگذشته بگناه
م بازی باز
غازی غزا کننده
باقی باز پس مانده از چیزی
ساقی شراب ویا آب دهنده
بانی بنا کننده
ثانی دوم
زانی زنا کننده
فانی نیست شونده ومرد پیر شیخ

قانی سرخ
باوی املست معروف در عراق عجم وهم نغمه است
تاوی گرسنه
حاوی فراگیرنده
راوی روایت کننده
ساوی ماوا کننده
لاوی پیماننده
باهی خانهٔ خالی
داهی زیرک
راهی همیشه
ساهی غافل وفراموش کننده
فاهی مرد زیرک وتیزدل
ناهی باز دارنده
واهی سست
لاهی غافل شونده وبازی کننده
حاجی زیارت کننده
راجی امید دارنده
کاجی آش اوماج
ناجی رهیده ورستگار
حاکی حکایت کننده
شاکی گلمند وشکایت کننده
حافی بزیور آراسته
شافی صحت دهنده
صافی روشن وبیغش
عافی از گناه درگذرنده

كافى پسند و پايندانى كننده
وافى تمام و بسيار
حامى نگهدارنده
رامى اندازنده
سامى بلند
عامى نادان
نامى افزايش كننده و رهيده
تالى ازپى اينده
حالى
خالى تهى
عالى بلند
غالى گران
والى پادشاه و حاكم
داعى دعاگو و دعا كننده
راعى شبان و نگهبان
ساعى كوشنده و دوان
واعى نگهدارنده
خاطى گناهكار
شاطى كنار رودخانه
حواشى حاشيه‌ها
مواشى چارپايان
راشى رشوه دهنده
واشى دروغگوى و سخن چين

خاصى خايه كننده
عاصى گنه‌كار و نافرمانى كننده
واصى زمين پيوسته باگياه
ناسى فراموش كننده
واسى پژمان و اندوهناك
راضى خرسند و خوشنود
قاضى حكم كننده
ماضى گذشته
كرسى تخت و اورنگ
منسى فراموش

منشى انشا كننده

ابى پدرم
اخى برادرم
ارى عسل و انگبين
برى دورى و فارغ
برّى صحرائى
بطى كاهل
بلى نعم و آرى
بهى تابان
ترى تازه
تقى پاك و پرهيزگار

طارى ثابت و نو درآمده
طاوى گرسنگى
طوطى مرغ معروف
عسى نزديك شد و اميد داشته شد
لوطى
حىّ زنده
شئ چيز
طى درنورديدن و درنوشتن
كى داغ و دمغ
لى مرا
سعالى غولان بيابان
كسالى كاهلان
معالى بزرگواريها و بلنديها
لآلى مرواريدهاى بزرگ يعنى درشت
لدى نزد
لَدِيّ نزد او
ماوى جاى
مرعى نگهداشته
مراعى رياكننده
مساعى كوششها
محكى حكايت كننده
معاصى گناهها و نافرمانيها
مصطكى

معى زوده
مع با
معًا همراه
ماء آب
ما آنچه
ماذا چيست
ماهذا اين چيست
مهما هرگاه
حسبنا بس شونده مارا
حيثما هرجا
فيها دراو
هدنة صلح و آرميدگى
هدّة نشيب
هرّة گربهٔ ماده هديه آنچه ازروى محبت تحفه كنند
لهم
لكم شمارا
لالا نه نه
لحم گوشت
لو گر
لؤلؤ مرواريد درشت
لاك صمغ درختيست
لامسه دست كودن و سائيدن
سردار شترمرغ نر

آله خدا
الٰهنا خداوندا
اولا
اماء
نجوی راز
حدی نغمه
دار المعمور
دع انداختن
درهم
دراهم
رده رفیق
رسد
رو روغن رازقی
رمی انداختن
سوء بد
اوسط میانه
اواسط جمع میانه
صر سرمای سخت
صور صورتها
سرطراط پالوده

عطارد تیر کوکب است
عُود چوب خوشبو
عود برگشتن
مردا
عکرکر شیر غلیظ
غضنفر شیر درنده
کرّ ریسمان بادبان
عارضی نو پوسته و نو پیدا شده
مرغ عقیقت معروف جریان ابد هن
مرکز جای و میانهٔ چیزی
نیّر آفتاب و ماهتاب و راه روشن
انتَ تو که مردی
انتِ تو که زنی
لِمَ چرا و برای چه جنّ پری
۴ لن هرگز ۲ خلق
لو اگر ۳ عن از
اربعا روز چهارشنبه ۵ مَن که
جایز روا من از
رامز بچشم و ابرو اشارت کردن
طوع رغبت و فرمان برداری
ما کُدّ
مقدمة الجیش پیشرو لشکر
مرتب العیش

واجب الوجود
ممکن الوجود
هوا دوست داشتن
هولاء اسم اشارتست برا جمع
هو الله آن خدا
هیولا قوة محض
هدهد مرغ معروف
بلع بازداشت
تالع شتر مرغ پیر
همای
هاله دایره که برگرد ماه کشیده شود
ولا ولایت و دوستی
وع
والله قسم خوردن و کوکند
وهم ترس
وهی زن ابستن که آرزوی چیز کند
وسطی وسط
ورای عکس
ادانی نزدیکان
اعادی دشمنان

اعالی بلندان و بلند مرتبه‌ها
اقاصی دوران
اهالی جمع اهلست
ایادی دستها
یأفکون دروغ میگویند میکردانند
یجأرون زاری میکنند
یحادّون مخالفت کنند و جنگ کنند
یُحبرون شاد کردانیده میشوند
یلحدون از حق بر میگردند و میگردانند
یخرصون دروغ میگویند و حزر میکنند
یختصمون دشمنی کنند
یوزعون بر انگیخته شوند و محبوس داشته شوند
یُسامون ملول می‌شوند
یسیحون می‌روند در زمین
یصیحون بانگ میکنند
یصدّون بر میگردند
یصدفون بر میگیرند
یصدّعون پراکنده شوند
یقیمون بر پای دارند و مقیم میشوند
یعمهون سرگشته میشوند
ینسلون بشتاب می‌روند
یضحکون می‌خندند
یفعلون میکنند

یحلّون زیور کرده شوند و نشان داده شوند
یدعون میخوانند
ینهون باز میدارند
یؤتون میدهند

ابنا پسران
انبا خبرها
اثنا میانه وحال
انتا ما
انتما شما دو کس
اینما هرجا
استوا برابر ویکسان
اشتوا بریان کردن
ابا سرکشی
آبا پدران
انا ظرفها
انهتا بدرستی که آن زن
ایهتا ای انکه
باب در
ناب دندان فیل ومار وسگ
ابواب درها
اثواب جامها
الباب مقیم شدن
التاب میوه ایست که انرا فستق گویند
بنات دختران
نبات گیاه
ابیات شعرها
اثبات قرار دادن

اثابت باز آمدن
انابت پشمانی کردن
اثاث اسباب خانه
اناث زنان
ازواج جفتها
ارواح روحها
افراح شادیها
افراغ زایل شدن ترس
اجداد جدها
احساد حسودها رشک برندگان
ایجاد در وجود آوردن
اتحاد یکی شدن ویکانکی کردن
اتخاذ فرا گرفتن
انسداد بسته شدن
اشتداد سخت تر شدن
ابخر کنده دهن
انجر لنگر
اجرا راندن
اجزاء جزء جزء کردن وادویه
اشد سخت تر
اسد شیر
ابرار بخششها وغلبه کردن
ابراز بیرون آوردن
احبار دانایان

اخبار خبرها
اخیار نیکان
اصرار برمعیت ایستادن
اضرار گزند رسانیدن
اشعار شعرها وموها
اشعار دانش واگاه کردن
افطار روزه گشودن
اقطار کرانها
اکبر بزرگتر
اکثر بسیارتر
افراس اسبها
افراش بسترها
اربع چهارم
ارتع چریدن
اجلاف جفاکنندگان
احلاف سوگندها
اخلاف ازپس ایندگان ودروغ
اشتیاق آرزومند
استیاق راندن
انگ سرب اباک پدران تو
ایک بیشه ایاک ترا
ابل اشتر
اثل شوره گز

ایل پیمان
ابقال باگیاه وتره شدن زمین
اثقال گران بار
انف بینی
انف رام یعنی غیروحشی
اجلال بزرگ داشتن
اخلال خلل رسانیدن
اجسام جسمها
احشام حشمها
انام مردمان
ایام روزها
اذن گوش
اذن رخصت
ابن پسر
این کو وکجا
اثفیه دیک پایه
انفیه تنباکوی بینی
ابدی سرمدی
ایدی دستها
بدا آغاز
ندا کسی راخواندن
بوا یکسان وبرابر

نوا صوت وآواز
بنا بنا کردن
بها نیکو وزیبا
نها مقدار
بویا خوشبو
ثوبا دهن دره وخمیازه
بواب مبالغه دربان
تواب مبالغه توبه کننده
نواب نیکجا قایم مقام ونیابت کننده
برات خانه صیادی
تراب خاک
بدرت همیان
ندرت یکی وتنهایی
بنت دختر
بیت خانه
بنوت پسری وفرزندی
نبوت از خبر دادن
بد دورگردن وپشته بلند
ند همتا ومانند
ید دست
برد سرما
ترد ترک
برید قاصد
یرید میخواهد

ترید دارو بدست مالیدن
ثرید فالوده
بعد پس
بعد دوری
نعد زنبور وحشی
برج رکن قلعه وخانه ستاره
نرخ قیمت
بر دشت
بر نیکویی
بر گندم
ربر بچه روباه
بدر ماه تمام
بذر تخم
نذر پیمان
بحار دریاها
بخار بویهای خوش
بحور دریاها
بخور خوش بوها
برار صحراها
بزاز جامه فروش
نزار لاغر
بشر آدمی
نسر کرگس نشر تراویدن

باصر	بینا	بخل	حسد ورشک
ناصر	یاری کرده وکننده	بقل	تره
باقر	مرد بسیار دانا	نقل	حکایت
ناقر	تیر بر هدف رسیده	تفل	آبدهن
بصیر	بینا	ثقل	گران
نصیر	یاری شده	بصل	پیاز
براق	اسب شب معراج رسول الله	نصل	پیکان
براق	شفاف	بعل	شوی
بزاق	خیو افکندن	بغل	استر
بعض	پاره چیز	بوم	جغد
بغض	عداوت	نوم	خواب
بسباس	رازیانه	یوم	روز
نسناس	حیوانیست بشکل انسان	ثوم	سیر
بستان	باغ	بطم	علک
نسیان	فراموشی	نظم	شعر
بایع	فروشنده	برکه	نوعی فروختن
تابع	پیرو	ترکه	بازگذاشتن مرده
بالع	فرو برنده	بکه	مکه
بالغ	رسان	تکه	بند ازار
بارک	برکت وافزون شدن وخجسته	برتی	صحرائی
تارک	ترک کننده وگذارنده	تری	تازه
بجل	قب واستخوان	بری	دورگشته
بکل	بس بودن	ثری	بسیار

باری	آفریننده	ثعبان	اژدها
بازی	باز	ثغبان	مرد گرسنه
ناری	آتشی	ثنا	ستایش
بانی	بنا کننده	نبا	خبر
ثانی	دیم	تعبیر	بیان کردن خواب
بهی	تابان — باهی زن پرست	تغیر	از حالی بحالی گردانیدن
نهی	بازداشتن — ناهی بازدارنده	تفاق	موافقت کردن
		نفاق	دورویی کردن
تکبیب	کباب کردن	تنال	نایل شدن
تکتیب	نوشتن	ینال	
تعوید		تحمّل	صبر وشکیبائی
تعویذ	پناه کردن	تجمل	نیکو حالی نمودن
تجار	سوداگر	تمّ	بپایان رسیدن
نجار	چوب تراش	ثمّ	پس
تمر	خرما	نم	بخواب
ثمر	میوه	نشم	سیاه وسفید شدن
نمر	پلنگ	یشم	سنگیست معروف
توفیر	تمام کردن	تمام	پایان کار
توقیر	بزرگ داشتن	نمّام	سخن چین وسخنبر
توبه	از گناه باز استادن	تجریم	جریمه کردن
ثوبه		تحریم	حرمت داشتن
نوبه	زاری	تمیم	آخر رسانیدن
یوبه	فغان	نمیم	سخن چین

تین	انجیر	جاب	کفک آب		
تبن	کاه	حث	کاریز	جانب	طرف بو
بین	میان	حیا	شرم	خائب	پشیمان
		حب	شوربای آردینه		
جلا	ازوطن آواره شدن	حش	شکم		
خلا	درخلوت شدن	جب	ازاندوه دل ازجای برخاستن		
جرا	میوه وسبب	حرث	مالش		
جزا	پاداش	حرت	تشنگی		
جوزا	دوپیکر	حیرت	سرگشته		
حورا	زن سفیدپوست	خبرت	خبردار		
جفا	ستم کردن	جلب	کشنده و آواز		
خفا	پنهان	حلب	شیر		
جمال	زینت	جدت	جامه		
حمّال	باربردار	حدت	تیزی وتندی کردن		
جوب	کر	جنوب	مقابل شمال		
حرب	جنگ	حبوب	دانهٔ		
خوب	ویران	جَمرة	آتش پارهٔ		
جراب	انبان	حُمرة	سرخی		
خراب	ویران کردن	خَمرة	شراب		
جُب	چاه	خُمره	خم خورد		
حُب	دوست داشتن	جراحات	زخمها		
حب	دانه	خراجات	کریهای آماهیده		
جناب	جاه	جرح	زخم		

خرج	صرف کردن وملیکه بیرون رود			جمد	یخ
حرج	برهم زدن			حمد	ستودن
جروح	زخمها	فرج	کشایش	جلود	پوستها
خروج	بیرون شدن			خلود	جاودان
جرّاح	اوستاد زخم			جَرّ	کشیدن
خرّاج	بسیار خرج کننده			حُرّ	آزاد
خراج	حاصل ملک و کره آماهیده			جبر	ستم وتکبری وغضب
جدّ	پدر پدر			حبر	مداد و دانا وپرده های یمانی
جدّ	سعی و اهتمام			خبر	قصه وحکایت
حدّ	کنارهٔ چیزی			جسر	پل
خدّ	رخ			خسر	زیان
حدّاد	آهنگر			جفر	چاه فراخ
خداد	داغ ونشانه			حفر	زمین کندن
جِلد	پوست			جور	ستم
جَلد	چوب تر و تازیانه			جوز	گردو وجوزبوا وجوزالطیب
خَلد	موش صحرائی کورکه اورا درل گویند			جوار	همسایه
خُلد	جاودان			جواز	روا بودن
جدید	نو			خوار	بانگ کردن
حدید	آهن			جرّار	بسوی خود کشنده
جُند	سپاه وخایهٔ سگ آبی			جزّار	جزیرهٔ
جید	گردن			جنّار	چنار
جود	بخشش			خبّاز	نانوا
خَود	زن نازک بدن وبناز پرورده			جابر	ستمکار

جایز روا
جبّار بزرگوار وتکبری کننده
جار همسایه
حارّ گرم
جَذر اصل وبیخ چیزی
حَذَر ترسنده وپرده ومرد آگاه
خَدَر خیره جارس رسوا کردن
جاف خشک حارس پاسبان
خاف ترسنده وپنهان
جوف اندرون
خوف ترس
جالف مرگ عام
حالف سوگند وعهد وپیمان کننده
خالف خلف وعده کننده
جفیف گیاه خشک
خفیف سبک
جلق جماع
حلق گلو
خلق آفریده
خلق طبع
جلّ بزرگتر
حَلّ گداختن وروغن کنجد
خلّ سرکا

جبل کوه
حبل ریسمان
جلال بزرگوار
جلّال مرغ خانگی
حلال گوارا
خلال مسواک وعکس
جلیل بزرگ
خلیل دوست
جَمل اشتر
جُمل حساب
حمل بره
حمل بار
جسد تن
حسد رشک
جسم تن
حشم خدمتکار
جرم گناه وبزه کردن
جَرم کسب کردن وبرداشتن وبریدن وگرفتن وساختن
جزم بریدن وساکن کردن حرف
حزم استوار وهشیار بودن درکار
حاتم قاضی وحاکم ونام مرد بخشنده
خاتم مهر
جبهه پیشانی

جُبّه زره
جَنّه بهشت
جُنّه سپر
جِنه بریان
جثّه مردار مرده
حَبّه دانه
حَشّه استخوان هر میوه
حَیّه مار
خُبّه خاکشیر
جَمره آتشپاره وسنگریزه
حُمره سرخی وسرخیزه
جَلی آشکار
حُلی زیور
خَلی تهی
جَنان جنت‌ها
جِنان دل
حنّان رحمت کردن
جیران همسایگان
حیران سرگشته
جبین پیشانی
جنین بچه که در شکم مادر باشد
جنی چیده
خثی سرگین جنّی دیوانه پری

حَب بس وپس کننده وپایندانی
حَسَب شمردن وبس شدن ودر دین بزرگ
جشب پوست انار
خشب چوب
خیر نیک ونیکی ونیکتر وبهتر
حیز مکان
خبز نان
حبّات دانه‌ها
حیات زندگی
حرفت صنعت وکاسبی
حرقت سوختن
حمار خر
خمار مست
حصار قلعه وبارو
حضّار بحضور آمده واستادگان وقبیلهٔ بزرگ
حضر نشیمنگاه
خضر سبز وسبزه
حجر سنگ
حجر کنار
حفیر کنده وگودال
حقیر خوار وزبون
حجار سنگها
حجاز شهر مکه

حمیر کوره خر سفید وحشی
خمیر آرد سرشته و شخصی که دایما شراب خورد
حوض چاه گونه که برای استادن آب کرده باشند
خوض فرو رفتن در چیزی و شروع کردن کاری و خوض کردن
حظ بهره مند شدن
خط نوشته
حریف هم صحبت
خریف خزان
حروف کلمات
خروف کرهٔ اسب شتر یا هفت ساله و برهٔ گوسفند
حلف سوگند
خلف وعده خلاف شدن
خلف از پس آینده
حارق سوزاننده
خارق خارج از اندیشه
حلاق سر تراش
خلاق آفریدگار
خلقت آفرینش
خلفت خلاف کننده و مخالف شب و روز
حال زمانیکه در او میباشیم
خال خالو
حازن اندوهگین حمول بارها
خازن خزانه دار خمول بی نام شدن

خبط احسان کردن و سخن گفتن بکسی و پشیمان شدن
خیط رشته
خرابه ویرانه
خزانه خانه هائیکه در و مال نهاده نگهبد اشته باشند
خرفه تره ایست که آنرا البقلة الحمقا گویند
خرقه جامهٔ که کهنه پاره های دیگر بر و دوخته باشند
حصبه دانه های سرخ که مانند آبله بر بدن آدمی بر آید
خصیه خایه
حبک موی جعد و راهها ئیکه در آسمان پیدا شود از اثر ابر
حنک کام در دهن آدمی و دماغ
حفی مهربان خفی پنهان
دثار جامهٔ که بر بالای جامهٔ دیگر پوشند
دیار فردی و یکی
دکا از هم پاشیدن و زمین پشته
ذکا آفتاب
دب خرس
ذب آلت مرد و سایر
دبر نشیمنگاه
دیر کلیسا
دابر نسل
دایر گردنده
دبس دوشاب
دنس چرک و ریم گوش

دل ربخا و کرشمه
ذل خوار شدن
درع زره
ذرع گز و مابین شبر و مرفق
دماع اشکها
دماغ مغز سر
دراع زرهها
ذراع گزها
دق علت باریک
ذق کوفته دق کوبیدن
دم خون
ذم مذمت
دهن روغن
ذهن شعور
دلیل رهنما
ذلیل خوار
رجا امید
رخا فراخی و خوشحالی
رکاب بند زین اسب
زکات بخشش از مال که در راه خدا صرف کنند
ریب ریا
زیب زینت
ربیب دختر زن

زبیب مویز
رحمت مهربانی
زحمت رنجش
روح جان و فرشته
زوج جفت
راح شراب
زاج زاج معروف وزن زاهو
ریح سود
ریح باد و بوی
رباح سود کردن
ریاح بویها
رد واپس دادن چیزی و باز دادن جواب
زد بر فزودن
رائس سر
رائش سست
رصاص قلعی
رضاض خورد و مرد
رزق روزی ربع چهار یک
زرق کبود چشم شدن ربع دخل
رفیق یار و همراه
رقیق نرم
زنبق گوسن سفید و روغن یاسمن
زیبق جیوه و سیماب

رجل مرد
رِجل پای
راجل پیاده
راحل رونده
رحل بار برنهادن و منزل کفتن و مسکن نمودن
زُحل کیوان
رجم سنکسار کردن
رحم مهربانی کردن رحِم زهدان
رحیم مهربان و نرم دل
رجیم سنکسار کشته و نفرین کرده شده
رغام خاک
زعام دعویٰ و مهتران
رغم مقهور شدن و بخاک کوده شدن بینی
زعم دعوی کردن و کفتن
رمّان انار
زمان وقت و هنکام
رکی چاه
زکی پاک
سبا نام شهر است در عربستان
سَنا روشنی و نام کیا است
رسنا
سَوا یکسان
سُوا بلندی
شِوا بریان
سرج زین

رکیک سست
زکیک رفتار خود کام و خوابیدن مرغ
رعول تره ایست کانرا طرخون کویند
رغول کوسفنه که شیر خورد و غنیمت کیر

شرح آشکارا کردن و کشاده کردن و شرحه کردن
سباحت شنا
سیاحت کشتن
سماجت خیره شدن و درشتی
سماحت جوانمرد شدن و بخشیدن
سراج مشعل و چراغ
سرّاج زین ساز
سراب شوره زار
شراب آشامیدنی و باده
سبّوح پاک از هر بدی
شیوخ پیران
سیّد بزرک و مهتر
سید کرک
سدید استوار و راست و درست
شدید سخت
سداد استواری و راستی و درستی
شداد سختی
سدّ بند و دیوار استوار
شدّ سخت و بلند کردن صدا
سِتر راز
شَرّ بد و بدی و بهتان
سریر تخت
شریر بدخواه

ساتر پوشنده
سایر کردنده و غیره
سُکر مستی
شکر سپاس شکّر قند
ستّار نیک پوشاننده
سیّار نیک رونده
سِحر جادویی
شجر درخت
ساغر پیاله
شاعر شعر کو
سفر بجای دور رفتن
سقر دوزخ
سطر نوشتن
شطر نیمه و جانب
سعیر دوزخ
شعیر جو
ساع کیل
شاع آشکار و فاش
سهلا باآسانی
شهلا کبود چشم
سابع هفتم
شایع آشکارا
سمع شنوا

شمع موم انکبین
سجع کلام مقفّا
شجع جست و سبک
سفوف داروی کف کردنی
سقوف سقفهای خانه
سارق دزد
شارق شمس
سابق کذشته و پیشین
شایق شوقمند و آرزومند
ساق ساق پا
شاق دشوار
سوق بازار
شوق آرزو
سوک مسواک
شوک خار
سیکران بنک
شیکران کیاه شوکران
سرحه
شرحه پاره پاره
سَنَه سال
سِنَه مقدّمهٔ خواب
سِتّه شش
سَنَّه کاو آهن

شتا	زمستان	صغیر	خورد ویتیم	
شنا	دشمن داشتن	صعتر	گیاه معروف	
شیح	گیاه معروف	صفر	مس	
شیخ	پیر	صقر	چرخ	
شَعر	موی	صرع	بیهوش شدن	
شِعر	نظم ودانستن	ضرع	پستان	
شُعف	بدرون دل رسیدن دوستی وشیفته گردانیدن	صانع	آفریننده	
شَغف	درد دل یعنی سوداء القلب	ضایع	پوچ	
شفیق	برادر وداور	صبغ	رنگ	
شقیق	دردسر	ضبع	کفتار	
شحم	پیه	صیف	تابستان	ضیق تنگی
شخم	فاسد شدن طعام وگندیده شدن	ضیف	مهمان	
شفه	لب	ضرب	زدن	ضرب العین چشم زخم
شقه	دو شاخه	ضَرَب	عسل	
شامه	بوئیدن			
سامه	حیران	طاهر	پاک	
شَرطه	سرکش	ظاهر	پیدا	
شُرطه	بادمراد	طهور	پاک کنند	
		ظهور	آشکارا	
صبا	باد مشرق	ظُهر	نیم روز نصف روز	
ضیا	روشنی	ظَهر	پشت	
صوب	طرف وجهة	طرف	کنار وسنگ	
صوت	آواز	ظرف	باردان	طرف جانب

ظبی	آهو	عاقبت	پایان وآخر	
غنی .	لاغر	عدد	شمار	مکرر عبرت پند گرفتن واعتبار کردن
عرا	برهنه وعریان	غدد	درشپیه	غبرت غبار
غرا	سرکش غزا جبر کردن	عبد	بنده	
عبیرا	بوهای خوش غزا غزا کنندگان	عنه	نزد	غابة بیشه
غبیرا	شراب	عید	جشن	غایة پایان کار
عشا	وقت خفتن	عابد	پرستنده	
غشا	پرده وپوشش وسرپوش	عاید	بازگردنده	
عنا	رنج	عباد	بندگان	
غنا	بی نیازی وسرود	عتاد	سازراه	عناد ستیزه کردن
عرب	صنفی از آدم	عبید	بنده	
غرب	په	عتید	سازراه بیننده	عنید مردو
عذب	انجوش	عار	ناموس	
عزب	مرد زن ندیده وزن مرد ندیده	غار	مغاره	
عصب	پی	عذر	پوزش	
غضب	خشم	غدر	بیوفائی	
عیب	ناپسند وبی هنری	عذار	روی وبنا گوش	
غیب	ناپیدا شدن عنب انگور	غدار	بیوفا	
عبرت	اعتبار کردن وپند گرفتن	عمر	پرزیستن	
غیرت	ناموس آوردن بچیزی	غمز	بچشم وابرو اشاره کردن	
عبادت	بندگی	عرعر	سرو جبلی	
عیادت	دیدنی کردن بیمار را	غرغر	مرغ صحرائی	
عافیت	دور کردن خدا بدی را از کسی	عاقر	نازاینده	

عافر آمرزنده
عبور برچیزی گذشتن
غیور ناموس و مردی آورنده
عور یک چشم
غور قعر چیز و بزمین فرو رفته
عقار شراب و می
غفار آمرزنده
عزیز گرامی
غریز طبع
غابر
غایر نشیب
عرس عروسی
عرش سقف
عرض خواستن
غرض مدعا و آرزو — عرض خواسته
عرق خوی
غرق غرق شدن در آب — عرق اسب بیخ و ریشه درخت
علق زلو
غلق در بسته
عاشق شیفته
غاسق شب تاریک
عشاق مبالغه شیفته شده
غساق ریم

عزل جدا کردن کسی را از کاری
غزل شعر
عسل انگبین
غسل شستن
عاقل دانا و خردمند
غافل گول و بیخبر
عزم رفتن
غرم تاوان
علام دانا
غلام کودک و پسر — غلام خای معروف
غموم اندوه‌ها
عموم همه
عاثم گناهکار
غانم مالدار
عین چشم و زر
غبن زیان کردن در زر
عنان دوال و جلو
عیان آشکار
عدوه رودخانه
غدوه بامداد
عالیه علیاجاه
غالیه خوشبو — عدو بدخواه
عالی بلند — غدو فردا

غالی گران
عسی بغایت پیر
عشی آخر روز — غشی غش دل
علی بلند
غلی برو — غلی جوش
غایب نهان
غایت پایان کار
غضبان خشمناک
عصیان نافرمانی کردن
غرفه بالاخانه که بر بام خانه باشد
غرقه زمین سیراب
غبی غافل و ناز برک
غنی مالدار و بی نیاز
فثا فرونشاندن جوش دیگ و خشم کسی
فنا نیست شدن
فضا زمین فراخ و میان سرا
قضا حکم خدا و حادثهٔ زمانه
فوت در گذشتن و نیست شدن
قوب شکافتن مرغ بیضه را
فوت روناس
قوت توانائی
فصاحت پاک سخن و تیز زبان شد
فضاحت رسوائی
فرج کس

فرج گشایش
فاتح گشاینده
فایح بوی خوش دهنده
فرح شادی
فرخ جوزهٔ مرغ
فلاح نجات و رستکاری و فیروزی
فلاج چاه کن
فتاح گشاینده
فیاح شکافهٔ کوه
فوح عطر
فوج گروه
فرد تنها
قرد بوزینه
فصد گشودن رگ زدن
قصد آهنگ
فبها پس اینچنین
فیها درو
فجر صبح
فخر نازش و بزرگوار
فاجر زناکننده و از طاعت حق برگردنده
فاخر چیز خوب و زیبا
فجار مبالغه فاجر و کار ناشایسته
فخار بغایت نازنده — فرار گریختن
قرار آرام گرفتن و آرام دادن — فرار زیبق

فادر بزپرصحرائی
قادر توانا
فور ساعت وجوشیدن
فوز فیروزی یافتن ورهیدن
فطر شکافهٔ چیزی
قطر سطر
فقر درویشی
قفر داروی معروف
فاس تبر
فاش آشکار
فرض واجب بعض پارهٔ ازچیزی
قرض وام بغض دشمنی
فیض بخشش قرص گردهٔ نان وکلیچه
قبض فراگرفتن چیزی راوجان گرفتن او گرفتن
فرع شاخ
فزع ترسیدن قرع کدوی تر
فرط از حد فزون قرع الک تیزاب
قرط رمهٔ گوسفند
فارغ آسوده وپرداخته
فازع ترساننده وترسنده
فلک چرخ وآسمان
فلک کشتی
فال آنچه باآن تفأل کنند

قال گفتار
فجل ترب
فحل نر
فصل جداکردن وبریدن وجدائی
فضل بخشش وافزونی ونیکوئی
فاصل جداکننده
فاضل تمامتر وافزون آمده ودانا
فصول جدائیها
فضول زیاده سر وهرزه گو
فلفل داروی معروف
قلقل درخت بیدانجیر
فوفل داروی معروف
قوقل فاختهٔ نر
فایض بهره مند
قابض خشک کننده وگیرنده
قباب شاهدانج فوم گندم
قنات کاریز قوم طایفه وتبار
فقدان ناپیدا شدن
قفدان خریطهٔ عطاران
فاجره زانیه
فاخره چیزخوب
فرقه گروه
قرفه پوست درخت راسن

قالب
قالت زن گفت
قرح ریش
قزح کمان رستم
۳ قَدر مقدار واندازه وبزرگ داشتن
قدّر تقدیر کردن حق چیزی را وواجب گردن
۴ قِدر دیگ سفالین
۵ قبر مزار وگور
۶ قیر زفت
۱ قند بادرنگ
۲ قید بند
۷ قفس
قفش کفش
قابل پذیرنده ومرد سزاوار وپسندیده
قاتل کشنده
قبل پش
قتل کشتن
قتام غبار
قیام هیضه شدن شکم رفتن
قصّه حکایت وخبر
فضّه نقره
قطره چکه
فطره صدقهٔ روزه
قاقله هل

قافلہ کاروان
قُبلہ بوسه قبّه تاق
قِبلہ کعبه وجهت قنّه بارزد
قیله علتیست که درخایه پیدا شود یعنی خایه بادکرده
قیلوله خواب چاشتگاه
فیلوله خواب طرف عصر
قلولا قاز
فلولا پس هراو قاتیکه
قانی سرخ
فانی نیست شونده
کتب نوشته کدا نام موضع است درمکه
کنب کتان کذا چنین
کیاست زیرک شدن
کباست خوشهٔ خرما
کرنب کلم
کربت اندوه
کسوت پوشیدنی
کشوث داروئیست معروف
کبد جگر کند برشته
کید مکر وحیله کردن
کور دستاریکه برسر پیچند
کوز کوزه
کبیر بزرگ
کثیر بسیار

کُثر	بسیار
کَسر	شکسته وحرکت زیرحرف
کتف	شانه پهن
کنف	نگهداشتن
کیف	چون وچگونه
کاسف	زشت خوی وترش روی
کاشف	هویدا کرداننده
کِتم	راز پوشیدن
کَتَم	رنگیکه موی سیاه کند
کرم	عنایت وبخشش
کَرم	رز
کَم	چند
کُم	شما واستین
کَرَّه	نوبت
کُرَه	کوی که بچوکان بازند
لبا	ابتدای شیر که آنرا فلو گویند
لنا	مارا
لفا	خاشاک وقذا
لقا	دیدن
لبّ	خرد
لثّ	شبنم
لفت	شلغم
لقب	نام که دلالت بر مدح ویاذم کند

لوح	تخته
لوخ	علف بوریا
لحه	استادن
لخلخه	داروئیکه بجهته درد سینه وکلو استعمال کنند
لَبَن	شیر گاو وگوسفند وغیره
لین	نرم — لِبَن خشت وخشت‌ها
متاب	بازگشتن بسوی حق — لَدَن نرم ونزدیک
مناب	استادن بجای کسی — لَدُن همسران
مَضرَب	زدنگاه
مَضرَت	گزند رسانیدن — مِضرَب الت اوتار سخت زنند
متابعت	پیروی کردن
مبایعت	باکسی فروخت کردن
مَجّ	مالش
مَحّ	زردی تخم مرغ
مُخّ	دماغ ومغز استخوان
مرج	درکشودن
مرغ	مالیدن
ملاح	نمک‌ها
ملّاح	ناخدا وکشتی بان
مجلّد	صحاف
مخلّد	دایم وابد وپیوسته
معاد	روز اخر
معاذ	پناه

معابد	عبادت خانه‌ها
معاند	ستیزی کننده
مُرید	خواهنده
مَزید	زیاده کرده شده وزیادتی
معابر	گذرها
مغایر	
مُرّ	تلخ
مَزّ	ترش وشیرین
مفرّ	پناه
مقرّ	قرارگاه
مَلَک	فرشته وسروش
مَلِک	پادشاه
مِلک	حق کسی باشد انچه که
مجال	زهره انسان وحیوان
محال	نابودنی
محلّ	جای
مخلّ	اخلال کننده
مجرم	گنه‌کار
محرم	صاحب راز
مراحم	رحمت‌ها
مزاحم	زحمت‌ها
مجذوم	بیخ وبنیان
مخدوم	خدمت کرده شده

مِن	از
مَن	هرآن که وکدام
مِجَنّ	سپر
مِحَن	محنت
مبین	اشکار
متین	محکم
مسجون	زندان کرده شده
مشحون	پر
معنون	سرچشمه اب روان
مغبون	درزر زیان
مشابه	
مثانه	ابدان یعنی استادنگاه بول آدمی وحیوان
مقابله	روبرو شدن وبرابر گشتن
مقاتله	باهمدیگر جنگ کردن
مجی	آمدن
محی	زنده گرداننده
مبانی	بناها — نَذر پیمان کردن وچیزی برخود واجب گردانیدن
مثانی	سوره فاتحه ودوتاها — نُذُر ترسانیدن
نعت	صفت کردن
بعث	برانگیختن
نعمت	بناز ونعمت زیستن
نغمت	آواز نیک
نوح	گریه ونوحه وزاری کردن

يوح افتاب
نَسَاء رگ از سرون کشیده تا ران ساق
نِسَاء زنان
نَسَاء شیر باب آمیخته
١ نَشَا نشاسته پالوده
۴ نصر یاری
۵ نضر زر
۶ نفیر گروهی که پیش گیرند
٧ نقیر اصل و حسب
٢ نسر کرکس
٣ یُسر آسان
نحس بد و نامبارک و بدبخت
نجس پلید
تفس
نفس دم
نقش نگار
نمل مورچه بجل قب استخوان
نحل زنبور بحل حلال کردن
نخل درخت خرما
بنی فرزند بخل حسد
نبی پیغمبر نقع سود
نافه نافه مشک نقع غبار
ناقه اشتر
نجی نجات و رهیده

نحی خرد
نفی راندن و رانده شدن
نقی مغز سر و استخوان
هدا راستی
هذا این مرد
بهتیه فیروز بر اعدا و غلبه کی
تهیّه تدارک کردن و مهیا نمودن
هیئت صورت و صفت
هیبت ترسیدن و بزرگ داشتن
هتّاک پرده در و فاش کننده راز
هناک آنجا هَمّ اندوه
هنالک آنجا هُم ایشان گروه مردمان
بادی آغاز کننده و اول چیزی
نادی مجلس و جمع شدنگاه
بادی البشر یعنی ظاهر پوست آدمی
وفار برجوشیدن
وقار بزرگی و آرمیدن و استوار عقل شدن
واجد پدر پدر
واحد یکی
وجل ترسان
وحل لای و گل

وصع مرغکیست خوردتر از گنجشک و فراخی
وضع نهادن و زائیدن و پیش کسی امانت گذاردن
وصیع فراخ تر
وضیع امانت و مرد فرومایه و ناکس

اَبَد پیراهن
اِبَا سرکشی
اَمّا نهایت لکن
اِمّا یا
اَنَا من
اِنَا ظرفها
اِنَا ما
اَلَا بدان و آگاه باش
اِلّا مگر

اَرَب دانا
اَرِب حاجت و کار
اَطناب طول کلام
اِطناب طنابهای خیمه
اَعراب نوعی از آدم اند بادیه نشین
اِعراب بیان کردن سخن

اَنتَ توکه مردی
اَنتِ توکه زنی
اَبَد زمانه و همیشه و زمانیکه آنرا نهایت نباشد
اَبَدَّ مرد بزرگ جثه
اِبد ماده و خرکره و کنیز و کنیززاده

اَدّ قوّه
اِدّ بگذار
اَشَدّ سخت تر
اَشُدّ قوّة و جدة سالگی و بیست سالگی
اَسر سیر کردن
اُسر دربند شدن بول
اَشعار موها و نظمها
اِشعار آگاه کردن و دانستن
اِسوار دست برنجین
اَسوار فارس یعنی سوار
اَقرَع کل یعنی جوشیده سر
اِقرَع بخوان
اَبکار دختران بکر یعنی ناسفته
اِبکار بامداد و شبگیر شتاب رفتن
اَنف بینی
آنِف رام یعنی غیر وحشی
اَعجاز بیخها و سرونها و دنبالها
اِعجاز عاجز کردن و درگذشتن از عذاب و غیر آن
اَجل جهة
اَجَل مرگ
اَم آیا
اُمّ مادر والده
اِذن رخصت

اُذن کوش
اِعراض بیمار و فاسد ولاغر کردن عشق کسی را
اَعراض مردم ضعیف که کارزار نتوانند
اِمام پیشوا
اَمام پیش
اَعراض بیماریها و چیزها که نو پیدا شده باشد
اِعراض روی از چیزی کردانیدن
بَلا بدی و زحمت و آفت
بِلا بجز بغیر بدون

بَعد پس
بُعد دوری

بَرّ دشت و صحرا
بِرّ نیکی
بُرّ کندم
بَدر ماه تمام
بُدر همیان یعنی کیسهٔ پول
بِکر دختر مهر ناشکافته
بُکر بامداد

بُراق اسب شب معراج حضرت محمد رسول الله
بَراق درخشان و شفاف

بَری دور
بَرّی دشتی و صحرائی

جَلا از وطن آواره و کار آشکار
جِلا زدودن از زنگ و سرمه

جِب بیار
جُبّ چاه
جَلب کشیدن
جَلَب آواز چیزی و کشیدن

جَدّ پدر پدر
جِدّ سعی و اهتمام
جَلد حد زدن بتازیانه
جِلد پوست

جَود باران بسیار
جُود فیض و بخشش
جَهد سختی و طاقت و غایت کار
جُهد طاعت
جَمَل اشتر
جُمَل جماب
جَلال بزرگوار
جَلّال مرغ خانگی

جَرم کسب کردن و ساختن
جِرم قرص آفتاب و ماهتاب
جُرم کناه و بزه

جَنان جنّت‌ها
جِنان دل
جَنی چیده
جِنّی پری و یا جن گرفته

حَبّ دانه
حُبّ دوست داشتن

حَسَب شمردن و بس شدن و دردین بزرگ
حَسْب بس و بس کننده و پایندالی
حَیات زندگی
حَیّات ماران
حَرّت مالش
حِرّت تشنگی
حَمزة نام مرغیست
حُمرة سرخی

حَرّ کرم
حِرّ فرج زن
حُرّ آزاد
حَجَر سنک
حِجر کنار و خرد
حُجر باز داشتن و حرام کردن

حِجَل کبک
حِجل نشیب
حَلّ کداختن
حِلّ کوارا و حلال شدن و روا بودن
حَمَل بره
حَمل بار

حَکَم حکم کننده وتمیز دهنده نیک وبد واو میانجی
حُکم فرمان دادن و داوری کردن

خَراج حاصل ملک که بپادشاه دهند
خُراج کره اما آمیده وریش و دملی که باچرک و ورم در بدن پیدا شود
خَرّاج بسیار خرج کننده

خَلد موش صحرای کور یعنی درل
خُلد جاودان

خَمس پنج
خُمس از پنج یکی را در راه خدا دادن
نَفَس دم
نَفس تن وجان
خَلاص پاک و ویژه شدن
خِلاص بیکوشدن
خُلاص دُرد دیگه در تک چیزی مانده باشد

خَف بترس
خُف موزه
خَلف
خَلَف فرزند واپس آینده
خُلف دروغ و خلاف وعده کردن

خَلق آفریده
خُلق خو

دَرب رفتنگاه تنگ
دَرَب عادت کردن

دِیار آبادانی
دیّار جنبنده و متنفس

دَقّ کوبیدن
دِقّ زحمت باریک
دُقّ کوفتن

دَرک دریافتن
دَرَک دوزخ وعقوبت

دِلال کرشمه
دَلّال مبالغه رهنما وسازش دهنده

دَهَن چرب
دُهن روغن
دین عادت وراه وروش پادشاهی وخاتمت قضا او کار
دَین وام
ذِکر یادکردن
ذَکَر آلت رجولیت یعنی قضیب

رَبّ پروردگار
رُبّ پرورده

رَطب تر

رُطَب خرما

رُبع چارک
رَبع منزل

رَدف سرون
رَدِف درپی آمدن

رَقّ سنگ پشت نر
رِقّ پوست نازک که بروی نویسند

رَجُل مرد
رِجل پای

رَحم مهربانی
رَحِم زهدان

رمان انداختن
رُمان انار
رَهبان ترسنده و ترسید
رهبان عابدان نصارا

زبد کفک
زُبد روغن سکه

زبور نوشته و کتاب حضرت داود ع
زُبور کتابها

زعم طمع
زُعم دعوی کردن و گفتن و پایندانی نمودن
زرق کبود شدن چشم و صافی شدن چیز
زُرق کبود چشمان که تو از آن و گفته المؤمنین زرقا
زلف درجه و منزلت و حوضهای پر آب
زُلف ساعتها
زمزمه آواز رعد و الحان خوش
زِمزِم گروه آدمیان
سفا کم موی شدن پیشانی
سِفا سفاهت کردن با کسی

سمت راه
سِمت گمان بردن و قصد کردن

سراج چراغ و مشعل و آفتاب
سَراج زین ساز

سلخ آخر ماه
سُلخ پوست ماریکه از مار افتاده باشد

سعد نیک و مبارک و خجسته
سُعد دارشیت معروف
سید مهتر و بزرگ
سید گرگ
سهار بیخوابی
ستار جادوگر و فریبنده
سُکر مستی
سُکّر قند
سِنور گربه
سَنور سلاح جنگ
سُبع جانور و دد و دام

سبع هفت یک
سِلق چغندر
سَلق خمیده

سِجل حکم نامه قاضی
سَجل دلو

سره شراب تازه یعنی شراب تره گی
سُره ناف
سَنه سال
سِنه مقدمه خواب
سَنه گاو آهن یعنی بیل که با آن زمین را کاوند
سُنه

شفا لب وادی یعنی رودخانه
شِفا صحت و تندرستی

شَرح بیان
شَرَح برنائی یعنی عنفوان جوانی

۱ شعر موی

۲ شِعر نظم و دانستن
۵ شَرطه سرلش
شُرطه باد مراد

شَمال چپ
شِمال مقابل جنوب

۳ شَکر فرج زن
۴ شُکر سپاس گذاری
شُکَر بسیار شدن گوسفند و شتر
شَبه مانند
شُبهه گمان و شک
شَبر کرایه شتر نر که ایغری کنند و حق نکاح
شِبر وجب
شَبَر بخشش
صَلب آویختن و بردار کردن
صُلب استخوان پشت و کمر

صَلاح نیکو و نیکوکار شدن
صلاح آشتی کردن و مکه مبارکه

صَرف گردانیدن و خرج کردن
صِرف رنگ سرخی که با آن پوست را رنگ کنند

ضَرب زدن وضرب العین چشم زخم | ظَهر پشت
ضَرَب عسل وانگبین سفید | ظُهر نصف روز

ضَیف مهمان ومهمانان | عَذب آبخوش
ضِیف کنار رودخانه وپهلوی چیزی | عَذَب مرد زن ندیده وزن مرد ندیده

عَصَب پی
ضحک خنده | عُصب تیغ
ضحگ غنچه شکوفه | عَصِب چیزی بسیار پی
ضُحک راه فراخ | عَود برگشتن
عُود چوب خوشبو

طَور طریقه ونوع ویکبار | عَرض آشکار کردن
طُور کوه معروف حضرت موسی ع | عَرَض پهنا
عِرض ناموس

طَبع منش
طِبع مهرکردن کتاب | عَرَق خوی
عِرق نسل ونسب
طَرف شکسته کی کلاه | عُرُق بیخ وبن وریشه درخت
طَرف جانب

عالَم جهان | قُبن پوشیدن دهن
عالِم دانا | قِبن در زره زبان است ودرختان سبز بسیار شاخ
عَلّام دانای همه | قَبَن در زبان زبان است وضعیف رای شدن
عُلّام حنای معروف

غِرّةَ فریفته
عین چشم | غُرّةَ مهتر وبزرگ وگزین ترین چیزی
عین زر ومیان

عَرصَة آشکار کرده شده | غَرغَره جائی که در گلو مانده باشد
عُرضَة قوی وطاقت دار | غُرغُره ماکیان
غُدُو فردا ومنقطع شدن بول
علی بلند | غَدُو بامداد
علی برو | فَرج کس
عَدَم نیست شدن ونایافت ودرویش شدن | فَرَج گشایش
عُدم درویش ومحتاج شدن
غَرَب بید
غَرْب فرو رفتنگاه آفتاب ودلو | فَرَح شادان
فَرح شادی

غَل کوفته آهن وغیره | فرار گریختن
غِل کینه ور شدن | فرّار سیماب
غُل بند آهن که بر گردن نهند | فِطر روزه گشودن
غَبْن زیان رسانیدن وفریفتن کسی را در بیع | فُطر دیوکلاه یعنی سماروغ

فرض فریضه کردن وبخشیدن
فرض آنچه خدای تعالی واجب کرده باشد
فرس اسب — فراش جامهٔ خواب
فرس کیاهیست — فراش پروانه که خود را باتش زند
فرس اهل فارس — فراش آنکه بساط وقالی اندازد تا بر سر آن بنشینند
فرط پیش رونده وهنگام فی الفرط بعد الفرط
فرط از حد درگذشته قوله تعالی وکان امره فرطا — وفی الحین بعد الحین
فرق جدائی ومیان
فرق کروهها
فعال کردارها
فعال مروت وکار نیک
فلک آسمان وچرخ
فلک کشتی
فوه سخن کفتن
فوه دهن وپیش آمدن دندانهای بالائین پیش
قضا کذاردن نماز واجب که وقتش کذشته باشد
قضا حکم وتقدیر الهی ومرک
قوت روزی — قضا زره
قوت زور
قدر حرمت ومقدار واندازه وبزرک داشتن
قدر تقدیر کردن حق چیزی را وواجب کردانیدن
قدر دیک سفالین
قصر کوشک ونماز چهار رکعت را دو رکعت کذاردن

قصر واو علتیست که در پیچ کردن پیدا شود
قطر نوعی از پیکان تیر است
قطر مس راکداخته
قطر سطر وکناره وکوشه
قبض درهم کشیدن وخشک شدن معده وجان ستادن
قبض مالیکه از کسی فرا کرفته وتصرف در آورده باشند
قصه حال وکار وخبر وحکایت
قصه کچ که از سنگ حاصل شود وبآن عمارت سازند
قط بس وپاینده شونده وکفایت کننده
قط کربهٔ نر
قط سر قلم زدن وکران شدن نرخ وبهر کز
قرط رمهٔ کوسفند
قرط کوشواره
قطف بر ومیوه
قطف جامه های قطیفه وکیاه معروف
قطران چکیدن
قطران داروئیست سیاه وآن روغن درخت عرعر است
قل کم واندک
قل بکو

قبل پیش
قبل بجانب
قدم کام ومیان پیش وپس پای ونشان نیک — قدم صدق قدم خیر [illegible]
قدم دیرینه
قسم سوکند
قسم بخش
قلم خامه ونصیب که در قمار فرض کنند
قلم سم وناخن کرفتن
قبله کعبهٔ مکرم وجهت
قبله بوسه
قبه روی درون شکنبه
قبه سرپوش سرابرکاه وسر کنبد ومثل آن
کلا کیاه وکیاه خوردنی
کلا حقا وبدرستیکه
کلا بخورید
کا چنانکه
کا شما دو نفر
کلاب سکان
کلاب سکبان
کرب اندوه وبی آرام
کرب ریسمانیکه در دستهٔ دلو باشد

کلب سک وجوال
کلب سختی وبدی ودیوانکی
کتب نوشتن
کتب کتابها
کرع آب باران
کرع باریک ساق شدن وبر کنار آب با دهن آب خوردن
کراث کندنا وکبر
کراث مارچوبه وهلیون
کنف نکهداشتن وجانب وپناه
کنف ظرفیت که شبانان اهل زاد وادوات واسباب خود در آن نهند
کتف دست واپس بستن بکتاف وآن نوعی از ریسمانست
کلف سیاه وسرخ دانه که مانند کنجد بر رو برمی آید
کلف شیفته شدن بدوستی وبچیزی حریص شدن
کم چند
کم شما واستین
کل مانند ومثل وبارکران وعیال ویتیم
کل همه
کرم درخت رز
کرم عنایت وبخشش
کسر شکسته ها
کسری پادشاه فرس
لبن شیر کاو وکوسفند وغیره

لبن خشت وخشت‌ها
لدن نرم ونزدیک
لدن همسران
ملاء بکروه بالا ملحق کردیدن وبیلندی برشدن
ملاء پرکردن
مرکب جنیبت وآنچه برو سوار شوند
مرکب در بردن دو چیز را بدو چیز
ملاح نمک‌ها
ملاح ناخدا وکشتی‌بان
مقلد تقلیدکننده
مقلد کردن بسته شده
محرر نویسنده
محرر نوشته شده
مر بکذشتن
مر کندر

معبر کذرگاه وجای کذر
معبر بآنچه بکذرانند
۱ منکر ناشایسته
۲ منکر مسلم ندارنده
مز افزونی
مز ترش وشیرین یعنی می خوش
۵ مصاف نیم خورده
۶ مصاف درجنک ایستادنکاه
۳ مقطع کاز
۴ مقطع آراسته
مشرف دیده ور شونده از بالا وبلندی
مشرف بزرکواری یافته
منطق سخن
منطق کمر ومیان بند
ملک فرشته وسروش
ملک پادشاه
ملک آنچه حق کسی باشد

معلم آموزاننده
معلم آموزانیده
مقدم پیش رونده
مقدم زیر قدم نهادن
مکرم بزرکوار کردانیده ونواخته شده
مکرم بزرکوار دارنده ونوازنده
من کیست وکدام وهرآن
من از
مکره آنکه اورا بناخوشی وجور برکاری داشته باشند
مکره آنکه کسی را بناخوشی برکاری دارد
مره یکبار
مره توان
نبض جستن رک
نبض جنبش وقوت
نساء زنان ورک سرون تا ران ساق کشیده

نساء شیر بآب آمیخته
نزع کشیدن وبرکندن وجان کندن
نزع ریخته شدن موی سر پیشانی مرد
نصف نیمه
نصف عدل وداد
نقار خشم واندوه
نقار مرغ دارکوب
ورد کل سرخ
ورد کار دایمی
وزع بازداشتن
وزع برانکیختن کسی را بر چیزی
هنا اینجا
هنا آنجا
هجر کذاشتن ووابریدن وجدا کردن
هجر هرزه کفتن
یرا می بیند
یرا دیده می شود
وضع کذاشت
وضع کذاشته شد
وسط میانه
وسط درمیان شدن

سپاس فراوان و ستایش با نیایش بی پایان مر خدای بیچون را سزاست
که آفرینندهٔ مینو و میناست و هر آشکار و نهان را دانا و بینا و درود بیمر و آفرین
بی شمار بر روان پاک آن برگزیدهٔ یزدان سالار پیغمبران پیشین و سرور دینداران واپسین
بوده و بر روان تابناک دودمان ارجمندان و پیروان او باد که سرآمد روزگار و پذیرفتهٔ
آفریدهٔ کارند پس از نثار ثنای بیکران روزی این دردمند دلفکار بی یار و دلدار تنها
مانده اندوه دیده رنج دوری کشیده میرزا ابوتراب نصیری فراهانی وزرازادهٔ گرجستانی نام مؤلف
ترجمان دبیرخانهٔ بیگانگان گوناگون زبان سرکار پادشاه خورشیدکلاه کیوان بارگاه شغل مؤلف
سلیمان درگاه سکندر جایگاه اورتسیه در زمان بیکاری بگشت گلستان گل آرای
فرهنگ سروری و بوستان دلگشای بهشت نشان فردوسی طوسی آمرزیدگان رفته
سراسر گشته و در آن گلشن سرای خوش هوا و خرم افزا هر چه گلهای کارآمد و خوشبو
و شکوفه های رنگارنگ مانند دستنبو بود همه را چیده و گلدسته ساخته از جای بیگانش
نزد خویشاوندان یگانه و دوستان فرزانه برای یادگاری ارمغان فرستاد امیدوار است
که بر سیدن آن در پذیرفته از آغاز تا بفرجام او را خوانده اگر پسندشان گردد مهربانی
گروه باشنایان را یکان دور و نزدیک نیز آنانکه سزاوار باشند بی دریغ بنمایند
و چنانچه خواسته باشند از روی آن نوشته بردارند که شاید از آن بهره مند شده
این رنج کش را همچو شما بیاد نیکو یاد نمایند در تختگاه پطربورغ سال ۱۲۴۳ نوشته شد

آرا	زینت	۲ شها	
آسا	مانند و خمیازه	۷ گدا	
آوا	صدا و ناله	۳ صدا	آواز
بجا		۶ گجا	هرجا وکی وکه
بس		گرا	
بها		کش	
بیا		گوا	شاهد وگواه
بها		کیا	کاروبار
ترا		مرا	
جدا	سوا	میا	
چرا		نما	
خدا	صاحب	نوا	نغمه ونصیب و توانائی و سرانجام
دغا	مردم ناراست	نیا	پدر پدر
رسا	مدرک	هوا	
رها	آزاد	ورا	
روا	قبول		
زیبا	آرایش و مزین	۱ آزما	امتحان
سرا	خانه	۴ بالا	قد
سزا	جزا و لایق و مزد	۵ پالا	اسب جنیبت
سوا	جدا	۶ برنا	جوان
۱ شما		۲ آسیا	آسیاب
۴ فرا		۳ آشنا	
۵ قبا	جامه	ثریا	نام ستارهٔ

پپروا باک

از منازل قمر و بعضی گویند برج ثور است [illegible]

منم اقل العباد میرزا ابوتراب نصیری نسب فراهانی الاصل مترجم دار الکتاب سابق غرباء دولت عالیهٔ اورسیه عن السنه مختلفه بعد از اتمام سن الاربعین و حصول فراغ از امور ترجمانی در عالم بیکاری چند روزی باجتماع الفاظ مصطلح و منتخب مفرد و مرکب فرس قدیم و جدید مشغول شده المنة لله بیاری جناب باری باندک وقتی مساوی چهار هزار لفظ با معانی شان و بیان جمع از کتاب فرهنگ سروری و از شاهنامه فردوسی شروع استخراج کرده و درین اختصار نامه بترتیب الف با تا مترادف و متفقا اندراج و ادا برای سرعت استدراک و سهولت استنطاق آشنا و بیگانه بزبان اورسی ترجمه نموده مقابل یکدیگر قلمی داشته بجهة الکتاب حرف صواب الی یوم الحساب بیادگاری بازگذاشت تحرره فی دار السلطنه پطربورغ سنه ۱۲۴۳

تاریخ تالیف [illegible]

Создатель.	آفریده کار	خدا	Господствующій.	خداوندکار	خدا
Богъ.	ایزد		Правосудный.	داور	
Единственный.	باری		Милый.	دادار	
Единый.	بارخدای		Правосудящій.	دادگر	
Милостивый.	بخشنده		Кормящій помощь.	دادفرمای	
Прощающій.	بخشاینده		Пищеподатель.	روزی ده	
Преблагій.	بخشایشگر		Путеводитель.	رهنمای	
Терпеливый.	بردبار		Всесовершенный.	شیراز	
Питатель.	پروردگار		Творецъ.	کردگار	
Побѣдитель.	پیروزگر			کامکار	
Сотворшій. Творецъ.	آفریننده		Милосердый.	مهربان	
Господь.	خداوند	خدا	Богъ.	یزدان	خدا

جولا
خارا سنگ سخت و ...
دارا پادشاه با احتشام
1 دیبا بافتهٔ ابریشمی
3 زیبا پارچه خوب
4 سارا زبده و خالص بیغش
5 سرما ضد گرما
2 رعنا راست و محقق و مشخص
4 شخا خراشیدن
شیدا دیوانه
شنا آب بازی
شکوا شکایت
غوغا فریاد و هم اژدحام مردم
فنجا لنگان گشتی است که پیش از تب واقع شود و دختران را جا بنمط و کنیز گویند
گرما ضد سرما
کاکا برادرا
کالا متاع
کرتا تغیر
کانا بی عقل و احمق
مینا آسمان
والا بلند مرتبه
همتا مثل و مانند
یکپا

یکتا تنها
یوغا دیو
آب عزت و جاه و رونق و رواج و آبرو
تاب روشنی آفتاب و ماهتاب
خواب
ناب دندان فیل و سگ
خلاب
رباب
رکاب
شراب باده و مل
شهرآشوب شور و غوغا
جاروب
خانه را بروب
پای بکوب
چوب
جای خوب زیبا
زیب زینت و آرایش و خوبی
سیب

شیب از بالا پایین و سرازیر و دنبالهٔ تازیانه
شکیب آرام و صبر و سکون
فریب مکر و کید و حیله
نشیب پستی
نهیب ترس و بیم
آسیب الم و رنج و زحمت
آذرگشسب برق و آتشکده
اشهب اسب
اسب باره
الب دلیر و بهادر
[illegible]
[illegible]
جلب زن قحبه و نابکار
چلب فتنه و آشوب
شرب
شنب
اسباب
آسیاب
آفتاب خورشید خورشید و مهر و هور و کلیچ
پایاب طاقت و توانا
دریاب بفهم
دوشاب

دولاب چرخ
سرخواب
سیراب شاداب وتازه
سیماب جیوه وزیبق
شتاب
شاداب سیراب وتازه
اسطرلاب ترازوی آفتاب
عالمتاب روشنی آفتاب
گرداب ورطه
کامیاب
گوراب گنبدیست که بر سر قبر سازند
گورداب آتش بریان
ماهتاب روشنی ماه

تشنه‌لب
سیب غبغب
شکرلب
غنچه‌لب
یاقوت‌لب

بوریا حصیر
پارسا زاهد
چلیپا صلیب عیسی ع

دلربا
شهلا چشمیکه دلفریب باشد
شکیبا صبر وارآم وسکون
شناسا معروف
کیمیا زرپزی ومکر وحیله وفریب
لوبیا
مواسا حرمت
ماستبا
هویدا آشکار وعیان

الست
بخت
پخت
بست
پست
پشت
تخت شادورد یعنی نشیمنگاه شاهان
تشت
تفت گرم شد از خشم وبشتاب رونده
جَست
جُست
جفت
خست آزرده

خشت
خِشت نیزهٔ کوچک
دُخت دختر
دوخت
دست
دوست
دشت صحرا
رخت
رُست روئید وخلاص شد
رَفت
رُفت
زشت بدرائیت
زُفت ممسک وبخیل ودرشت وستیز
زِفت قیر
سخت دشوار
سُست
سُفت
سِفت
شَست انگشت نر وزهگیر وخم زلف دلبران وقلاب ماهی‌گیری [illegible]
شصت
شُشت
کَشت
کِشت زراعت

کُشت
گُفت
کِفت شانه
لخت پارهٔ چیزی و گرز
مَست
مُشت
مفت
هست
هفت
هشت

بیت
بیخت
چیت
ریخت
زیست
کیست
نیست

اوست
پوست
خوست
دوست ولا

انکشت سترک

انکشت زوغال

بیدخت زهره

بروخت خالی کرد

بیدست

بت پرست

درنوشت پیچید و طی کرد

رشوت پاره

فرتوت پیر سالخورده

فهرست اوّل کتاب و دیباچه کتاب

کیمخت

محنت اندوه و شکنجه

نخست آغاز و اوّل

نوشت قلم زد رقم زد و تحریر کرد

بخت

تاخت غارت کرد

چاشت

خواست

داشت

راست

ساخت

کاست کم شد

زوست

کوشت

کوفت

کرفت

التّ یراغ

آهخت کشید

پوست

بخت آواز دماغ خفته

بهشت جنت

بهشت بگذاشت

درخت

درست

درشت

سرشت طینت و خمیره

شگفت تعجب کرد و متحیر شد

کبست حنظل

کیخت

کذشت

کست

کوست طبل

کنشت کنیشهٔ ترسایان

نشت

نهفت پوشیده

کاشت
کافت
ماست
بکاست بکردانید
بکاشت
شکافت
بنشاخت بنشاند
نشاخت نشاند
نکاشت نکرانید
خارپشت
راه راست
خرابات
رازداشت سرداشت همدرد
طامات اراجف واقوال پراکنده
اردیبهشت ماه دویم بهار و مدت ماندن نیر اعظم است در برج ثور
زردشت نام آن حکیم است که اسفندیار پسر او در رفته روین تن گشته و جنگ
رستم دستان رفته خود با او پسر کشته شد
بی پروا بی باک
بزم آرا
بهجت افزا
جهان آرا
جهان پیما
جهان نما

جنک ازما
جان فزا
خوش ادا
خوش سیما
خوش نما
دلبر قد رعنا
باغ باصفا
باغ دلکش
روح افزا
رهنما
زنک زدا
عالم آرا
غم زدا
سرو آسا
سپهرآسا
فرح فزا
فرمانروا
فرمانفرما
کارآزما
کشورکشا
مجلس آرا
ملک سیما
ناسزا کفر و نالایق

نبرد آزما
نیوش شنوا
اکج اچ
بیج خشوک ولدالزنا
هیچ
بلوج جماعتی بیابانشین
بسیج بساز و آماده کن
بادسنج خام طمع
بزغنج برکیست که بالا
غلنج دورنک
خلج ترکان اند صحرانشین
خوج خروج و تاج خروس
درناج توله نام کیاهیست که با اشباء کرود
زاج وزاک زن نوزاییده یعنی زاهو
سرپیچ
غلباج دغدغه واضطراب
فرنجج چیل مرغیست معروف
کج کج
کج ناراست
کوسج کوسه
کالمیج انکشت اسیلم
لوچ کج چشم واحول

برخ
تلخ مُر
چرخ مرغ شکاریست که او را بعربی صقر گویند
سرخ
شوخ محبوب بی شرم و فضول
شکوخ لغزش پری رخ
بیخ ریشه قمر رخ
سیخ گل رخ
کیخ گریز ماه رخ
میخ
فلخ نام شهریست در ترکستان که خلایق آنولا خیلی وجیه میشوند
زنخ زنخدان
فرخ خجسته و مبارک و میمون
ملخ
مچخ سکوش
رخ
شخ سرکوه و زمین محکم
مخ دماغ و مغز استخوان
نخ تار ابریشم وغیره وصف لشکر
پاسخ جواب
شاخ سر کوه
شاخ بازو تا کف دست و پشانی
فراخ کشاد
کاخ قصر و کوشک و منظر
فرسنخ یک ساعت مسافت است با اسب هموار رو
سنگلاخ

ارنج بازو و ساعد — بَد ضد نیک
آگنج روده آگنده بگوشت — بُد بود
آهنج کشیدن — خد رخ
سپنج سرای عاریه و خانه دنیا — دد
شکنج پیچ و تاب زلف و کاکل — رد گُرد و پهلوان و دلاور
— زد
— کد خانه
ارج قدر و قیمت و کرگدان — بداد
برج — بزاد
پنج — ستاد
رنج کربت — فتاد
شنج — کساد بی رونق
رسنج جلاجل و دایره و دف — کشاد فراخ.
سیج سازره — سباد
سمج زیر زمین — مراد کام
غنج ناز و غمزه و کرشمه — شداد
گنج خزینه — فزاد
گُنج گوشه — نژاد اصل و نسب
کیج — نهاد دل و رسم و بنیاد
لنج لب
منج زنبور عسل — بُرد
یفج لعاب دهن — بند
زیج کتابیست که منجمان از آن احوال کواکب را معلوم کنند — پند نصیحت
— تند سرکوه و تیز

چند		گند	
جغد	بوم	کید	مکر وحیله
خند		مرد	
آرد		مرد	
خورد		نرد	
خرد	عقل		
رعد	آواز ابر وتندر	بود	
رند	منکر وبی قید ولاابالی	بود	
ورد		پود	
دزد	کیسه بُر	خود	
زند	کتاب زردشت	خود	کلاه آهن وکلاه جنگ
زرد		دود	
سرد		رود	نهر وطنبور
سند	حرام زاده	زود	
شند	مقار مرغ	سود	فائیده
شید	آفتاب وروشنی	کود	
قند			
قند		درود	وداع وستایش وسلام ودعا وصلوات
کرد		ربود	
گرد	غبار	ستود	وصف کرد
گرد	شجاع ودلیر ودلاور	سرود	نغمه
گرد		سپرد	پایمال کرد
گند گنند		فرود	

فزود		خوید	جو سبز ومحصول سبز
سترد	سائید	دمید	
نمود		دکید	
کبود		درید	
کشود		دوید	
		دهید	
پرند	دیبای چینی وبافته ابریشم وپروین	رسید	
پسند		رمید	
بلند		رهید	
سپند		ژکید	
سرمد	ابد	سپید	سفید
سمند	اسب زرد	غرید	
گزند	آسیب وآزار	کلید	مفتاح
کمند		مرید	
سنجد		مزید	
نوند	چاپار وتیز رفتار	مکید	
پند		نبید	شراب تازه وخوشخوار
		ندید	
بدید	آشکار وپیدا	نوید	امید ومژده وخبر خوش
پدید			
۱ برید		باد	ریح
۲ جوید		باد	
۳ پرید		داد	فریاد و دادن

داد	عدل وفریاد	۲ بخوارد نه		
راد	نیکوکار وجوانمرد	ببالد نه		
زاد		بنالد نه		
شاد		بکاهد نه		
یاد				
			بلند قد	
بباید نه			خوش قد	
بیارد نه			رعنا قد	
ببارد نه			سهی قد	راست قد ونوجوان
ببازد نه			شمشاد قد	
بپاید نه			کوتاه قد	
بپاشد نه				
بتابد نه			باج	خراج باژ ساو
بتازد نه			تاج	دیهیم
۱ بخوابد نه			زاج	
۲ بخواند نه			ساج	چوب سیاه است (از درختان جنس)
بداند نه			عاج	استخوان فیل است
بدارد نه			قاج	
بسازد نه			کاج	
بساید نه			ماج	
بکارد نه			دل رنج	
بماند نه			زود رنج	خشمناک وزود خشم
بنازد نه			سخن سنج	
			نکته سنج	

19 22

بر	میوه	جار	
بر	بالا وآغوش وسینه	چار	چهار
پر	بال	خار	
پر	مملو	خوار / دار	رفتن وگذشتن
تر		زار	
خر		سار	مرغ سیاه سخن گو
در	باب	عار	
زر	طلا	غار	مغاره
سر	رأس	قار	سیاه وهم قیر
فر	شکوه ورونق	مار	ایم حیة
کر		وار	
کر	سنگین گوش	یار	رفیق
کر			
مر	پنجاه عدد وهم حساب	پیر	کهن سال
نر	فحل	تیر	سهم (ماه چهارم)
هر		تیر	عطارد وبرج سرطان
هر	آواز مهیب شن مانند آواز سباع	دیر	
ور		دیر	کلیسا
		زیر	پایین
بار	کره ودفعه وحاصل درخت	سیر	شبعان
بار	اذن ورخصت واجازت	سیر	
پار	گذشته	شیر	حلیب
تار	سیاه	شیر	اسد

23 22

قیر	سیاهی و نام داروییست که آنرا قار گویند	شور	آشوب و غوغا
نیر	مبارز و دلیر	کور	نابینا
ویر	یادداشت و خاطرداشت و حفظ	گور	خر وحشی
اژیر	زیرک و هوشیار و آماده و آواز	گور	قبر و سین
پذیر	پذیره قبول	مور	مورچه
بزیر	پایین	هور	آفتاب و بخت
حریر	جامهٔ ابریشم		
دبیر	نویسنده	ابر	سحاب
دلیر	بهادر و مبارز	ابر	
زحیر	غم و غصه	ببر	
زریر	شکوفهٔ زردیست که بدان جامه را زرد کنند	ببَر	
صفیر	آوازهٔ مرغ		
گزیر	ناچار	ببُر	
نفیر	کرنا	بجر	
هجیر	خوب و زیبا	بخر	
وزیر		بدر	
		پدر	
بور	اسب سرخ	پسر	پور
پور	پسر	بسر	
خور	آفتاب	بهر	ارهٔ دو سر کردبر
دور		تبر	
زور	نیرو و توانا	جگر	
سور	جشن و عروسی و سرود و مهمانی و دیوار	چتر	
شور	نمکین	چهر	

خسر	پدرزن	مهر	آفتاب و هم مدت ماندن نیر اعظم است در برج میزان
دگر			
دهر		نهر	
زبر	بالا		
زهر		اختر	ستاره
سحر		اخگر	آتش پاره و جمره
سحر		آذر	آتش و مدت ماندن نیر اعظم است در برج قوس
سمر	مشهور	ازدر	لایق و سزاوار
سپر		اژدر	اژدها
سهر	گاو	ازبر	
شبر		ایدر	اینجا
شهر		استر	
گبر	طایفهٔ [illegible]	آستر	
ببر	قفتانیست که در روز جنگ پوشند	اشتر	
گذر		افسر	تاج
گهر	گوهر و اصل و نسب و نژاد و عنصر	انبر	
گزر		بدتر	
کمر	میان	بنگر	نگاه کن
مبَر		باور	
		باختر	مشرق
مبُر		بارور	
نگر		بگذر	
مکر	کید و حیله	برتر	بالاتر
مهر	محبت	برزر	

پرور
بستر جامهٔ خواب
پستر
بیشتر
پیشتر
پیکر روی
بهتر
چاکر بنده و غلام
خاور
خواهر
دادر برادر
داور عادل
دختر
دربر
دلبر
دفتر
رهبر بدرقه
زوفر کرواکرولب ودهان
زرکر
زیور
سرور سرلشکر
سطر
شوهر شوی
کستر

کشور اقلیم و جهان
کستر
کهتر
کوهر جوهر واصل ونژاد [illegible]
کیفر جزا وانتقام کشیدن و مکافات [illegible]
1 مدبر دیوانه
2 مرمر
3 مغفر کلاه جنک
4 مهتر بزرک
نوکر
نیشتر
ساغر قدح وجام شراب
لاور لنکر
لاغر لاشه ونزار
5 مادر
یاور مددکار
ارجمند عزیز وکرامی وصاحب قدر [illegible]
آرزومند نیازمند
1 پیوند
برومند بردهنده
3 خداوند صاحبکار
4 خردمند عاقل
2 تنومند
5 خرسند قانع وراضی وشاکر

خواهشمند
دردمند
دولتمند
دانشمند
زورمند نیرومند
سربلند ابد
کودمند
شوقمند
غرتمند
فرهمند
کلامند
کسلمند
مستمند غمناک واندوهناک
نیازمند آرزومند
نیرومند زورمند
خوشخند
هوشمند زیرک وهوشیار
هنرمند
هیرمند خادم آتشکده
یارمند امداد ویاری دهنده

آباد
داماد
1 آزاد

3 بیداد
4 برباد
5 بنیاد
7 فریاد بانک وناله
2 بامداد سحر
6 خرداد نام فرشته ایست که [illegible]
8 مرداد مدت ماندن نیر اعظم [illegible]
آورد جنک ومبارزت
هم آورد همتا ومبارز در جنک
سرآمد
سکاوند
هم نبرد همتا در جنک
سزد سزاوار ولایق وجاوزد [illegible]
خلد فروبرد بزور
جوشید
خورشید آفتاب
نژند افسرده وغمزده
کژاکند جامه ایست که درون [illegible]
شاید
کراید میل کند
شادورد تخت
فیروزورد قوت

22 23 24 24

بربند سینه بند
پابند
دست بند دست یکدیگر را گرفته رقص کردن
کاسد از رونق افتاده بی رونق مانده
کاهید سائیده شد
امرود
بدرود وداع کرد
بسپرد پایمال کرد
بسترد
بخورد
داربرد کر و فر
خم شد
کالبد جثه و بدن
سپهبد سردار و خداوند لشکر
فرزند وله
اورند شکوه و فر و زیبائی
کارد
کهبد گوشه نشین و مرتاض
انگژد صمغ درخت است متعفن
بلغزد
ببید
چید
وید
هید

شنبلید گلیست زرد رنگ
باربد نام نوازنده خسرو پرویز است و هم ساز
موبد حکیم و دانشمند آتش پرست
بسد مرجان
فرزد سبزه ایست که از نام مرغزار گویند
نبرد جنگ و حمله
ناهید ستاره زهره است [illegible]
نیارید نیاساید
هرمزد نام فرشته و نام روز
جام جمشید ظرفی بود که ازو هرچند شراب خوردندی است نمیکردیدند
پاک نژاد
خرم زاد
خوش نژاد
دلشاد
نیک زاد
نیک نهاد
گردباد دیوباد
آزار زحمت
ازار بند شلوار
آغار سرزنش و آمیختن

انار

انار
آهار نشاسته
بخار
بخوار
بدار
بازار
بیکار
بکار
پیکار جنگ و جدال
پمار
بهار
بیار
تبار دودمان و خانواده قبیله و خویشاوندان
تیمار درد و غم و اندوه
چهار
حصار
خمار
دمار
دیار
زنار
زهار
زوار ستاره زهره و زندان بان و پرستنده بیماران
سوار

نشکار
سوفار
شیار شخم کردن زمین را
شمار
طرار دزد گیسه بر
عذار عارض
غبار گرد
فکار شیفته
فشار فشردن
قمار بازیست و هم نام [illegible]
گذار
گسار
کمار
کنار
کیار کاهلی
نذار
مکار
مهار
نثار افشاندن
غدار
نزار لاغر و لاشه
نقار کدورت و ناخوشی
نگار نقش و زینت و معشوقه
نوار

هزار
ایار ماه سیم بهار
ابدار
ادبار
افار
افکار آزرده
انکار حاشا
انکار تصور
غ بردبار
م افشار
پربار
بدکار
بگذار بهل
بیدار
بیزار
پرکار آدم پخته
بسیار
بشمار
بی عار
چاپار
خروار
قدبار

دیدار دید و پیدا
دیزدار قلعه دار
دلدار
دیوار گور
رخسار
رفتار
رهوار اسب
سربار
سردار سالار لشکر
سالار سردار لشکر و مهتر قوم
سوفار پیکان و سوراخ سوزن
سرکار
شیار زمین را شخم کردن
شلوار
قرار آرام و سکون
گلزار
گفتار
گلکار
گلنار گراس
کمکار
کوکنار خشخاش
مردار
نامدار

ناهار چیز نخورده
هموار
آبخور شربه و نصیب و قسمت
انگور عنب
برخور
پرنور
پرزور
پختور رعد
درخور سزاوار و لایق
دستور وزیر و هم کسیست که بروا اعتماد نمایند و طرز و روش
دیجور شب تاریک
رنجور
زنبور مگس عسل
ستور گله گوسفند و خیل اسب و استر
سرشور
شیپور نای رویین که در صبحگاه زنند
گنجور خزینه دار
مزور
نشخور جویدن
ماهور ماهتاب و آفتاب
افسونگر ساحر و محیل

انگشتر
آهنگر
بازیگر
برزگر کشاورز کشت ورز
پیغمبر خبر دهنده
جلوه گر
جلوه دار
چلنگر
خاکستر
خالیگر خوالسالار
خنیاگر رامشگر و مطرب و خواننده و گوینده
دانشور
درودگر نجار
دوپیکر جوزا
رامشگر خنیاگر و مطرب و خواننده و گوینده
راهبر
رنجبر
ریخته گر
رفوگر
سمندر مرغ آتشخور
شناگر
شیشه گر
فسونگر ساحر و محیل

قسوکر رفوکر
کارگر کارکن
کوزه‌گر
کفشگر
ماچه‌خر اسب بارکش
مسگر
مویه‌گر نوحه‌گر و شیونگر و زاری کن
یوزه‌گر طعنه زننده

اختر شمار منجم و ستاره شمار
استوار محکم
اعتبار
امیدوار
آموزگار آموزنده و معلم
انجم شمار منجم و ستاره شمار
آینه‌دار
بردبار
باجدار ساودار
بداطوار
بدکردار
باربردار
پرآزار
پرستار غلام و کنیز

باردار
بی‌آزار
برخوردار
بدروزگار
بی‌اعتبار
بی‌قرار
پرهیزکار
بی‌شمار
بدقمار
پایه‌دار
پدروار
پایدار
پایکار
پری‌رخسار
تابدار
تارومار پراکنده و پریشان و زیر و زبر
تبردار
تیرمار
تاجدار پادشاه
تبه‌کار
جفاکار
چاروادار
جانسپار

جانشکار
جان‌نثار
جاندار
جهاندار
جویبار جوکنار
چمن‌زار سبزه‌زار
چابدار
حیله‌کار
خراج‌گذار
خبردار
خاردار
خارزار
خارخار
خونبار
خونخوار
خزانه‌دار
خانه‌دار
خانوار
خامکار
خوانسالار خالیگر
خوش‌اطوار
خوش‌رفتار
خوش‌کردار

خوش‌گفتار
خویشکار زراعت کننده
دشوار سخت
دسته‌دار
دین‌دار
وردار شجر البق
دل‌آزار
دل‌افگار
دیزدار قلعه‌دار
دکاندار
رتبه‌دار
راهدار
ریاکار
رکابدار
رفوکار
روزگار
روزه‌دار
رستگار نجات یافته
زارزار
زوردار قوه‌دار
زینهار
زنهار امان و عهد و پیمان
سپهدار سردار و سرگرده

سپیدار سفیداب
سبکبار
ستارشمار
ستمکار
سنکخوار بتازی مرغ قطار اکویند
سنکبار
سنکسار
سوکوار ماتم زده و مصیبت رسیده
سزاوار لایق
کوسمار
سرای دار
سبزه زار
سلاحدار
شهریار پادشاه
شاخدار
شاخسار
ششتار طنبور
شرمدار
شرسار
شاهوار چیز تحفه ولایق شاه
طلایه دار نکهبان سپاه
عیب دار آکه دار
علف زار

غمکسار مونس غم
غمخوار
فرمان بردار
قدعه دار دیزدار
کاروبار
کامکار
کم آزار
کج دار
کج رفتار
کماندار
کارزار جنک
کرمدار
کلعذار
کیرودار
کنداور حکیم و دانا و دلیر و شجاع و پهلوان
مردم آزار
مردم خوار
مرغزار سبزه زار
مغزدار
مایه دار
میوه دار
میوه زار
میخوار

میکسار همدم و مونس شراب
مشکبار
مددکار فریادرس
مهردار
ماهرخسار
نابکار
ناپایدار
ناسازکار ناموافق
ناکوار
ناهموار ناتراشیده
نوبهار آتشکده و بتخانه
ناهنجار
نیزه دار
نیکوکار
نکونسار سرازیر و سرنکون
هوشیار هشیوار
هوادار
وفادار
هنجار راه باریک
یادکار
کبوتر
کندآور مزارعست

تندر رعد و برق
کندر فیلسوف و پهلوان و دلیر
خیره‌خر تیره و تاریک و یک پهلو و [illegible]
شمشیر تیغ
فشوبر شرمسار
کفکیر کفچه
نخجیر شکار و هم بازیست
پرنداور تیغ آبدار و شمشیر آبدار
شهریور مدت ماندن نیر اعظم در برج سنبله
ماوراءالنهر ترکستانست
بداختر بدبخت
بدکوهر بداصل
برزکر کشاورز و کشت ورز
پری پیکر پری روی
خوش پیکر خوش روی
حوری منظر
خوش عطر خوش بوی
دادکستر عدل
دین پرور
رعیت پرور
سیمبر
سایه کستر سایه انداز

۱ مارپرور		برنجید	
۲ علماپرور		برپرید	
معدلت گستر		بچرید	
ماه پرور		بخرید	
ماه پیکر		بگنجید	
نازپرور		بچرید	
نیک اختر		نرسید	
نیک پرور		ندرید	
		نخورید	
خواب آلود		برکمید	
خون آلود		برکشید	
زراندود		برگزید	
زهرآلود			
غبارآلود		۱ بناور	دمل بزرگ
غم آلود	غمناک واندوهناک	۲ برادر	
گل آلود		۳ بیادر	
		۵ پیله ور	
آرمید	راحت شد	۷ تکاور	اسب
آفرید		۶ تباشیر	سفیدی صبح و هم دیگر است
بارید		۸ دلاور	بهادر
برومید	روئیده ودرغضب	۱ بدهکار	دادنی
بالید	بزرگ شد	۹ شناگر	
برهید	نجات یافت		

21

189

آجر	خشت خام	چغز	وزغ و غوک
آخور	آب وعلف خور اسب	رمز	اشاره
خنور	اجناس خانه	غمز	تهمت نهادن و
ستور		کرز	
کیسه بر	دزد	لرز	
کیسه پرزر		مرز	زمین وبوم وسرحد
نیش زنبور		مغز	نقی
		نغز	خوش رو
خوش تحریر			
دلپذیر		پوز	گرداگرد دهان و پوز
سخن پذیر		توز	تاخت وتاز وکینه کشیدن
بی نظیر		روز	
		سوز	
دز	قلعه	قوز	گوژپشت
رز	تاک	گوز	گردو وجوز
فرش	چرک	کوز	
گز		کوژ	قوزپشت
گز		یوز	سگ شکاری وجوینده شکار
گرش	کج		
		بیاز	
ارز	ارزش وقیمت	بتاز	
برز	رعنائی وقد وقامت وشکوه	بناز	
درز		بباز / بپیاز	

20 22

دراز
طراز آراستکی ونقش ونکار
ونام شهریست درترکستان که مردم آنشهردرحسن
وصورت اشتهار دارند
فراز بلندی وپیش ونزدیک آمدن
کداز
کراز خوک وبیلی که بدان زمین را کاوند
کواژ استهزا وطعنه وافسوس
نماز بنده کی وخدمتکذاری
نهاز پادر فادر بزنز
نیاز حاجت
ارزیز قلعی
پاییز خزان
پرهیز
پشیز پول خورده
پالیز باغ وبستان وکلستان وکشت زار
پرویز لقب خسرو پادشاه قدیم ایرانست
جلوریز
خاک ریز
خاک بیز
دهلیز
ستیز جنگ وجدال
سنکریز

شبدیز نام اسب خسرو پرویز
قفیز پیمانه
کاریز جوی زیرزمین
کریز پناه وکریغ
کمیز بول
مهمیز
مریز
مویز انکور خشک
مرکز میانه هرچیز
هرکز هیچ وقت
آتش انکیز
اشکریز
حکمت آمیز
خونریز
فلوس انکیز
فلوس آمیز
راحت انکیز
رنک امیز
رستخیز قیامت
ستم آمیز
سحرخیز
شهد آمیز
شکرریز

صلاح آمیز
صلح انکیز
فتنه انکیز
فسادانکیز
محبت آمیز
محبت انکیز
محنت آمیز
معرکه انکیز
نشاء آمیز
نشاط انکیز
عطرآمیز
بستان افروز
پالان دوز
جهان افروز
جهان سوز
جامه دوز
حکمت آموز
خرقه دوز
دل افروز
دلسوز
دانش آموز
زراندوز
عالم افروز

عالم سوز
کلاه دوز
کفش دوز
کیتی فروز افتاب
دختررز می وباده وشراب
کشاورز برزکر
کشت ورز برزکر
آشوب دهر
بلنداختر
خیره سر
شهره شهر
آبکیر
اقلیم کیر
جهانکیر
دامنکیر
شبکیر سحرکاه
شیرکیر
شکارکیر
عالمکیر
ماهی کیر

ناگزیر ناچار
یافه گیر

تیز
چیز
ریز
شیز چوب آبنوس
نیز باز

۱ امروز
۳ اندوز جمع کردن
۴ بندوز
۵ بیروز نصرت وظفر وفیروز
۶ بتفور کرداگرد دهان
۲ افروز روشن کننده
۷ بهوز
۸ دیروز
۴ سپوز براوردن وفروبردن چیزرا بزور
۹ زردوز
۱۱ فیروز نصرت وظفر یافته وبیروز
۱۲ نیم روز ولایت سیستان وپردهٔ موسیقی
۱۳ نوروز بعربی مهرجانست

بروز
بروز آشکار
تموز قلب الاسد
فروز
هنوز حالا
موز

آب باز
آتش باز
آتش انداز
آغاز ابتدا ونخست
انباز شریک
انداز اندازه
بلند آواز
بلند پرواز
پرتو انداز
بپرداز
بزباز
بچه باز
پای انداز
تیرانداز
ترکتاز
تفنگ انداز

۱ انجانباز
۲ جرهٔ باز بازسفید نر
۳ چرمساز دباغ
۴ خروس باز
خوش آواز
خوشنواز
دشمن گداز
دیرباز دور دراز
درباز
دل باز
دلنواز
دورانداز
دمساز
دهشت انداز
ریسمان باز
رشک انداز
زیرانداز
زین ساز
سایه انداز
سخن پرداز
سرافراز سربلند
سرانداز
سرباز
سرواز

سروناز
سنگ انداز
شیراز خدا
شهباز
سهناز
شاهنواز
عشق باز
عشوه ساز
عشوه طراز
علم افراز
قدانداز
قمارباز
کلوخ انداز
کبوترباز
کبک باز
کمندانداز
لنگرانداز
۵ خروس باز
مهمان نواز
وهشت انداز
هم آواز
همراز

آز حرص و خواهش
باز ایضاً
باز مرغ شکاری
۴ تاز
۶ راز ستر دل و پوشیده و پنهان
۵ تاژ خیمه
ساز
قاز
کاز
کاژ احول و لوچ
ناز استغنا
واز گشوده
بس فقط
پس ف
خس خاشاک
رس
گس
گُس فرج
مس نحاس
انقاس سیاهی یعنی مرکب
روناس فوة الصباغ

افسوس دریغ و حیف و حسرت
فردوس بهشت برین
آبنوس درختیست سیاه رنگ
چاپلوس بسخنهای شیرین فریبنده
سندروس صمغیست زرد که
که از آن روغن کمان سازند
۱ دبوس گرز
۲ سبوس نخاله
ترس بیم
جرس درای
۳ فسوس سخره و مکر
روس روبه روباه
کوس نقار
کرباس
کریاس درِ بار پادشاه و وزیر
عماس پستی و مغاک
هراس بیم و ترس
اسپریس میدان
مقرنس عمارت منقش
و بنای بلند که به نردبان بالا روند
مکیس مبالغه کردن
در معامله و صلاح دید در کار
مکس

آس آسیاب و شکوفهٔ درخت گز
آماس ورم
پاس بخش ششم شبانه روز و نگهبانی
داس
اختر شناس
بلندآس
پادشاه شناس
بی قیاس
بی هراس
حق شناس
خداشناس
کارشناس
گوهرشناس
مردم شناس
ناسپاس ناشکر
ناشناس

بش کاکل
رشش ارش
۱ ششش
۲ فش مانند و شبیه و یال اسب بعربی عروف
۳ کش بغل و خوب و خوش
۵ غش دردهٔ شراب وغیره

وش مانند و مثل
بوش هستی و تقدیر و توانائی و قوه
توش تاب و طاقت
جوش جوشیدن
خوش
دوش دیشب
روش
غوش
کوش
لوش
۸ موش
نوش
هوش جان و روان و عقل و زیرکی
بیش
پیش
خویش
ریش زخم و لحیه
سریش سریشم
کیش دین و مذهب و جای کمان
میش گوسفند
نیش
هیش

4

بارش
بالش
تابش
خارش حکه
خواهش
دانش کمال
رامش آرامش و مطربی و خوانندگی
سازش صلح یعنی آشتی
۱ کالش
۲ نکاهش
۳ گردش
۴ کاهش
۵ مالش
نازش
نالش

ارزش ارز و قیمت
بخشش کرم و انعام
پرسش تفحص
پوزش عذرخواهی
پوشش
جوشش
خورش

برجش کربت
گورزش
شورش انقلاب
کوشش سعی و اهتمام
گرنش سرفرآوردن
ورزش پیشه کشت و زراعت

۱ آبکش
۲ بارکش
۳ پرده‌کش
۴ تیرکش
۵ جاروب‌کش
۶ جفاکش
۷ پاروکش
۸ خارکش
۹ خمیازه‌کش
۱۱ دم‌کش
۱۲ زحمت‌کش
۱۳ زرکش
۱۴ سرکش
۱۵ صورتکش
۱۶ ظرفکش
۱۷ عطرکش

۶ قلمی

عرق‌کش
عنان‌کش
نمکش
غیرت‌کش
قلم‌کش
کمانکش
کینه‌کش انتقام کردن
منت‌کش
محنت‌کش
نازکش
خداکش
هیزم‌کش
ماهوش

بداندیش بدفکر و حسود
آفرینش
بدکیش بیدین
بکنش
دریش
درویش
پاپش
پرستش
پرورش
پژوهش تفحص احوال

نکوهش طعنه و سرزنش
ستایش وصف
سرزنش سرکوب
سگالش باندیشه مصلحت کردن
فزایش
گذارش
نگارش
بنالش
نیایش دعا و ثنا کردن
بپوشش
مپوشش
بکوشش سعی کن
مکوشش سعی مکن
بجوش
مجوشش
خروشش
مخروشش
سروش فرشته
فروش
بنوش
نیوشش شنیدن
بنیوشش بشنو
منیوشش مشنو

[illegible] و[illegible] را و[illegible] کردن

بگش
نگش
بگُش
نگُش
بتراش
ستراس
بخراش
بخراس
ترش
دهش کرم و عطا
خش ستة
شش ریه
منش خوی و طبعت
منش
سپش
براش
خرکوش
درجوش
درکوش
دوپوش
سرپوش
مدهوش
ناخوش

آتش
باش
پاش
شاش پشش آب و زهر آب
فاش آشکار و پراکنده
کاش آرزو
ماش
بخش عنایت
پخش پهن
تبش گرمی
تفش گرمی
رخش آفتاب و اسب رستم
کبش
کفش
وخش آفتاب

آرایش زیور
آسایش راحت و حضور
آمرزش رحمت
آمیزش
آزمایش امتحان
افزایش
آلایش

الماس تراش
آب پاش
پاداش جزای نیکی و مکافات
پرخاش ستیز و جنگ و نزاع
تلاش
چوب تراش
زرده تراش
سنب تراش
سرتراش
سنگ تراس
قلم تراش
کنکاش مصلحت
گلاب پاش

جواهر فروش
جو فروش
خورده فروش عطار
شال فروش
شکر فروش
سبزی فروش
عطر فروش
گندم فروش
میوه فروش

ماهی فروش
بازیگوش
بناگوش
پرندوش پریشب
پشمینه پوش
تیزگوش
تیزهوش
خلالوش
خرگوش
خاموش
درآغوش در بر
دوش بدوش
ژنده پوش
سخن نیوش
عیب پوش
عاشق کش
فراموش
نوشانوش
هم آغوش هم بر
بنفش
درخش برق و تابنده
درفش علم
مهرپوش مانند پری

مهوش ماه روی
ماهوش مانند ماه

اخلاص کیش
خیراندیش
دوراندیش

آرغ فواق
ایاغ کاسهٔ شراب
پناغ سررشته وتار ابریشم
چراغ
جناغ
دماغ
کلاغ

باغ
چاغ
داغ
راغ دامنهٔ کوه ومرغزار
زاغ کلاغ سیاه
قاغ خشکیده
لاغ بازی
ماغ مرغ سیاه است که بیشتر در آب باشد

انجوغ موی شکنج
برغ بنداب
فرغ طیر واقتاب
مرغ مرغزار وسبزه زار
تیغ سر کوه وسرتراش
دریغ افسوس وحیف
ریغ کینه
گریغ گریز
شیغ سر کوه دراز
میغ ابر وبخاری که درهوا پیدا آید

فغ بت
مغ شب تاریک
مُغ گبر واتش پرست

جزع زاری وفزع
صاع کیل

پف باد دهان
تف گرمی وتفش
خف رکوی سوخته
قف
کف کف آب وکف دست وپا

برف
ترف کشک سیاه وشکستگی کلاه
ژرف کود وعمیق
کشف لاک پشت
برطرف نابود ونیست
پای باف جولا
روز مصاف روز رزم وهنگامه
برطرف
شگرف بزرگ ونیکو وقوی
راف بزباز یعنی بسباسه
شکاف کشودگی وجراحت
غلاف نیام
گزاف دروغ وبیهوده
ناف
فیلسوف حکیم ودانا
۱ ابوغ
۲ یوغ ربقه
۳ دوغ
دروغ
فروغ روشنی

تُتق پرده
خلق خورشیت خوشبوی
چارطاق ایوان
زندباق هزاره وبلبل

رونق عنفوانی واولی
زورق کشتی
سیم ساق
شهرهٔ آفاق
ارک
براهک
اشک قطرهٔ دمع
برگ ورق
بنگ بنج
زیرک
پتک
پلک
ترک کلاه وخود
ترک شکاف
تنگ ضیق
جنگ پیکار
جنک
چوک دنس
چنگ ناقر
خنک اسب کبود
خنک خوش وسرد هوا
خشک یابس
زیرک
دنگ
دیگ
رشک بخل وحسد
رگ
رنگ لون ومکر وبزکوهی
ریگ رمل
ژنگ پاس
سبک خفیف

سنک حجر
سنک وقار
سبکک
شنک شوخ
کبک
کنک
کنک
کرک
کلک خامه و قلم
کلک
کلنک
لنک
زنک عار
زنک احسن
مرک
شک
رویک کلمهٔ ترحم یعنی واه ویم نفرت
هنک عار و وقار و قوة
یزک قراول لشکر

اندک
ارشک مفتی
اینک
بزرک
پزشک طبیب
پرستک
تارک میانهٔ سر فرق

چغک کنجشک
چابک جلد و تیز
دنبک
زدانک
زغنک فواق
زبیدک بسیارمرد
سترک درشت و لجوج
شولک اسب تند و تیز رفتار
فرنک
کوچک پهنورد
کودک بچه
کرتک بهریان
کزلک کارد که نوک او کج
کنیزک جاریه
مردک
مرجنک
مردمک
ممسک بخیل
ناوک تیر کوچک یعنی
نازک باریک
یوزک سک مصغر
رود و کبک را گرفته بیرون آورد

خوک گراز
خشوک ولد الزنا
دوک
سوک ماتم
غوک وزغ
لوک

نوک سرسنان یعنی تیز و سر مژه و سر قلم

آغوش بر
باهوش
پاپوش
بهوش
پهوش
روپوش
سرپوش
سرجوش
نیوش
مدهوش

اک عیب
باک ترس و بیم
تاک رز
پاک
چاک شکاف
خاک
راک گوسفند نر جنکی
زاک زاج
کاک نان خشکیده
لاک موم فرنکی

یک
تک دویدن
رک
سک
کک
لک
نمک ملح

آژنک چین رو و اندام
آهنگ قصد و صدا و آواز
بالنک بالنکو
پلنک
ترنک صدای زه کمان
تکرک
تفنک
خپنک
خدنک تیر
درنک
زرنک
شرنک
کلنک
نهنک
وشنک

ارتنگ نگارخانهٔ مانی
ارژنگ کتاب نقاشی
اورنگ تخت
۴ بارتنگ
۷ تیرنگ
دیزه رنگ شب رنگ
روشنک
سهنگ
۵ بادرنگ ترنج
۶ پالهنگ رسنیست که در پهلوی اسب آویخته و جلو کشند
فرهنگ دانش و حکمت و عقل و ادب و خرد
لالنک
چکاوک مرغیست اندکی از گنجشک بزرگتر
رنگارنگ
شباهنگ اسب و بلبل و ستاره روشنیکه پیش از صبح طلوع کند
و آنرا ترکان کاروان قران گویند
شتالنگ ساق پا
شوخ شنگ محبوب باشیوه
نیرنگ سحر و فسون و مکر و صید

ابرناک
بادناک
پوشاک
بی باک بی ترس و بیم
تابناک

چاک چاک کهدای زدن گریز تو
چالاک جلد و تیز
خوابناک
خوراک
دردناک غمناک
دیده نمناک
سماک نام ستاره و نجم
سینه چاک
سهمناک
۱ شرمناک
۳ هنت باک
۴ غمناک اندوهناک
۲ طربناک
فرحناک
فتراک دوال زین
قهرناک
۲ نمناک تر
۴ ناپاک
۱ مغاک زمین گودال
هلاک کشتن

بانگ آواز و صدا
بلارک کارد فولاد و شمشیر جوهردار
خایک چکوچ و پتک
کارسهمناک
کنارنگ موبد و حکیم و حاکم

ال رنگ سرخ
بال پر
حال
خال فرخال و سرقوغ
دال
زال پیر و فرتوت
سال
شال عبا
لال بی زبان
مال خواسته
یال گردن و قد و قامت

پل
تل پشته فوق
غل پالهنگ گردن
گل ورد
کل جوشیده سر
گل لای
مل شراب
یل پهلوان و بهادر و شجاع و مبارز

بغل
بهل بگذار

دغل

پامال
توپال ریزهٔ مس و آهن
جوال باردان
دلال ناز و غمزه
دوال
زوغال انگشت
سفال
سکال اندیشه و فکر
شغال
شمال باد خنک
غربال
فرخال سرقوغ
کوپال گرز و عمود آهنین
کوکال
نکال عذاب
نهال درخت نو
وبال سختی و دشواری
هزال مسخرگی و سخن بیهوده
همال همتا و انباز و مانند
هیتال مرد قوی و پادشاهان
چیلان و تالقان و بدخشان

۳ نغول ستون خانه و پوشش سر نردبان که بالا روند

جول
غول چکاوک
کول لوند و نادان
مول
نول نوک قاز
هول بیم و ترس
بم
جم
چم
خَم
خُم
دَم نفس
دَم
دُم
رم نفرت و وحشت
غم اندوه
کَم
کُم
نم
هم
بام بامداد و پشت بام
جام
خام ناپخته و نابلد

۱ پژول
۲ مرغول زلف و گیسوی تابداده
اهسال
پارسال سال گذشته
بدسکال بداندیش
تال و بال زیر و زبر
تنبل کاهل و مکر و حیله
دنبل
دام غول آماه وامآس کو بدن
کاهکل
~~جلیل پوشش کلبه~~
~~[illegible]ل پروین نام ستاره است~~
خسیل [illegible] است که برای دفع گرم شکم و فربهی باسب میدهند
گسیل روانه کردن
فروهل فرو بگذار
بگسل بگسل عهد و پیمان را

دام
رام ضد وحشی و نام آتشکده
شام
فام رنگ و گونه
کام مراد و دماغ
گام قدم
مام مادر
نام
وام قرض
ارام قرار و سکون
آشام
انجام آخر کار
بدام
بهرام مریخ
پیام خبر
بکام
جکام
حرام
خرام رفتار بناز
دشنام
دوام
ستام ساخت زین و لجام زرین
غلام بنده و چاکر

فرجام انجام و آخر کار
گلفام گلگون و گلرنگ
کدام
گرام
کنام آشیان مرغان و آرامگاه جانوران
لگام لجام
نیام غلاف
هنگام وقت
ادهم اسب و باره
آزرم انصاف و رحم و شرم و حیا
برسم
بلخم فلاخن بعربی مقلاع
گژدم عقرب
گندم غله
دوزم
طارم آسمان و گنبد و خرگاه و سراپرده و مجمر
شبچم چاریغ
مردم
شبنم ژاله
همدم هم نفس
هشتم
هشتم گذاشتم
هیزم هیمه
بوم زمین و جایگاه
بوم جغد
هجوم حمله

بزم مجلس و انجمن
پژم
پشم
بهم
تهم بزرگ و عظیم و دلاور و شجاع
چرم
چشم
خرم شاد
خشم
درم دینار
دژم ملول و اندوهگین و غمگین
رزم جنگ
رسم عادت
زخم
سرم نباتیست مانند برگ [illegible]
سلم لوح کودکان که بران خط نویسند
سهم ترس و بیم
شرم حیا
شکم
غرم میش کوهی
گُرم غم و اندوه
گَرم
کِرم

[illegible]

نرم
ورم
وزم
نهم
وهم
ابریشم
اشتلم ستم و ظلم و تعدی
دژخیم جلاد و بدخو و بدطبیعت
دیهیم تاج
کالوم زن شوهر دیده
کاودم کرنا و نفیریکه در روز جنگ بنوازند
نسیم باد نرم و خنک و هموار
سهیم ترساننده و بیم ده
زردفام زرد رنگ و زردگون
سمام گردن کش
ترنم
سرشم سرش
نیرم نریمان
سپرم ریحان خورده برگ و خوشبو
سپارم
ستایم وصف کنم
روز رزم هنگامه روز مصاف و معرکهٔ کارزار
هم بزم همصحبت

خیم خوی و طبیعت و چرک چشم
سیم نقره
سمسم کنجد
مردم چشم
ادیم
ندیم
ارم بهشت شداد
برم
بدرام بدرام جانوران وحشی
بداندام
بدنام
بی آرام
بدفرجام
دلارآم
خوش اندام
خوش خرام
خوش کلام
گل اندام
کم ارام
کم نام
نافرجام بی عاقبت
نیک نام

آهو چشم
تیزچشم بدنظر
شوخ چشم
تیزخشم زودغضب
بیم ترس و باک
ریم چرک جراحت
نیم نصف
جان روان
خان سلاطین ترکان
خوان سفره و خوانچه
ران
سان طرز و روش و رسم و عادت و مانند و گونه و شیوه
شان
کان جماع
کان معدن
نان
هان کو
آسان
ابان مدت ماندن نیر اعظم است در برج عقرب
امان

بران
پرآن
بمان
بهان نیکان
بیان
تکان
توان
جوان
جهان دنیا و عالم
چران
چکان
چمان خرامان بزیبای راه رفتن
چنان
خزان پاییز
درآن
دمان نازان و فریادکنان
دهان
دوان
رخان
ردان حکیمان و دانشمندان
رزان
رسان
رمان

ایرمان مهمان بعاریت
آشیان لانه
افشان
آبدان شانه
انبان
آبادان دایر
بادبان
استخوان
باران بارش
بریان
بستان باغ
بستان
بستان
باستان دیرینه وقدیم وکهنه وتاتواریخ گذشته
پاسبان
پیران
پیکان آهن تیر
پیمان عهد
بنیان
پنهان
پایان انجام وآخرکار
تابان
تازان

تاوان غرامت
جنبان
چلسان زهره
چوکان
جولان
خندان
جانان
باغبان
دندان
درمان
دربان
دردان جهل
دوران
دهقان بزرگر وموترخ
رخشان
رهبان پیر دیر
زندان
زهدان بچه‌دان
سامان آخرکار
سندان
سوزان
سوهان
سرخان سرا وخانه

روان جان
زبان
زجان
زمان وقت ومرگ
زنان
زیان ضرر ونقصان
ژیان تند وخشمناک
ژکان درزیرلب سخن گفتن
ستان
سران
سکان
شبان
شهان سلاطین
طپان
عنان
غمان
فسان مثل
فشان
فغان
کتان
کران سنگین
گران پرقیمت
گران کنار آسمان وقطب فلک

کسان
کشان
کلان بزرگ
گمان ظن وخیال وحدث
کمان قوس
کنان
کهان خوردانها
گوان دلیران وشجاعان وپهلوانان و بهادران
مران
محان
مهان بزرگان
میان
نشان ,,
نوان نالان وفریادکنان
نهان پنهان وپوشیده
هران
همان
وزان
آتشدان کوره
آستان درگاه
آب روان
ارزان
ارمغان راه‌آورد
آسمان چرخ

شادان
شیران
شاهان سلاطین
عریان برهنه
فغان
فرمان
گردان آسمانها
گُردان بهادران و پهلوانان و شجاعان و دلیران
گرگان سرجان
گریان
کوران کورخران
گوران
۱ کوهان
۲ ماران
۳ مغان گبران و آتش پرستان
۴ کامران
۵ ماکیان
۶ کیهان جهان و عالم
۷ کیوان ستارهٔ زحل
۸ هرمان هرزمان
۹ مژگان
۱۰ مهمان
نادان کول

هدیان گستره و سخن بیهوده
یاران
یکران
یکسان برابر
اختر کاویان علم کاوه
۱ استخوان
پیوستان
۲ بگردان عاقلان و دانایان
۳ بهتران
۴ پهلوان بهادر
تیغشان
۹ توانایان جوزا و پیکر
۱۰ تازیان عربا
۱۱ تابستانی
خادمان
خاندان
خرامان رفتار از روی ناز
داستان
دبستان مدرسه و تعلیمخانه
دودمان خانواده و قبیله
درخشان تابان و براق
دیدبان قراول خانه
روزبان نگهبان
رایگان مهربان
روگردان

زنخدان زنخ
زنستان
سرودان آن سرودیست که باربد نام سازنده پیش خسرو پرویز نواختی و از آن سی مقام یعنی آواز خواستی و هر مقامی را نام بود اول آرایش خورشید دوم آیین جمشید سیم اورنگی چهارم باغ شیرین پنجم تخت طاوسی ششم حقهٔ کاوس هفتم راح روح هشتم رامش جان نهم سبز در سبز دهم سروستان یازدهم سروسهی دوازدهم شب فرخ سیزدهم شادروان مروارید چهاردهم شبدیز پانزدهم قفل رومی شانزدهم گنج بادآورد ۱۷ گنج گاو ۱۸ گنج سوخته ۱۹ گنج ایرج ۲۰ کین سیاوخش ۲۱ ماه برکوهان ۲۲ مشکدانه ۲۳ مروای نیک ۲۴ مشک مالی ۲۵ مهربانی ۲۶ ناقوسی ۲۷ نوبهاری ۲۸ نوشین باده ۲۹ نیمروز ۳۰ نخجیرگانی
ساربان
شادمان
شاهدان
شبستان حرمسرا
شتربان
شارسان شهرستان
عنوان سرنامه
غریوان فریادکنان و زاری کنان

۵ بیابان بادیه و صحرا
۶ پرنیان دیبای منقش
۷ پیرمغان پیر آتش پرستان
۸ تازنان قصه کنان
فراوان
قدردان
گردکان
کودکان
گرازان خرامان و رفتار از روی ناز
گرزمان عرش یعنی سقف
کاردان
گریبان
گریبان
گوهران
کهکشان مجره
مردمان
مادیان
مرزبان امیر سرحد و حاکم
میزبان مهمان کننده
مهربان
مهرگان نام روز شانزدهم مهر و ماه
ناجیران
نردبان
نیکان

نیاکان پدران یعنی اجداد
ناوران
نیستان
هراسان رمیده و ترسان
همزبان
همعنان
آسیابان
اموردان
برگستوان پوشش اسب است که در روز جنگ بر اسب می‌پوشانند
جانفشان
ویرمغان عبادتگاه آتش پرستان
سایبان
ستودان عمارتی است که بر سر قبر آتش پرستان سازند
سخندان
سرو خرامان
سرو روان
شادروان فواره
هم آشیان
هم سامان
ویژگان خاصان و مقربان
آهختن کشیدن و قصد کردن

آبستن حامله
آزردن رنجاندن
آوردن
بافتن
بافتن تنبیه‌ است
تاختن
تافتن
خواستن
داشتن
ساختن
کاستن
کاشتن
نهادن هشتن
یافتن
بستن
پختن
جَستن
جُستن
خَستن
رستن روئیدن
رَفتن
رُفتن
سُفتن سوراخ کردن

شُستن
گُستن
کُشتن
گُشتن
رُشتن
گفتن
هشتن
انجمن مجلس
اهرمن دیو و بدکیش و زشت
بیختن
بریدن
پرهیز
پریدن
تنیدن بافتن
جویدن
جنبیدن کوشیدن
چریدن
چشیدن چکیدن
جنبیدن خرامیدن
خریدن
خمیدن دولا شدن
بیوه زن
خوردن
پیره زن
خلیدن فرو بردن
خسبیدن
دریدن
دویدن
دکیدن
دمیدن
رسیدن
ریختن
رمیدن

زهیدن تحسین کردن
زیستن
ژکیدن
شنیدن
طپیدن
غریدن
غنودن
گزیدن
گُزیدن
کشیدن
مزیدن مکیدن
مکیدن مزیدن
وزیدن
بخشیدن
پرسیدن
بوسیدن
پوسیدن
پوشیدن
پیچیدن
پسندیدن
توزیدن گذاردن و پیچیدن
ترکیدن

رسیدن
توفیدن صداکردن و غریدن و آواز غلبه کی وحش
جوشیدن
جنبیدن
خشکیدن
خندیدن
دوشیدن
رنجیدن
روئیدن رستن
سنجیدن
شوریدن متغیر شدن
غلطیدن
فرلفتن
گردیدن
گرگفتن
گرویدن
گریستن نوحه کردن
کوبیدن
کوشیدن چخیدن
کوچیدن
کندیدن
اغزیدن
بگرستن
نوشیدن
ورزیدن پیشه و زراعت وکشت

باریدن
بالیدن روئیدن
پاشیدن
پاشدن
تابیدن [illegible]
چاشدن
خوابیدن
خوائیدن
خوامیدن گرازیدن
خواریدن
زاریدن
زائیدن
سائیدن
کاهیدن
نازیدن
نالیدن
مالیدن
یازیدن دست دراز کردن [illegible]

آزمودن امتحان کردن
افزودن زیاده کردن
افروختن روشن کردن
اندوختن جمع کردن

اندودن مالیدن
پرداختن خالی کردن و فارغ شدن
سپوختن چیزرا در چیزی بعنف فروبردن
فروختن
فریفتن مکر کردن

بنالیدن زاری کردن
سکالیدن سخن باندیشه گفتن
سرائیدن آواز خواندن بلبل گاریدن
خراشیدن
تراویدن
رسانیدن واصل کردن
رمانیدن
رهانیدن

آبگون آب رنگ
اندرون
ایدون اکنون و کنون
افزون زیاده
افسون سحر و حیله و مکر و فریب
اکنون ایدون و کنون
بیچون
بیچگون

بیرون
پیرامون اطراف
دیگرگون
درون
روزافزون
زبون خوار و ناکس و [illegible]
سرون کفل
سترون قصر
ستون استوانه
سرنگون نگونسار
شبخون
طبرخون بقم
فامگون سرخ رنگ
فزون برتر
فسون سحر و مکر و فریب
گردون چرخ فلک و دولاب
گلگون آتشدان اخگران
گلانون گلرنگ
گوناگون رنگارنگ
کنون اکنون ایدون
نمون
نگون سرازیر
نیلگون

وارون برگشته واپس
همایون مبارک
همچون
هیون شتر جمازه و اسب تیز رفتار و قوی هیکل
هامون دشت و صحرا و زمین سخت
همیدون اکنون و همین جا و این زمان

آرمیدن راحت شدن
آغشتن آمیختن
آمیختن آغشتن
آهیختن انداختن
آویختن

بجنبیدن
پذیرفتن قبول کردن
بسنجیدن
بسیجیدن آماده کردن
بشرمیدن حیا کردن
بغریدن
بغلطیدن
بورزیدن

توختن

خوردن
دوختن
ربودن
زدودن پاک کردن از [illegible]
ستودن وصف کردن ستایش نمودن
ستردن تراشیدن و پاک کردن
سپردن تسلیم کردن و پایمال نمودن
سوختن
شکفتن
شکستن
شنودن
غنودن
فزودن
فشردن
گسستن
گشودن
نمودن

آراستن زیاده کردن خود را به زیبائی
افراختن بلند کردن
افراشتن بلند کردن
انداختن انگیختن
انباشتن پر کردن و به همدیگر آلودن

انگاشتن تصور کردن
ایستادن
انگاردن تصویر کردن
برخاستن
برداشتن
پرداختن خالی کردن و فارغ شدن
پنداشتن گمان بردن

بسته دهان
خوش الحان
خوش خوان
خوش گذران
دانش فشان
دُرافشان
زرافشان
سرافشان
گل‌افشان
گوهرافشان

شتافتن
شکافتن
گذاشتن هشتن
شناختن
فشاندن
نشاندن

نگاشتن
گشادن
نواختن
کاشتن
بیخ افکن
پرتو افکن
کوه افکن
مرد افکن

صف شکن
شکر شکن
عهد شکن
لشکر شکن

آستین
آفرین کلمهٔ تحسین است
انگبین عسل
برزین نام یکی موبدان
آیین آراستگی و زیبا
پروین سهیل
تمکین وقار
تنین اژدر
چمین بول
خودبین

[illegible]

رانین شلوار
رنکین
زوبین نیزهٔ کوتاه
سرکین
سرغین سرما
سنکین باوقار
شیرین
غمکین
متین میل آهنین سنک
تراشان سنک رسوراخ کننده
مهین جای وارام و بزرک
نخستین اولین
نوآیین آراسته وزیبا

اندوهکین
اورنک نشین
باریک بین
بهترین
جان آفرین
جهان آفرین
خدا آفرین
خورده بین
خلوت کزین

خورجین
خلوت نشین
دانش قرین
خوش نشین
خوش نازنین
خوش چین
دوربین
درکین
زهره جبین
۱ سخن چین
۲ سرکرانکبین
صاحب تمکین
صحرانشین
فرودین مدت ماندن
کاربین
کاسهٔ زرین
کل چین
کوشه نشین
کمترین
کوه نشین
مه جبین
۳ شهر آیین
هم قرین
هم نشین

در حاشیه: ... است در برج حمل ...

باب زن سیج کباب

بادزن بادبزن مروحه
جوشن جبه
دشمن
راندن
زادن
توسن اسب
کودن
کوزن
کوسن
کلخن کوره وروزنهٔ آتش
پراهن پیرهن
کلشن
بودن
کرزن
کوزن کاوکوهی
کندن
کودن
روشن
ارزن
ازمن
ایمن
آهن
داهن
دامن
ریمن محیل ومکار و دغلباز
بهمن دار وحیث وهم مدت ماندن نیر اعظم است در برج دلو

پهن پخش
چمن
دهن
رسن
زغن
سخن
سمن
شمن بت پرست
کشن درخت خرما وانبوه
کفن پیراهن آخرت
کون
کون رنک وشکل ومانند
آیین رسم وعادت
ببین
زمین
کهین
نکین
جهین
تن
زن
کن
کن

در حاشیه: ... وارایش

سن
سن
بگن
بگن
دون ناداں و بنجر
خون
فلاخن بعربی مقلاع
کارکن کارکر
جشن
کلن بعربی غرزه بالزنگ کلد است
بدین ساں بدین گونه
زین ساں زین گونه
بی سروساں بی سرانجام
کارکنان عاملان
نسترن گل نسرین
نشیمن آشیانه
برزن کوچه ومحله
لکن
فروفکندن
فروهشتن فروگذاشتن
ناخن چیدن
ازبیخ برکندن

زنوئیدن سک لائیدن
خودکاریدن
شخولیدن آواز سهیل آب
شناویدن
سک لائیدن زنوئیدن
گرائیدن میل ورغبت کردن
گرازیدن پاره پاره کردن
گواریدن
نوردیدن طی کردن
سکزیدن
بشخوردن خراشیدن روی
نکوهیدن طعنه زدن وسرزنش کردن
نیوشیدن شنیدن
آراسته زینت یافته
افراخته بلندکرده
افراشته بلندکرده
انباشته پرکرده
انداخته
انگاشته تصورکرده
برداشته
پنداشته گمان برده
پرداخته فارغ گردیده

پیراسته
افروخته روشن کرده
اندوخته جمع کرده
آگیخته
آویخته آویزان سرشته
گریخته
گسیخته
افزوده
افسرده اندوهناک
افشرده فشرده
آزرده شکسته دل ورنجیده خاطر
آورده
آشفته بهم برآمده از پریشانی
آغشته بهم آمیخته وسرشته
ایستاده
افتاده
آهسته
بایسته
پالسته
خجسته مبارک ومیمون
شایسته
پخته

خجسته
نابسته
نشسته
وابسته
وارسته
آخته
باخته
بافته
تاخته
تافته
خواسته مال واسباب
داشته
راسته
ساخته
فاخته کوکو
کاسته
کاشته
کافته
یافته
آواره جلای وطن
پتیاره آفت وبلا وزشت

پیغاره طعنه و سرزنش
خمپاره
کوشواره
گوشواره
گهواره
درواره ایوان
همواره پیوسته همیشه
هزاره بلبل و زنده باق و زنده خوان
و مرغ شب خوان و سحرخوان و هزاردستان
بسته
پسته
شسته
پشته تل و توده
گرفته
گجسته
گشته
نجسته
کشته
جسته
کفته
جسته
خسته زخم رسیده و بیمار و وامانده
جفته
بشته
خفته خوابیده
نهفته
دگسته
هفته
رسته روئیده و خلاص شده
ورسته
رشته خیاط
رفته
زرفته
بفته سوراخ کرده
پژمرده فسرده و بی رونق
خشخورده بناخن خراشیده
بیهوده بیفائیده و عبث

خوکرده عادت ورزش و ملکه
دوخته
ربوده
زدوده
سترده پایمال کرده
سوخته
ستوده وصف کرده
سپرده تسلیم نموده
شکسته
شکفته
شنوده
غمزده غمناک
غنوده خوابیده
فزوده زیاد کرده
گسسته
کوفته
گشوده
نموده
آوازه دبدبه طنطنه جاه و جلال
اندازه پیمانه و مقیاس و مقدار
پیواژه صراحی
تازه نو
خمیازه اسا
دروازه
غازه سرخاب و گلگونه
کازه خانه نشین تابستانی
کلازه
گوازه طعنه و مزاح و افسوس

آرامگاه
آوردگاه
پیشگاه صدر مجلس و فزوده
بارگاه دربار پادشاه
تختگاه
پایگاه
چراگاه
خاطرخواه
خوابگاه
خیرخواه
خانقاه
دیده گاه جای نشستن دیده بان
دژآگاه سهمناک و خشمناک
دستگاه قدرت و مال
دولتخواه
زیرگاه کرسی
زرین گیاه
گمراه
سحرگاه
گروه گاه
شبانگاه
هواخواه
شاهراه
کینه خواه انتقام کش
کارگاه کارخانه
گاه گاه
گریزگاه پناه گاه
مهرگیاه مردم گیاه گیاهیست که او را هرکه باخود دارد عزیز مردم گردد

چانه
خانه سرا
دانه
شانه
فانه چوبست که درودگران
لانه آشیانه
یانه
آه
باه
چاه
خواه
راه
شاه
گاه تخت
گاه
گاه وقت
گاه بعضی
ماه
تیره گل آلود و سیاه
چیره مستولی و غالب
خیره سترگ و درشت و لجوج
چینه طعمه مرغان
زیره کمون

شکافند چوب را ازان

سینه بر
مکینه دشمنی و انتقام
بُژره خویطه زر یعنی همیان
بَرده جاریه
بُرده
پَرده
بنده چاکر و غلام
بوده
پوده کهنه
توده تل و پشته
آرمیده استراحت کرده
۱ پاشیده
۲ باریده
۳ بالیده بزرگ شده و بردمیده
۵ تابیده
خرامیده
خوابیده
چاپیده
۴ پاشیده
خوائیده
خواریده
زائیده
سائیده
شاشیده
[illegible]

۱ دیده حدقه
خنده
۲ دوده
۴ روده
۵ رنده افزار درودکران
۶ زنده
۷ ژنده
۳ ورده
چرده
شنده
سوده
غنده
گرده
گرده
گرده
گنده خندق
گنده
گنده
مرده
مژده خبر خوش و نوید
بزه سکین و گناه کار و خطاکار
مزه لذت
مژه مژگان

افسانه دروغ و مثل
پروانه
بیگانه ناشناس
۱ پاشنه هیره
۶ دیوانه شیدا
۵ زولانه
۲ تازیانه
۳ چغانه سازیکه مطربان می نوازند
۵ زنبطانه تفنگ دهن کر که برگنجشک اندازند
۷ فرزانه خردمند
گورخانه دخمه و سردابه مردکان
کاشانه خانه
مستانه
همخوانه
۶ هفتانه آتش عاشورا
هندوانه
۱ پیمانه اندازه و مقیاس و مقدار
۳ زبانه
۴ زبانه
۲ جانانه
فسانه
گرانه
کانه
میانه ابدان
نشانه
یگانه بی بدل

آبگینه شیشه
پابرهنه
پودینه نعناع
بوزینه میمون و کپی
دیرینه کهنه و قدیم
روزنه سوراخ
سرسینه سربر
گلگونه سرخاب و غازه
به خوب و هیوا
ته
چه
ده
دَه
ره
زه تحسین و آفرین و زه کمان
شه پادشاه
که
گه
که کوچک و کهتر
مه بزرگ و مهتر
مه ماه
نه بگذار
نُه

پایه مرتبه
خایه
دایه پرستنده و پرورنده
سایه ظل
مایه بضاعت و چیز
بی پایه بی مرتبه
بی خایه
بی دایه بی پرورنده
بی سایه
بی مایه بی چیز و بی بضاعت
1 بامایه بابضاعت
2 بلندپایه بلندمرتبه
پیرایه الت زرینه
سرپایه
صدپایه
3 سرمایه بضاعت و اصل مایه
طلایه نگهبان لشکر در پیشرو
4 خوارمایه چیز سهل و کم و اندک
3 چارپایه
فرومایه بداصل و نانجیب
گرانمایه اسب نجیب و نیکو
کم مایه اندک مایه
همسایه جار
ازراه

بدخواه دشمن
بارگاه
خرگاه
درخواه
درگاه
دوگاه شام و سحر و نغمه [illegible]
سرراه
سرگاه سرتخت
سرماه
گمراه گم کرده راه
ناگاه
همراه
هرگاه
پناه
سپاه
سیاه
کلاه
گیاه
گناه
گواه
کوتاه کوته
آسوده راحت یافته
آلوده آموده
پالوده از غش پاک کرده شده

پیچیده
پدیده
پریده
پریده
پرسیده
پوسیده
پوسیده
پوشیده نهفته
توزیده گذارده
ترسیده
ترکیده
توفیده صداکرده و غریده
تنیده
چریده
چشیده
جوشیده
چکیده
چمیده خرامیده
خریده
خزیده
خشکیده
خمیده دولاشده
خندیده

خنیده معروف و مشهور و آوازه
خلیده اندرون رفته
دریده
دکیده
دمیده
دویده
دوشیده
رسیده
رمیده
رهیده خلاص شده
رنجیده
روئیده
ژولیده درهم رفته
سنجیده
شنیده
شوریده برگشته
طپیده
گردیده
گرویده
گزیده
گزیده پسندیده
کشیده
کندیده

برازنده
برازنده
پراکنده
درآینده
ربایینده
سرآینده خواننده و آواز خواننده کی بلبل
ستاینده وصف کننده
شتابنده
شناسنده
طرازنده آراینده و نگارنده
فرازنده
فزاینده
گدازنده
گذارنده
گردانیده
گرازنده بناز و تکبر خرامنده
گرانیده
گشاینده
نگارنده نقش کننده
نشاننده
نماینده
نوازنده تارزن

اموردیده
تصدیع کشیده
جهاندیده
دولت دیده
زحمت کشیده
زحمت دیده
محنت دیده
محنت رسیده
بهره حصه و نصیب [illegible]
زهره
مهره پینک آهن گمان
چهره روی و پیکر و صورت
باده شراب و می
جاده
داده
زاده
ساده
ماده
باشه
خاشه خس و خاشاک
لاشه
ماشه انبر

کوبیده
کوچیده
۱۰ کوشیده
نجیده
ندیده
نوشیده
نکوهیده طعنه زده و سرزنش کرده
۲ لیسیده
میکده میخانه
مکیده
مولیده دیرمانده و درنگ کرده و بازگردیده
وزیده
ورزیده پیشه کرده
ارغنده خشمناک و خشمگین و غضبناک
آگنده بزور پر کرده
بخشنده
بَرنده
بُرنده
پرنده
پزنده
پوینده رونده
جوینده
جونده
چرنده

چشنده
جوشنده
جهنده
جنبنده
خزنده
خورنده
درنده
دونده
دمنده
دهنده
رخشنده
رمنده
رونده
رهنده
زننده
فرخنده مبارک و میمون و فرخ
گزنده
گشنده
گشنده
کننده
کننده
آراینده
برآینده

پرزه شیاف
حرزه
خرزه
شرزه تند و خشمناک و پرقوت
جوزه مرغ بچه
دوژه خارگیاهیست که بر پشم اشتر چسبد
روزه صوم
موزه
کوزه
پزیره استقبال
تبیره کوس و نقاره
نبیره پسر پسرزاده
۱ پنبه
۲ کربه ثوبه قط و سنور
۴ روبه روباه
۵ یوبه آرزومندی
۳ دنبه
پاویه رفتار تیز
مویه گریه و زاری و شیون و نوحه
استره تیغ سرتراش
دستره پوستهٔ الت درودگران

برهنه عریان
تشنه عطشان
ختنه سُنّت
دشنه خنجر
گرسنه گرسنه جیعان
کجاوه هودج
نوباوه نورسته
جامه رخت
چامه غزل و غزل سرای
خامه قلم
نامه نوشته
روزنامه
هنگامه روز مصاف و معرکهٔ کارزار
چنبره
خرمهره
فخفره نان کف گرفته
چرمه اسب خنگ
چشمه ینبوع
لیشمه پوست خام و چرم خام

آله نوعی مرغ شکاریست
چاله گودال
ژاله شبنم و تگرگ
ساله
لاله
ماله کفچه
ناله فریاد
هاله دایرهٔ اطراف ماهتاب
ابلّه
ابله گول و کم عقل
پاتله تابه
چغاله بادام نارس
درفاله دربند
کلاله زلف و کاکل
خله آن چوبست که با آن گاو و خر بارکش را رانند
دله قاقم
غلّه گندم
فله اول شیر نوزایان
کله کلاه
کلّه سر

گله رمهٔ گاو و گوسفند و آزار کله
یله رها کرده و سرداده و
بیغوله گوشه و کنج
دوله کشتی خورد
بذله سخن خوش
چلّه
بیوه زن شوهر مرده
جیوه سیماب
دیوه کرم پیله
شیوه
کیوه
میوه
لیوه پسر کیج و حیران
۱ باره اسب و دیوار و قلعه
۲ پاره لخت و دریده و رشوت
۵ دشاره دستار هندیان و ...
۶ یاره دست برنجین
۳ چاره
۴ ستاره

بوسه
بیسه سیاه و سفید
کوسه
یوسه ارهٔ درودگران

ناسه
داسه استخوان ماهی
کاسه
ماسه دم

اره یوسه الت درودگر است
بره
دره تره نوعی سبزی است / میان دو کوه و دو بلندی
دره چوب نقاره

ازاده یله کرده
اماده مهیا کرده
اژده رنگ کرده و درون خلانیده
پیاده
گشاده

اندوه غم و غصه
انبوه پر و ازدحام کروه

تابه دیکچه
لابه چرب زبانی و فروتنی و بمعنی [illegible]

تیسه بکب
تندیسه صورت و پیکر

الوچه الوچ
پروانچه فرمان
دریچه دریچه
دیوچه کرم پرشیشه در لو
مورچه مور

دوشیزه دختر ناسفته مهر زنگار نخستین [illegible]
نایزه باریک میان
نیزه
نیشره
ویژه خاصه

شوره
غوره انگور نارس
کوره آتشدان اهنگران
زره درع
سره خوب و پاکیزه

بیشه
پیشه صنعت
پشه
تیشه
ریشه بیخ
شیشه ابگینه
ویشه قاسنی

بازگونه وارونه
خشوینه مادرزن
کردونه نغز
وارونه بازگونه

دهنه دهنهٔ کوه
شحنه داروغه
مزینه خزینه

پژوه
دانش پژوه طالب علم و معرفت
ستوه عاجز شده و به تنگ آمده و از کار وامانده
شکوه فر
گروه
نستوه جنگ آور و ستیزنده و نام پهلوانست

آذرماه مدت ماندن نیر اعظم است در برج [illegible]
تیره ماه مدت ماندن نیر اعظم است در برج سرطان
زردچوبه ریشهٔ معروف
شکنبه
کلبه خانه از خار و خاشاک ساخته

کچه
پنچه نوچه
غرچه احمق و نادان
شکنجه سیاست
غنچه گل نشکفته

انوشه خوش خنکا و آفرین [illegible]
توشه
خوشه
گوشه
نوشه زن جوان نوعروس [illegible]

شیفته گرم دار عاشق گرفتار
شگفته
شنفته شنیده
ناسفته سوراخ نشده
پیوسته همیشه و هموار

بادیه صحرا و بیابان
غاشیه زین پوش
غالیه عطر و رایحهٔ طیبه

دمه دم آهنگران
رمه
جمه

سرشته آمیخته
سررشته پناغ و تار ابریشم
سرگشته حیران و آسیمه

گره روغن مسکه
گره
گره
گرّه

جوره
کوره

۱ چینه
۲ چینه
۳ سینه
۴ کینه انتقام کینه در دل داشتن

شخته سنجیده
شلته

رده صف
زده

اندیشه
لاکشه تیماج

آسیمه کالیوه سرگشته و حیران
خیمه خرگاه
کرشمه ناز و غمزه بگوشه چشم و ابرو اشاره

دخمه سردابهٔ مردگان گورستان
سمه پسر کیچ

نبرده یکه سوار و دلاور جنگی
نشکرده افزار کفشگران

کاوه نام معروف
ناوه طرف خمیر

خربزه بطیخ
سرخیزه سرخک و علت دیدگی

خونابه
همخوابه

کریوه
کالیوه آسیمه و سرگشته و حیران

کوهه پس و پیش زین و بلندی
لوحه لاچین

کالوشه دیگ
لواشه

فتیله
فسیله گلهٔ ورمهٔ اسبان
شعله فروغ و روشنی
ویله با آواز بلند فریاد کردن

کرته قرطه و پیراهن
کوته کوتاه

سپه سپاه
سیه سیاه

جنه جای و مکان
کونه

ریزه
غمزه بگوشهٔ چشم و ابرو اشاره

چکه قطره
لکه

به به خوش خوش بخ بخ
چهچه

دژپیه
زلوبیه ناله و آواز سگ

خفه
نافه

پیچاره نوعی از یاقوت سرخ باشد که کاه ربا است
خانواده دودمان و قبیله نشید
خان زاده
شه زاده
بیک زاده
اغا زاده
اصل زاده
حلال زاده
حرام زاده رسند
گدا زاده
سک زاده

خاک توده تل و پشتهٔ خاک
دبه خایه باد کرده و کوزه سفری
صاعقه آواز ابر و رعد و برق
طیره خشمکین
بادافره مکافات بدی و جزا
دروزه
شکوفه
عشوه مکر و فریب
بخیه
ازچه
هرچه

او

بو

تو اندرون وشیر غلیظ

جو

جو

خو گیاهیست خودرو که در باغها

وکشت زارها روید وتا اورا

بکنند زراعت نشو نما نکند

دو

دو

رو

رو

سو طرف وجانب

غو آواز وبانگ بلند

کو

کو

گو پهلوان ودلیر وشجاع وبهادر

مو

نو تازه

برو

بگو

پرو پروین وسهیل

تغو آبدهن

رفو قتو

رکو

زلو

ژخو

سبو دسته

سرو درخت معروف

غرو نی

قتو رفو

کدو

کلو

نکو

نکو

ابرو

آبرو حیا

آرزو

آنسو

این سو

آلو

بارو

پارو

دارو علاج و دوا

ختو مقرو معرف

رانو ول

زاهو

شیدو افتاب

گیسو

کوکو فاخته

کاهو تلخک

مازو

مانو

بابو

بارو

پرتو روشنی

پیرو

بدرو

پهلو

نیهو

تذرو خسرو پادشاه

نیرو توانا وزور

نیکو

یاوه گو

بی آبرو بی حیا

زردآلو

کولبو بهرطرف وبهرجانب

سیلو رنگیست شبیه برنگ زنگار

گرم رو تیز رفتار سریع السیر

مه نو هلال

نرم رو آهسته رو هموار رو

هموار رو نرم رو وآهسته رو

مینو بهشت

تاو طاقت وتاب

ساو باج

کاو

ستاو ستودن ووصف کردن

خدیو پادشاه

غریو آواز وفریاد وفغان

نیو پهلوان ودلیر وشجاع ودلاور

چشم جادو

خال هندو

زشت رو

قمرو

کمان ابرو

هلال ابرو

ماه رو

ای
پی نشانهٔ پا و رگ پا
بی
دی دیروز و مدت ماندن نیر اعظم است در برج جدی
قی
کی پادشاه بزرگ
کی
می شراب
نی
وی

۲ رای عقل و پادشاه هند
۱ پای تاب و توان و بنیاد و بنا
جای مکان
جای مهین
گرای میل کن
لای گل
نای مزمار
وای
پالای اسب جنیبت
بسای

آری بلی

باری
بازی
تازی عربی
تاری تاریکی
خواری
زاری
یاری

بادی
وادی دره

بی بر
بی در
بی زر
بی سر
بی فر
بیمر بی حساب

بدری
بدی
بری
بسی خیلی
بوی

پوی رفتار تیز
بهی خوبی
تهی خالی
جوی
جوی
پهی
خوی عرق
خس
موی
دمی
رمی
دموی فصیح
دهی
رهی غلام و چاکر و بنده و خدمتکار
روی چهره و هفت جوش و امید
بروی
ترسی چرخ و فلک
زنی
زنی
زهی تحسین
سهی راست و درست
سوی جانب
شهی

شوی
شوی شوهر
فری شکوهی و رونقی
غمی
غوی آوازی و صدای بلندی
گسی
کوی ده و قریه
گوی گلولهٔ چوگان
گوی پهلوانی
کمی
گهی
کهی کوچکی
گلی
ملی
مهی بزرگی

۱ اسپری آخرشده و بنهایت رسیده
۲ بشکری شکارکنی
زن مادری
سکندری لغزش های اسب
سروری بزرگی
ساوی باجدار
۳ داوری

پری روی
پاکیزه خوی
پسندگوی
تندخوی
تندگوی
جستجوی
جنگجوی
جعدموی شکنج گیسو و شکنج زلف
خوشبوی
خوشخوی
خوش روی
بارنگ وبوی
سخنگوی
سمن بوی
سیه موی
عیب جوی
عیب گوی
عنبربوی
فرشته خوی
فرصت جوی
گل بوی
گل روی
مشکبوی

مه روی
نیکوروی مرده شوی
نیک شوی
بادپای
شکرخای
کدخدای
نیک رای
روستای دهاتی
ژاژخای بیهوده گوی
دوموی موی جوگندم
دستابوی شمامه وطلخه
۴ الحادنسای
۳ دیوفرسای
درای جرس
۱ پذیرای فرمان بردار
سکوی بت خانه وهم بطریق استعاره حرم سرای پادشاه و آتش پرستی
۲ چوبسای
بزی زنده باش
تیزی
پیزی
زی خود و سوی وجانب
بیداسی زرنا رایج
مجوسی پرستندهٔ آفتاب ونار

۱ پستی
۲ پشتی
۱ آشتی صلح
۰ دوستی
۰ زشتی قبح
۵ زیستی زندگی
۸ کاستی نقصانی وکمی
۱۰ کشتی
۱۱ انگشتی
۹ گیتی دنیا
۷ سختی دشواری
۱۱ لختی مقداری
۱۲ هستی
۱۴ نیستی

آتشی
خاکی
هوائی
آبی
بی بی زن نیکو
کبی میمون
مرغابی
برخی بعضی

اهنوخشی اهل عرفت
آئینهٔ اسکندری
فرهی ارجمندی ونیکوئی
بلبلی پیمانهٔ شراب
پهلوی پارسی قدیم یعنی
ژولی سمه
نهالی بستر

آسمانی
باستانی
پاسبانی
جانی
روانی
بارانی
شبانی
کامرانی
بینی
سکوبا نام دبیر آتش
سلیح اسباب جنگ
مزاح مزیح وهزل وظرافت

پچندی	خوش صوت
پیندی	خوش صورت
رندی	خوش صحبت
سندی	خوش صفت
مردی	خوش طلعت
هندی	خوش طینت
	خوش قامت
باهی	
چاهی	بهرام مهابت
خواهی	برجیس سعادت
راهی	ثریا مرتبت
شاهی	خورشید طلعت
کاهی	عطارد خصلت
ماهی	کیوان رفعت
ماهی	قمر فطرت
	مریخ صلابت
چاچی نام شهریست در ترکستان	ناهید سیرت
کوانجی سردار و دلیر و پهلوان	وشق جانوریست که پوست او را [illegible] پوشند
بندگی	نسق
بارندگی	سماط مجلس و خوان [illegible]
بارگی اسب کوچک	رباط واروشته
مردانگی	
نیکی	الغنداره مدت ماندن [illegible]

نحلی	نمی	نمی
می آرزد	میزاید	می یازد
می بارد	می سازد	
می بازد	می ساید	می برد
می باید	می سپارد	می پرد
می پاید	می سراید	می پزد
می باشد	می شاید	می بندد
می پاشد	می شتابد	می بوسد
می بالد	می شمارد	می پوسد
می تابد	می شناسد	می پوشد
می تازد	می گنجد میکازد	می پرسد
می چاید	میکاود	می پرستد
میخواهد	میگدازد	می بوید
میخوارد	میگذارد	می پوید
میخواند	می کشاید	می ترسد
میخواهد	میکاهد	میجوید
میخواید	میکمارد	میجوشد
میداند	می قاپد	میجهد
میدارد	میماند	میچرد
میراند	میمالد	میچرخد
میرباید	می نازد	می چسبد
میرهاند	می نگارد	می چشد
میرساند	می نالد	می چکد
میرماند	می نامد	می چمد

می جنبد نمی	می شوید نمی	می وزد
می چینند	می غرد	می ورزد
میخرد	می فهمد	
میخورد	میگردد	بداد ش
می خسبد	می کند	بداند ش
می خندد	می گند	بدهد ش
می خشکد	می کند	بدید ش
میدرد	میگزد	برد ش
میدهد	میکشد	ببرد ش
میدهد	میکشد	می برد ش
میدود	میکفد	آورد ش
میدوزد	میکوبد	آورد ش
میرنجد	میکوشد	بیاورد ش
میرمد	میگوید	بیارد ش
میرود	میگنجد	می داد ش
میروید	میلرزد	بماند ش
میرسد	می لنگد	بپاشد ش
میرهد	می لیسد	بکارد ش
میزند	میمیرد	بخوابد ش
میزیبد	میمکد	بتابد ش
میزید	می نگرد	بخواهد ش
می سزد	می نهد	بکنند ش
می سوزد	می نوشد	بسنجد ش

میداد نمی	برود ش	بخواب م
میدید نمی	بروید ش	بجو م
می برید نمی	بدارد ش	بدو م
می پرید نمی	بخوارد ش	بخر م
برید ش	بسوزد ش	بخور م
ببیند ش	بزاید ش	برو م
بسازد ش	بیاید ش	بناز م
بمالد ش	بپاید ش	بساز م
بخرد ش	براند ش	بترس م
بخورد ش	بیار م	بپرس م
بنالد ش	بسوز م	بکش م
بنازد ش	بشمر م	بکن م
بدارد ش	بگشای م	بکار م
بتازد ش	بکند م	بمال م
بجوید ش	بکوش م	بده م
بکوشد ش	بگداز م	بگرد م
بگذرد ش	بتاز م	بورز م
بگند ش	بدوز م	ببر م
بکند ش	بپز م	ببر م
بنهد ش	بپوش م	بدار م
بزند ش	بزن م	بترس م
بلرزد ش	بفروش م	بگو م
بترسد ش	ببند م	بخواه م

۲۳۷

